

تدریس کلاس‌های کودکان

سال ۳

دوره فرعی از کتاب ۳

واحد ۲

"درس‌هایی برای کلاس‌های کودکان، سال سوم"

نسخه پیش از چاپ

در دست تهیه

نسخه ۲.۱.۱.PP.PV

۲۷ مه ۲۰۱۵ میلادی

۶ خرداد ۱۳۹۴ شمسی



مؤسسه روحی

Copyright © 2011 by the Ruhi Foundation, Colombia
All rights reserved. Version 2.1.1.PP.PV May 2015

Ruhi Institute
Apartado Postal: 402032
Cali, Colombia
Tel: 57 2 828-2599
Email: instituto@ruhi.org
Website: www.ruhi.org

حق چاپ © ۲۰۱۱ بنیاد روحی، کلمبیا
تمام حقوق محفوظ است. نسخهٔ ۲.۱.۱.PP.PV مه ۲۰۱۵

مؤسسهٔ روحی
صندوق پستی: ۴۰۲۰۳۲
کالی، کولومبیا
تلفن: ۵۷ ۲ ۸۲۸ ۲۵۹۹
ایمیل: instituto@ruhi.org
وب سایت: www.ruhi.org

مؤسسه روحی یک نهاد آموزشی است که تحت نظارت و هدایت محفل روحانی ملی بهائیان کلمبیا فعالیت می‌کند. هدفش توسعه منابعی انسانی است که خود را وقف ترقی روحانی، اجتماعی و فرهنگی مردم کلمبیا نمایند. در طول چند دهه، مطالب این مؤسسه به نحو فزاینده‌ای مورد استفاده‌ی جوامع ملی بهائی در جمیع نقاط دنیا قرار گرفته است. رویکردی که مؤسسه روحی برای تهیه موادّ درسی دنبال می‌کند با یک رویکرد سنتی طرح‌ریزی، آزمایش در عمل، و ارزیابی موادّ درسی که یکی بعد از دیگری و به صورت یک بُعدی انجام می‌شود به نحو قابل ملاحظه‌ای متفاوت است، بدین صورت که اولین قدم برای نوشتن هر مجموعه از موادّ درسی وقتی برداشته می‌شود که تجربه‌ای در سطح مردمی از طریق انجام خدمتی در پاسخ به نیازهای توسعه‌ای یک جامعه به دست آمده است. موادّ درسی از این تجربه نشئت می‌گیرد و تبلوری از آن تجربه می‌گردد. این موادّ از یک سو شرحی است از آن یادگیری که در اثر به کار گرفتن تعالیم الهی در یک میدان خاصّ خدمت حاصل شده، و از سوی دیگر وسیله‌ای است برای روش‌مند کردن آن یادگیری. این رویکرد در جزوه کوچکی تحت عنوان "یادگیری در باره رشد: داستان مؤسسه روحی و ترویج وسیع آئین بهائی در کلمبیا" به نحو زیر توصیف شده است:

وقتی که یک نیاز آموزشی مشخص شد، گروه کوچکی متشکل از آحاد مردم، با یک دیگر مشورت می‌کنند، یک سلسله نظرات برای اقدامات آموزشی تهیه می‌نمایند و آنها را به مرحله عمل در می‌آورند. نتایج حاصله مورد بازنگری و ارزیابی قرار گرفته و در باره آنها مشورت می‌شود. در پرتو این مشورت یک سلسله اقدامات آموزشی تعدیل شده به اجرا گذاشته می‌شود، و بازنگری مجدّد آنها منجر به تعدیل و تصحیح بیشتری می‌گردد. در این فرایند تهیه موادّ درسی، هیچگاه اقدام موکول به تهیه و ارزیابی نهایی موادّ درسی نمی‌شود. اقدامات آموزشی در هر مرحله با بهترین موادّی که در دست است پیش می‌رود، با این ایمان قطعی که فقط از طریق عمل و بازنگری - که هر دو در پرتو ظهور حضرت بهاءالله انجام می‌شود - موادّ درسی مناسب‌تری می‌تواند به تدریج تکامل یابد. اما این ترتیب فقط برای آن نیست که چند نفر موادّی برای استفاده خودشان بوجود آورند؛ دیر یا زود لازم می‌شود که ساختار و محتوای هر واحد به صورت نهائی در آید تا با اطمینان بتواند مورد استفاده دیگران قرار گیرد. تصمیم در مورد نشر نسخه نهائی موادّ برای یک دوره مورد نظر، وقتی گرفته می‌شود که مشاهده می‌گردد که دیگر تعدیلات لازمه بسیار جزئی و قابل اغماض است. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که جنبه‌های مختلف این فرایند مشورت، اقدام و بازنگری، به موازات هم پیش می‌روند، و به صورت سلسله‌ای متوالی، که در اصل ترتیبی تصنعی خواهد بود، اجرا نمی‌شوند.

از آنجائی که استفاده از موادّ درسی مؤسسه روحی گسترش بیشتری یافته، فرایند تهیهّ موادّ درسی به نحو روزافزونی بر تجارب جهانی در مورد به کارگیری تعالیم در حیات بشری مبتنی گشته است. هر چند در عمل این فرایند امروزه بسته به ماهیّت موادّ درسی در دست تهیهّ می تواند اشکال گوناگونی به خود گیرد، عموماً سه مرحله برای رسیدن به آنچه نسخهّ چاپ شده نهائی می باشد وجود دارد.

۱- طرح مقدماتی (Initial Outline)

در این مرحله، یک دوره یا متن مفاهیم اصلی و مجموعهّ بیاناتی از آثار بهائی را شامل می گردد که به نظر می رسد کلاً بتوانند هدف آموزشی مورد نظر را حاصل نمایند. این طرح مقدماتی از نظرات به عنوان قسمتی از تلاش در جهت تهیهّ محتویات مؤثری برای دوره، تا مدّتی بوسیلهّ گروه های کوچکی از افراد در میدان خدمت مورد استفاده قرار می گیرد.

۲- نسخهّ الف (Alpha Version)

همچنان که اقدام پیش می رود، موادّ درسی اصلاح می شود و شروع به منعکس نمودن تجربیّات حاصله می نماید، و نظراتی را که از تجربهّ منبعث گردیده در خود ادغام می کند. بعضی از مفاهیم به کرات تعدیل می شود، قسمت های جدیدی از آثار بهائی اضافه می گردد، یا یک سلسله تمرینات ساده ارائه می شود تا درک یک موضوع را آسان تر نماید یا به ایجاد یک مهارت یا گرایش مهم کمک کند. از طریق این فرایند، یک دوره یا متن منسجم به وجود می آید که معمولاً به عنوان "نسخهّ الف" انگاشته می شود.

۳- نسخهّ پیش از انتشار (Pre-Publication Edition)

سرانجام، معمولاً بر اساس انسجام متن، تصمیم گرفته می شود که یک دوره یا متن به عنوان نسخهّ پیش از انتشار بطور گسترده تری در دسترس افراد قرار گیرد. از طریق استفادهّ مداوم آن واضح می شود که در کجا لازم است جای یک بخش عوض شود یا یک تمرین به نوع دیگری نوشته شود. ممکن است چندین نسخهّ پیاپی تهیهّ شود. اما به تدریج برای رسیدن به منظور دلخواه، تعدیل و تصحیح کمتری مورد نیاز خواهد بود و در این مرحله موادّ درسی یا متن برای طبع و انتشار فرستاده می شود.

این واحد یکی از دو واحد تشکیل دهنده کتاب *تدریس کلاس‌های کودکان*، سال سوم و شامل بیست و چهار درس به صورت نسخه پیش از چاپ است و نیز دارای چندین قسمت به عنوان مقدمه برای معلمان می‌باشد که محتوای این کلاس، درباره زندگی و رسالت مظاهر الهی، را بررسی می‌کنند. امید است که قسمت‌های مقدماتی که هنوز به نوعی در مرحله ابتدایی تهیه قرار دارد، به معلمان در تفکر درباره مفاهیم مورد بررسی در درس کمک کند، به ویژه موارد مربوط به زندگی و تعالیم مظاهر ظهوری که پیش از حضرت باب و حضرت بهاء‌الله ظاهر شدند. برای مثال مسائلی مانند معجزات، بت پرستی و وجود شر در یک یا چند درس مطرح می‌شوند و این واحد نصوص و تمریناتی را به منظور کمک به معلمان در تفکر درباره چنین مفاهیمی در سایه تعالیم بهائی، فراهم می‌آورد.

واحد اول کتاب با درجه‌ای از عمق، اهمیت ارائه کلاس‌های سیستماتیک برای کودکان یک جامعه را طی کلاس‌ها و سال‌هایی پی‌درپی بررسی خواهد کرد. هم‌چنین عناصر متنوع درس‌هایی برای کلاس‌های سال سوم را بررسی خواهد نمود. ساختار هر درس مشابه درس‌های سال دوم تنظیم شده است - یعنی از حفظ کردن دعا و مناجات و نصوص، سرودها، داستان‌ها، نمایش و نقاشی - گرچه به پیچیدگی برخی عناصر افزوده شده که توانمندی بیشتری از جانب معلمان می‌طلبد. این نکته به‌ویژه درباره زمان مخصوص داستان‌گویی صدق می‌کند. این دروس به جای آن که داستان‌های آماده نقل برای کودکان فراهم کند، شامل وقایع تاریخی طولانی است که به زبانی قابل فهم برای معلم نوشته شده‌اند. لازم است او هر فصل را به حد کافی مطالعه کند تا بتواند تمام یا بخشی از آن را با شور و اشتیاق نقل کند و آن را با سطح درک دانش‌آموزان خود تنظیم نماید. پس از نقل هر واقعه تاریخی، برخی حقایق مرتبط فهرست‌وار ذکر شده و معلمان تشویق می‌شوند بازی‌هایی مبتنی بر همکاری طرح کنند که دانش‌آموزان را قادر سازد تا این حقایق را به خاطر بسپارند. اما باید توجه داشت که گرچه درس‌ها بر اساس حس تاریخی کودکان بنا می‌شود، منظور آن نیست که جزئیات و زمان‌بندی رویدادهای تاریخی به کودکان ارائه گردد، بلکه هدف افزایش درک کودکان از مطالب اصلی هر یک از آنها است.

از این که این واحد را به شکل کنونی در دسترس مؤسسات سراسر جهان قرار می‌دهیم مسروریم و امیدواریم هم‌چنان که دایره استفاده‌کنندگان از آن در میدان عمل بطور مداوم توسعه می‌یابد، گستره‌ای از نظرات درباره ساختار و محتوای آن دریافت داریم. اندیشه‌هایی برای زمان‌هایی از کلاس که به نمایش و نقاشی تخصیص یافته و نیز سرودهای مناسب برای مواد آموزشی موجب امتنان ویژه خواهد بود. در عین حال، معلمان می‌توانند از سرودهای موجود در مجموعه فراهم شده همراه دروس سال دوم که بسیاری از آنها برای این دروس مناسب خواهند بود، بهره‌گیرند.

مؤسسه روحی

مرداد/شهریور ۱۳۹۱ (اوت ۲۰۱۲)

بخش اول

در اولین واحد این کتاب، ما درباره اهمیت دایر کردن کلاس‌های سیستماتیک برای تربیت روحانی کودکان طی سال‌های متوالی و کلاس‌های پی‌درپی و تأثیر چنین کلاس‌هایی بر توسعه یک الگوی غنی برای حیات جامعه تفکر کردیم. سپس عناصر اصلی بیست و چهار درس برای کودکان در سال سوم را که عموماً هفت یا هشت ساله هستند بررسی نمودیم. دیدیم دروس این سال، در عین آن که از نظر ساختاری شبیه دروس پیشین هستند، اما متناسب با توانمندی رو به افزایش دانش‌آموزان برخی عناصر تازه را معرفی می‌کنند.

در واحد حاضر، یعنی واحد دوم، نگاهی نزدیک‌تر به محتوای خود دروس خواهیم انداخت که نسبت به مواد آموزشی ارائه شده به کودکان در سال‌های اول و دوم تا حدی سنگین‌تر است. مقصد از دروس در اینجا کمک به عمیق شدن دانش آنها از زندگی و تعالیم مظاهر ظهور الهی است. امید است که یادگیری درباره این هیاکل مقدسه، به ویژه دو مظهر ظهور توأمان این زمان، آگاهی آنها را از عشق نامحدود خداوند به بشریت، کمک بیدریغ او و مسئولیت هر نفس در پاسخ به هدایت الهی افزایش دهد. منظور از مجموع این دروس آن است که در اذهان کودکان پیوند بین عرفان الهی که از طریق مظاهر ظهور کسب می‌شود و عادات و الگوهای رفتار که مرکز توجه آنها در کلاس‌های پیشین بود تقویت گردد.

اما هدف از این دروس صرفاً آن نیست که کودکان با زندگی و تعالیم مظاهر ظهوری آشنا شوند که طی اعصار نمودار شده‌اند. عرفان الهی و محبت‌الله پیوندی تنگاتنگ دارند و رابطه ما با خدا در نهایت یک رابطه عاشقانه است. بنابراین پیش از آن که به جزئیات محتوای دروس بپردازیم، شاید بخواهید درباره رابطه بین عرفان و عشق با دیگر اعضای گروه مطالعه خود تأمل کنید. به ویژه در تعلیم مطالبی درباره مظاهر ظهور الهی به کودکان، چگونه می‌توانید مطمئن شوید که محبت‌الله که در قلوب لطیف آنان کاشته شده، به طور مداوم رشد می‌کند؟ نصوص زیر از آثار حضرت بهاء‌الله شما را در مذاکرات تان یاری خواهد کرد:

"لَعَمْرِي مَنْ فَازَ بِعِرْفَانِهِ يَطِيرُ فِي هَوَاءِ حُبِّهِ وَ يَنْقَطِعُ عَنِ الْعَالَمِينَ وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُفَّاهَا..."^۱

(مضمون: قسم به جانم، هر که به عرفان او دست یابد، در هوای حب او پرواز می‌نماید و از عالم و عالمیان منقطع می‌گردد و به هیچ یک از آنان که بر زمین هستند توجه نمی‌کند).

"كَذَلِكَ نُورُنَا أَفَقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شَمْسِ الْحِكْمَةِ وَ الْعِرْفَانِ لِيَطْمَنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنِحَةِ الْإِيْقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ..."^۲ (مضمون: این چنین افق آسمان بیان را با انوار خورشیدهای حکمت و عرفان روشن کردیم تا قلبت به آن مطمئن گردد و از کسانی باشی که به پرهای ایقان در هوای محبت پروردگار رحمان خود پرواز کردند).

"أَسْأَلُكَ يَا مَالِكَ الْقَدَمِ وَالْمُهَيِّمِينَ عَلَى الْعَالَمِ بِأَنْ تُظَهِّرَ مِنِّي مَا تُطَيِّرُ بِهِ الْأَرْوَاحَ فِي هَوَاءِ حُبِّكَ وَالنُّفُوسَ فِي فِضَاءِ أُنْسِكَ" (مضمون: از تو می‌خواهم ای مالک قدیم و ای مهیمن بر عالم که ظاهر نمایی از من آنچه را که به آن ارواح در هوای حبّ تو و نفوس در فضای انس تو پرواز کنند).

"ای بلبلان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال در آید و از گل بی‌مثال ببویید و از لقای بی‌زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحه قدس روحانی بی‌نصیب نمانید این پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنبانند دل‌ها را به دل‌دار رساند و جان‌ها را به جانان سپارد."۴

بخش دوم

با توجّه به مذاکرات بخش پیشین، مطالعه محتوای دروس را با بررسی سیرکلی آنها آغاز می‌کنیم: درس اول به طور مستقیم بر مبنای دروس سال دوم که به رفتار می‌پرداختند استوار است تا فهم کودکان از این که مظاهر الهی منشأ هر خیری هستند و با شناختن آنها می‌توانیم به عرفان الهی دست یابیم تقویت شود. دروس دوم تا هشتم بر مظاهر ظهور الهی که در کور نبوت ظاهر شدند، تمرکز دارد: حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت کریشنا، حضرت بودا، حضرت زرتشت، حضرت مسیح و حضرت محمد. سپس هر یک از دروس باقی‌مانده به یکی از مطالب مربوط به دو مظهر ظهور الهی توأمان این یوم می‌پردازد؛ شش مورد به نفس مقدس حضرت باب مربوط می‌شود و ده مورد به زندگی و رسالت حضرت بهاءالله تخصیص یافته است.

همان‌طور که به سادگی می‌توان دریافت، مقصود این دروس آن نیست که شرح مفصّلی از زندگی مظاهر ظهور الهی برای کودکان ارائه دهد. با این که این دروس برخی جزئیات تاریخی را دربردارند، هر یک به جنبه‌ای از رابطه بین خداوند و آفرینش او می‌پردازد. با این حال، هم‌چنان که دروس را با کودکان می‌گذرانید، مطمئناً آنها نوعی درک تاریخی را تجربه می‌کنند. آنها به سهولت این اندیشه را درمی‌یابند که خدا، به خاطر عشقش به بشر، مظاهر ظهور خود را تدریجاً در طول زمان فرستاده است تا اراده و هدف او را روشن سازند و با پیروی بشر از تعالیم آنها، اجتماع پیشرفت می‌کند و نفوس به آفریدگار خود نزدیک‌تر می‌شوند. آنها هم‌چنین درک خواهند کرد که هر یک از پیامبران الهی پیشین از یک روز موعود سخن گفتند، روزی که ملکوت خدا بر زمین تأسیس خواهد شد. درک آن که حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای این روز

هستند و ظهور آن حضرت منشأ هدایتی است که ما امروز به آن توجه داریم، برای فهمی که کودکان کسب می‌کنند، بنیادین و ضروری خواهد بود.

بنابراین یکی از مفاهیم مهمی که زیربنای تمام این بیست و چهار درس را تشکیل می‌دهد، عهد و میثاق ابدی الهی است. این مطلب در کتاب ۲ دوره‌های متسلسل اصلی معرفی شد، زمانی که شما درباره ملاقات با مؤمنان تازه‌تسجیل در خانه‌های‌شان به منظور کمک به آنها در تزئید معلومات امری‌شان تفکر کردید. برخی از اعضای گروه شما ممکن است به دوره نهم از سلسله اصلی رسیده باشند که به طور عمیق درباره این مطلب بحث می‌کند. امروز ممکن است مفید بیابید که بازگردید و قسمت مرتبط در کتاب ۲ را در گروه خود مرور کنید، گرچه در درس این کتاب لازم نیست مفهوم عهد و میثاق ابدی یا ظهور تدریجی را به صورت مستقیم به کودکان تعلیم دهید.

آنچه لازم است در این زمینه همیشه به یاد داشته باشیم آن است که درک ابعادی دارد؛ هم عمق و هم وسعت دارد. در حالی که بعضی مطالب را می‌توان فوراً دریافت، فهم بیشتر مطالب به تدریج حاصل می‌شود و از الگوی رشد یک درخت پیروی می‌کند: یعنی از یک بذر کوچک آغاز می‌شود و با گذشت زمان رشد و توسعه می‌یابد. در این مرحله، شما می‌خواهید از ماهیت رابطه بین خدا و بشر، تنها یک فهم مقدماتی در کودکان پرورش دهید. برای دستیابی به این منظور، لازم نیست به دو عبارت "عهد و میثاق ابدی" یا "استمرار ظهورات الهی" اشاره کنید. وقتی اندیشه‌های مرتبط را به شیوه-ای طبیعی در گفتگوهای خود با ایشان مطرح می‌کنید، آنها فهم لازم را کسب خواهند کرد. در این پرتو، درباره برخی از اندیشه‌های اصلی درباره عهد و میثاق ابدی که می‌خواهید به کودکان منتقل کنید تفکر نمایید و آنها را در فضای خالی زیر بنویسید. چند مثال برای کمک به شما آورده شده است.

خدا هیچ‌گاه بشر را تنها نمی‌گذارد.

خدا به موجب عشق نامحدود خود به ما، هر چند گاه آن مظاهر مقدسه را که اراده و هدفش را بر ما آشکار می-

سازند، به سوی بشر می‌فرستد

بخش سوم

در اینجا ممکن است مفید باشد که درنگ کنید تا در پرتو مذاکرات مان در بالا، بیشتر درباره مسئله درک تفکر کنید. می‌دانید که "در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست". در فرایند تربیتی که ماهیت روحانی فرد انسانی را به رسمیت می‌شناسد، یک معلم نمی‌تواند صرفاً به توانمندی مغز انسان برای پرداختن به اطلاعات توجه کند. حضرت عبدالبهاء قوای ذهن انسان را با نور خورشید مقایسه می‌کنند. آن حضرت به ما می‌گویند که قوا و امکانات ذهنی ما "خصائص" ذاتی روح ما هستند، "نظیر شعاع که از خصائص آفتابست." در این زمینه، ایشان توضیح می‌دهند که

"عقل به قوه روح ادراک و تصرف دارد، ولی روح قوه آزاد است. عقل به واسطه محسوسات ادراک معقولات کند و لکن روح طلوعات غیر محدود دارد عقل در دایره محدود است و روح غیر محدود عقل ادراکات به-واسطه قوای محسوسه دارد نظیر باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد است چنانکه ملاحظه می‌نمایید که در حالت یقظه و حالت خواب سیر و حرکت دارد."^۴

حال مجال بررسی تفصیلی رابطه بین روح، نفس و ذهن نیست. امروز ما داریم درباره مسئله درک تفکر می‌کنیم. پس آنچه باید بدان اذعان داشت این است که نفس انسانی نامحدود است؛ همیشه در حرکت و فعال است. در حالی که مفاهیم مادی تربیت عمدتاً به حواس و جنبه‌های معینی از کارکرد ذهن مربوط است، تربیت روحانی به توسعه دیگر نیروهای نفس نیز می‌پردازد. شما به عنوان یک معلم کلاس‌های بهائی کودکان نه تنها امیدوارید که قوای ذهنی را در دانش‌آموزان خود تقویت کنید، بلکه هم‌چنین امید دارید قوای درونی دیگر آنها را قوت و شدت بخشید و مجراهایی را باز کنید که نیروی روح انسانی که از روح ایمانی ناشی شده بتواند در آنها جریان یابد. بیشتر آنچه در کلاس‌های پیشین انجام داده‌اید، به صورت مستقیم با هدف توسعه این قوا انجام می‌شد. در این درس‌ها نیز هم‌چنان که به معرفی هر مطلب به دانش‌آموزان تان اقدام می‌کنید، به یاد خواهید داشت که درک آنها از مفاهیم مرتبط، به قوایی مانند بینایی درونی و

شنوایی درونی وابسته خواهد بود، قوایی که این کلاس‌ها سعی دارند قوت و شدت بخشند. ممکن است مفید بیاید که درباره نصوص زیر تأمل نمایید:

"بنابراین باید خدا را سپاس گوئیم که مواهب مادی و روحانی برای ما آفریده. او مواهب مادی و روحانی به ما عطا کرده، چشم برونی داده تا انوار خورشید را ببینیم و بصیرت درونی عنایت کرده تا شکوه خدا را دریابیم. گوش برونی را برای بهره‌مندی از نواهای خوش تدبیر کرده و شنوایی درونی را برای گوش فرا دادن به صدای خالق‌مان."^۶ (ترجمه)

"انّ الذین فتحت ابصارهم بنور العرفان یجدون نفعات الرحمن و یقبلون الیه"^۷ (مضمون: به راستی آنها که چشمان‌شان به نور عرفان گشوده شود، بوهای خوش رحمان را می‌یابند و به او روی می‌آورند).

"لو تتوجّه بسمع الفطرة الى الاشياء تسمع منها قد أتى القديم ذو المجد العظیم"^۸ (مضمون: اگر به گوش فطرت به اشیا توجه کنی، از آنها می‌شنوی که: همانا آمده آن قدیم، آن دارای مجد عظیم).

"اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابواب‌های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی‌حجاب مشاهده فرمایید."^۹

بخش چهارم

حال بیایید به اولین درس نگاهی بیندازیم. مقصد از این درس آن است که شالوده‌ای برای درس‌های پس از آن فراهم کند و برای این منظور به کودکان کمک می‌کند درباره اهمیت جستجوی عرفان الهی که تا این حد در زندگی ما مهم است، تفکر کنند. به عنوان گام نخست، درس را بخوانید و مفاهیم اصلی را که به آنها پرداخته شده بنویسید.

درس ۱:

البته کودکان دربارهٔ عرفان الهی در کلاس‌های پیشین تفکر کرده‌اند و ممکن است برای شما مفید باشد که به جهت آمادگی برای تعلیم این درس، زمانی را صرف مرور مجموعهٔ سوم مواد آموزشی سال دوم نمایید که به طور مستقیم به مسئلهٔ عرفان می‌پردازد.

از جمله مفاهیمی که در درس ۱ بررسی و در مواد آموزشی سال دوم به آن اشاره شده گرایش به زیبایی است. گرایش به زیبایی یکی از قوی‌ترین نیروهایی است که در روح انسانی عمل می‌کند و ملاحظه کرده‌اید که به ویژه در کودکان خردسال به چه آسانی می‌توان آن را بیدار ساخت. این نیرو اغلب با عطش به کسب دانش همراه است که به همان اندازه قوی است، و اشتیاق دانش‌آموزان شما برای عرفان خداوند و فهمیدن جهان پیرامون‌شان ارتباط تنگاتنگی با عشق آنها به زیبایی خواهد داشت. مفید است که بیشتر در این باره تفکر کنید و ممکن است بخواهید اکنون چند لحظه زمان صرف کنید و اظهارات زیر را بررسی نمایید و صحیح بودن و اشتباه بودن هر یک را مشخص کنید.

الف. خداوند به افراد انسانی یک گرایش طبیعی به زیبایی بخشیده تا بتوانند به او، آفریدگار خود که زیبای مطلق است، نزدیک‌تر شوند.

صحیح اشتباه

ب. گرایش به زیبایی هم‌زمان با بزرگ‌تر شدن کودکان، به صورت طبیعی خود را ظاهر می‌سازد. نیازی به پرورش دادن آن نیست.

صحیح اشتباه

ج. باید به کودکان تعلیم داد که چه چیز زیبا است و چه چیز زیبا نیست.

صحیح اشتباه

د. زیبایی امری ذهنی است؛ سعی در پرورش گرایش به زیبایی در کودکان بی‌معنی است، زیرا برای دانستن آن که هر کس چه چیز را زیبا می‌یابد هیچ راهی وجود ندارد.

صحیح اشتباه

ه. اگر گرایش به زیبایی در کودکان خردسال پرورش داده نشود، آنها در زندگی به چیزهای پست‌تر گرایش خواهند یافت.

صحیح اشتباه

و. زیبایی و کمال را می‌شود به معیاری تبدیل نمود که کودکان می‌توانند با آن رفتار خود را بسنجند.

صحیح اشتباه

ز. کودکان بدون معیاری که با آن بتوانند رفتار خود را بسنجند، ممکن است به آسانی قربانی نیروهایی شوند که همه جا در صدد برانگیختن هوس‌های پست و امیال ناشایست در آنها هستند.

صحیح اشتباه

- ح. بسیاری از نیروهایی که در جهان امروز عمل می‌کنند، خواهند کوشید تا کودکان را متقاعد سازند که آنچه را در واقع زشت است، به عنوان زیبا بپذیرند.
- صحیح اشتباه
- ط. بسیاری از نیروهایی که در جهان امروز عمل می‌کنند، خواهند کوشید تا کودکان را متقاعد سازند هر اندیشه‌ای را که در سطح وسیع در اجتماع پذیرفته شده، به عنوان حقیقت بپذیرند.
- صحیح اشتباه
- ی. معیارهای زیبایی و کمال به کودکان کمک می‌کنند بین آنچه به تعالی می‌انجامد و آنچه به تدنی منجر می‌شود، تمایز قائل شوند.
- صحیح اشتباه
- ک. معیاری که کودکان در شخصیت حضرت عبدالبهاء می‌بینند، راهنمای بسیار مهمی خواهد بود که در سراسر زندگی با آنها خواهد ماند.
- صحیح اشتباه

بخش پنجم

اجازه دهید مذاکرات بخش پیشین را یک گام جلوتر ببریم. ما مفهوم گرایش به زیبایی را بررسی کرده‌ایم و درباره اهمیت کمک به کودکان در یادگیری تشخیص دادن آنچه زیباست و آنچه نیست، تفکر نموده‌ایم. دو اندیشه وجود دارد که در این زمینه باید بررسی کنیم.

نخست این که هیچ زیبایی دیگری قابل مقایسه با زیبایی آفریدگارمان نیست. زیبایی او بی‌همتا است. همان‌طور که پیش‌تر در نصی از آثار حضرت بهاء‌الله خواندیم، آنجا که آن حضرت به شخصیت خود به عنوان مظهر ظهور الهی اشاره می‌فرمایند،

"در گلزار باقی گلی شگفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار"^۱

این زیبایی خداوند است که همه مشتاق آن هستیم و آرزویش را داریم:

"لَا تَلْتَفِتِي إِلَى السَّمَاءِ وَمَا فِيهَا وَلَا إِلَى الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا إِنَّا خَلَقْنَاكَ لِجَمَالِي هَذَا فَانظُرِي كَيْفَ شِئْتِ وَلَا تَمْنَعِي لِحَاظِكَ عَنْ جَمَالِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ."^۱ (مضمون: به آسمان و آنچه در آن است توجه

نکن، به زمین و کسانی که در آن هستند نیز التفاتی ننما. به راستی که تو را برای جمال خود آفریدیم. البته این است آن جمال! بنگر آن گونه که می خواهی، و نظرت را از زیبایی پروردگار عزیز محبوت منع مکن).

اندیشه دوم که باید بررسی کنیم، به مورد بالا مربوط است. ما از آثار مبارکه می دانیم که رابطه عمیقی بین زیبایی و حقیقت وجود دارد. بنابراین اندیشیدن به زیبایی بدون تفکر درباره مسئله حقیقت ممکن نیست، چرا که حقیقت چیزی جز کمال جلال الهی نیست. ما با تجلیات جمال ابهی می توانیم حقیقت را از خطا تمیز دهیم:

"قُلْ إِنَّ هَذَا لَمَنْظَرُ الْأَكْبَرِ الَّذِي سَطَرَ فِي الْأَوَاحِ الْمُرْسَلِينَ وَ بِهِ يُفَصَّلُ الْحَقُّ عَنِ الْبَاطِلِ وَيُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ."^{۱۲}

(مضمون: بگو به راستی این همان نظرگاه اکبری است که در کتب پیامبران مسطور بود، و با آن حق از باطل جدا شود و هر امر حکیمی مشخص گردد).

و خداوند قوای درونی را که برای ادراک زیبایی خودش و تشخیص حقیقت نیاز داریم، به ما داده است:

"صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره و صدور منشرحه صدق را از کذب بشناسند و تمیز دهند"^{۱۳}

"چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گوئی"^{۱۴}

حال درباره تلاش های خود برای مساعدت دانش آموزان تان در تقویت قوای درونی شان فکر کنید: وقتی جواهر حکمت نهفته در تعالیم الهی را با آنها در میان می نهد، به آنها کمک می کنید که کلام الهی را از حفظ کنند و داستان-هایی از حیات مظاهر ظهور الهی برای آنها نقل می کنید و به این وسیله گرایش به گفتار و رفتار آنها را در دانش آموزان تقویت می کنید. این تلاش ها چگونه به توسعه توانایی دانش آموزان شما در تمیز درستی از نادرستی کمک می کند، یعنی آن توانایی که هنگام تعامل آنها با جهان پیرامون خود و رشد و تبدیل آنها به متحرّیان جوان حقیقت بسیار مهم خواهد بود؟ در گروه خود نصوص بالا را بررسی کنید و برخی از افکاری که از مذاکره تان ظاهر می شود، در فضای زیر بنویسید:

بخش ششم

دیدیم که اولین درس سال سوم به عرفان الهی می‌پردازد که کسب آن یکی از اهداف اساسی زندگی ماست. ما هم‌چنین دربارهٔ نیروی گرایش به زیبایی و نیاز کودکان به پرورش معیاری اندیشیدیم که با آن درست را از نادرست تمیز و آنچه را شایسته است از آنچه به خواری آنها منجر می‌شود تشخیص دهند.

در اینجا باید تأکید شود که پرورش عطش دانش در کودکان و کمک به توسعهٔ توانمندی آنها در جستجوی حقیقت اهدافی نیستند که در یک یا دو درس بتوان به آنها دست یافت. از میان اهداف تمامی کوشش‌های آموزشی شما، اینها بر همه مقدم هستند. کلاس‌های کودکان بهائی در صدد تلقین افکار جزمی و تعصب‌آمیز به کودکان نیستند. برعکس، این کلاس‌ها موقعیت‌هایی عالی برای بیدار کردن عشق به دانش، نگرشی آزاد نسبت یادگیری و اشتیاقی دائمی به جستجوی واقعیت در آنها هستند. نصوص زیر به شما در تفکر دربارهٔ این موضوع کمک خواهد کرد:

"و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه و زید ظلمت ضلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همهٔ ارکان وجود را احاطه نماید."^{۱۵}

"خدا انسان را آفریده و قدرت خرد به او بخشیده تا با آن به نتایج معتبر دست یابد. پس انسان باید بکوشد تا در همه چیز واقعیت را بجوید. اگر مستقل تحری نکند، نتوانسته از استعدادی که خدا به او داده بهره برد."^{۱۶} (ترجمه)

"قبل از هر چیز تحری حقیقت بر انسان فرض شده. اگر چنین کند، همه توافق و اتحاد حاصل کنند چه که حقیقت تعدد قبول نکند و تجزی نپذیرد. ادیان مختلف بر یک حقیقت استوارند پس واقعیت آنها یکی است."^{۱۷} (ترجمه)

"از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و به حقیقت پی برد این قمیص رثیت هزاران ساله را به دور بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه حقیقت بافته شده بپوشد و چون حقیقت یکیست تعدّد قبول نمی‌کند لهذا افکار مختلفه منتهی به فکر واحد گردد."^{۱۸}

بدیهی است تعالیم بهائی در باره تحرّی حقیقت در تربیت کودکان از اهمّیت زیادی برخوردار است. شما هنگامی که برای اجرای مجموعه سوم از دروس سال دوم آماده می‌شدید، بعضی از مواردی را که ممکن است با اظهارات نامناسب یا اشارات ظریف یک معلّم این روح در دانش‌آموزان او فروکش کند، بررسی کردید. در اینجا شاید مفید باشد بیشتر در این باره تفکّر کنید که تحرّی حقیقت که با نگرشی از زیبایی و کمال جهت گرفته و از عطش دانش ناشی شده است احتمالاً چه شکلی به خود خواهد گرفت. با توجّه به این مطلب، تمرین زیر را با کامل کردن عبارت ستون سمت راست با منطقی‌ترین عبارت از ستون چپ انجام دهید.

برای کاوش حقیقت ما باید...

- با روی باز از اندیشه‌های تازه استقبال کنیم،
اما نه این که...
- در باورهای خود محکم باشیم، اما نه این
که...
- خرافات را نپذیریم، اما نه این که...
- در حالت اعتراض زندگی کنیم و مایل نباشیم اشتراک-
ها را ببینیم و نتوانیم به توافق برسیم.
- اشتیاق درک عمل‌کردهای جهان فیزیکی و
قوانین آن را داشته باشیم، اما نه این که...
- در جستجوی نظم و معنا باشیم، اما نه این
که...
- عشق به تنوع داشته باشیم، اما نه این که...
- قوای انتقادی خود را به کار بریم، اما نه این
که...
- به هر نظر، آرزو یا خواسته اعتبار برابر بدهیم؛
- ابهام برای ما ناخوشایند باشد؛
- از تردیدها یا پرسش‌هایی که در اذهان ما برمی‌خیزند
بترسیم؛
- هر چیز تازه را به عنوان مطلوب بپذیریم؛
- ماهیت روحانی حقیقت را نادیده بگیریم یا ارزش
قوانین حاکم بر جهان روحانی را کم کنیم؛

بخش هفتم

در پرتو مذاکرات مان تا کنون، و پیش از شروع دروس بعدی، زمانی را صرف این کنید که درباره مسئله حقیقت-جویی در بستر تلاش‌های تان برای تعلیم زندگی و رسالت مظاهر ظهور به کودکان تأمل نمایید. شما از نص زیر بصیرت خواهید یافت.

"به همین ترتیب ادیان الهی مظاهر ظهور مقدسه در حقیقت یکی هستند، گرچه ممکن است اسم و رسم متفاوتی داشته باشند. انسان باید عاشق نور باشد، از هر افقی طالع شود، عاشق گل باشد، از هر خاکی بروید، جویای حقیقت باشد، از هر سرچشمه‌ای نشئت گیرد. دل‌بستگی به زجاج، عشق به نور نیست. دل‌بستگی به زمین برازنده نیست، بلکه لذت بردن از گل ارزنده است. فدایی درخت بودن فایده‌ای ندارد، بهره بردن از میوه مثمر است. باید از میوه آب‌دار سود جست، از هر درختی بروید و در هر جا یافت شود. باید کلام حقیقت را پذیرفت از هر زبانی خارج شود. باید حقایق مطلق را قبول کرد در هر کتابی ثبت باشد."^{۱۹} (ترجمه)

بخش هشتم

حال بیایید به گروه بعدی درس‌ها، مربوط به زندگی و رسالت مظاهر ظهور الهی که پیش از حضرت باب و حضرت بهاء‌الله ظاهر شدند، توجه کنیم. هر یک از این هفت درس می‌کوشد جنبه‌ای از رابطه میان خدا و نوع بشر را بررسی کند. هم‌چنان که درس‌ها را می‌خوانید، مضامین اصلی که در هر یک بدان پرداخته می‌شود و مفاهیم مرتبطی را که بررسی می‌گردد یادداشت کنید. این دروس نسبتاً طولانی هستند و شما باید هر مقدار زمان که لازم است برای مطالعه دقیق و کامل همه آنها صرف نمایید.

درس دوم:

نسخه پیش از چاپ - نسخه PV.PP.۱.۱.۲ - برای توزیع نیست

درس سوم:

درس چهارم:

درس پنجم:

درس ششم:

درس هفتم:

درس هشتم:

یک نکته مهم که باید در تدریس این دروس به یاد داشت آن است که مطلب اصلی که در خلال زندگی و رسالت یکی از مظاهر ظهور الهی بررسی می شود، به همه آنها مربوط است. برای آن که یگانگی اساسی پیام های آنها در ذهن تان تقویت شود، سعی کنید به منظور آمادگی برای اجرای این دروس، برخی از تعالیمی را که همه مظاهر الهی برای نوع بشر آوردند، شناسایی کنید.

برخی از رویدادها و شرایط مشترک در زندگی همه مظاهر الهی که با خواندن دروس متوجه آنها شدید کدامند؟

بخش نهم

همان طور که در بخش قبلی دیدیم، درس های ۲ تا ۸ به مطالب ویژه ای مربوط هستند که هر یک را در خلال زندگی و رسالت یکی از مظاهر ظهور الهی که در کور نبوت ظاهر شده است بررسی خواهیم کرد. نکات معینی هستند که مایل خواهید بود هنگام تعلیم این هفت درس به کودکان به خاطر داشته باشید، و در چند بخش بعدی به تعدادی از اینها نگاه خواهیم کرد.

در درک زندگی مظاهر ظهور الهی این نکته اهمیّت ویژه دارد که هر یک از آنها، بدون یاری و به تنهایی، در برابر همه نیروهایی که علیه ایشان بسیج می شدند، ایستادند و کلمه الله را اعلان فرمودند، تعالیم الهی را برای بشر آوردند و قلوب را دگرگون ساختند. در این بستر، فهم این موضوع برای کودکان مهم است که هیچ قدرت زمینی، هر قدر عظیم، نمی تواند هدف خداوند را مانع شود. نوری که از مظاهر ظهور الهی می درخشد، هرگز نمی توان خاموش کرد. نصوصی مانند موارد

زیر، گرچه به منظور استفاده در مذاکرات شما با کودکان نیستند، اما به شما کمک خواهند کرد دربارهٔ این موضوع تأمل کنید:

"و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه حدود الله می فرمایند. با آن همه ایداء که بر آن وجودهای مبارکهٔ لطیفهٔ رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت صبر می فرمایند و با نهایت غلبه تحمل می نمایند."^{۲۰}

"...شموس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هوّیه به عالم شهاده ظهور می فرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر می شوند. چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محلّ ظهور یفعلُ اللهُ ما یشاءُ و یحکمُ ما یُرید اند."^{۲۱} (مضمون بخش عربی: خدا آنچه بخواهد انجام می دهد و بر آنچه اراده فرماید حکم می کند).

"از هر شأنی از شئون عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده."^{۲۲}

برای آن که این اندیشه‌ها در ذهن تان تحکیم شود، دوباره به درس‌های ۲ تا ۸ نگاه کنید. در فضای زیر، چند جمله در توصیف این که چطور نصوص بالا در زندگی هر مظهر ظهور الهی نشان داده شده بنویسید.

حضرت ابراهیم: _____

حضرت موسی: _____

حضرت کریشنا: _____

حضرت بودا: _____

حضرت زرتشت: _____

حضرت مسیح: _____

حضرت محمد: _____

بخش دهم

بسیاری از داستان‌های مربوط به زندگی مظاهر ظهور الهی که در کور نبوت ظاهر شدند، معروف هستند و اغلب به عنوان اثبات الهی بودن این مظاهر الهی، بر معجزه‌های نسبت داده شده به ایشان تأکید می‌شود. زمانی که وقایع و رویدادهای معجزه‌آسایی از زندگی این مظاهر الهی برای کودکان نقل می‌کنید، ممکن است سؤالاتی در اذهان آنها ایجاد شود. با این حال توجه کرده‌اید که این رویدادها در اینجا به روشی گفته می‌شوند که بر قدرت مظاهر ظهور الهی در نیل به

هدف خداوند تأکید دارد. کودکان باید این مفهوم را درک کنند و بهتر آن است که مسئله معجزه به مسئله‌ای مهم تبدیل نشود. آنها باید به تدریج به این درک برسند که همان طور که در قسمت قبل دیدید، یک مظهر ظهور الهی "الظهور بکینونته لبرهان الاعظم بین الأمم" (مضمون: برهانی اعظم از کینونت خود بر حقانیت رسالت خود اقامه نمی‌کند). در پرتو این حقیقت، نصوص زیر را بخوانید و در گروه خود درباره نحوه پرداختن به پرسش‌هایی که ممکن است دانش‌آموزان-تان در این زمینه مطرح کنند، مذاکره کنید.

"قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره."^{۲۳} (مضمون: بگو به راستی که دلیل او نفس او و سپس ظهور اوست).

"باری مقصد از بعثت انبیاء سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیا معلّم عمومی هستند اگر بخواهیم ببینیم مسلم بوده‌اند یا نه باید تحرّی حقیقت نماییم اگر نفوس را تربیت کرده‌اند از اسفل جهل و نادانی به اعلی درجه دانش رسانیده‌اند یقین است پیغمبر بر حق هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج به ذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود برهان کافی است احتیاج به ذکر دیگر نیست. اگر انسانی بی‌غرض باشد و منصف و تحرّی حقیقت نماید بی‌شبهه شهادت می‌دهد که حضرت موسی مرّبی عظیم بود."^{۲۴}

"مظاهر مقدّسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه هر امر مشکلی و غیرممکنی از برای آنان ممکن و جایز است زیرا به قوتی خارق‌العاده از ایشان خارق‌العاده صدور یابد و به قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند از کلّ‌شان امور عجیبه صادر شده ولی در کتب مقدّسه اصطلاح مخصوصی موجود و در نزد آنان این معجزات و آثار عجیبه اهمّیتی ندارد حتّی ذکرش نخواهند. زیرا اگر این معجزات را برهان اعظم خوانیم دلیل و حجّت از برای حاضرین است نه غائبین."^{۲۵}

"و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهمّ است. پس در هر جائی از کتب مقدّسه که مذکور است کور بود بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد."^{۲۶}

بخش یازدهم

مفهوم دیگری که مهم است هنگام نقل داستان‌هایی از زندگی مظاهر ظهور الهی برای کودکان درباره آن فکر کنید، شناسایی است. البته خواهید خواست کودکان درک کنند که هرگاه یک مظهر ظهور الهی ظاهر می‌شود، کسانی وجود دارند که به لحاظ ناتوانی از درک مقام آنان با بینش درونی خود، از ایشان روی‌گردان می‌شوند. اما مهم‌تر آن است که کودکان درک کنند چه موهبتی شامل حال افرادی است که با بصیرت روحانی می‌توانند نور حقیقت را ببینند و در پیروی از تعالیمی که مظهر ظهور آورده بکوشند. در حقیقت شما مایل خواهید بود یک احساس سرور و هیجان را با آنها در میان گذارید که ناشی از دانستن این حقیقت است که با گذر زمان نفوس بیشتری به شناخت مظهر الهی دست می‌یابند، به دفاع از امر آن حضرت برمی‌خیزند و شروع به تغییر جهان پیرامون خود می‌کنند. در زیر چند نص می‌آید که در آماده‌سازی برای ارائه این دروس، به شما کمک خواهد کرد، درباره این موضوع تأمل کنید:

"لَعَمْرِي مَنْ سَأَلَ الْآيَاتِ فِي الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ إِذَا أَظْهَرْنَا لَهُ كُفْرَ بِاللَّهِ وَلَكِنَّ النَّاسَ أَكْثَرَهُمْ غَافِلُونَ أَنَّ الَّذِينَ فَتِحَتْ أَبْصَارُهُمْ بِنُورِ الْعِرْفَانِ يَجِدُونَ نَفْحَاتِ الرَّحْمَنِ وَيَقْبَلُونَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُخْلِصُونَ." ۲۷ (مضمون: قسم به جانم، آن که در قرن‌های گذشته آیات خواست، چون برایش ظاهر فرمودیم، به خدا کفر ورزید و اما اکثر مردم غافلند. به راستی آنان که چشمان‌شان به نور عرفان گشوده شود، بوهای خوش رحمان را می‌یابند و بدان رو می‌کنند. به راستی که آنانند مخلصان).

"طُوبَى لِبَصِيرٍ رَأَى وَ لِظَّمَانٍ فَازَ بِهَذَا الْكُوْتْرِ الْمُبِينِ طُوبَى لِمَنْ يَصْدَعُ بِالْحَقِّ... ۲۸" (مضمون: خوشا به حال بصیری که دید و تشنه‌ای که به این چشمه روشن رسید خوشا به حال آن که به حقیقت اعتراف کرد).

"با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت." ۲۹

"طُوبَى لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ بِوَجْهِ مُنِيرٍ." ۳۰ (مضمون: خوشا به حال کسی که با چهره‌ای نورانی به او اقبال کرد).

"طُوبَى لِمَنْ أَقْرَبَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ اعْتَرَفَ بِأَنَّهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ." ۳۱ (مضمون: خوشا به حال کسی که به خدا و آیاتش اقرار کرد و اعتراف کرد به این که او درباره آنچه انجام می‌دهد مورد سؤال قرار نمی‌گیرد).

"طُوبَى لِبَصِيرٍ شَهِدَ وَ رَأَى وَ لِسَمِيعٍ سَمِعَ نِدَائَهُ الْأَحْلَى وَ لِيَدٍ أَخَذَتِ الْكِتَابَ بِقُوَّةِ رَبِّهَا سُلْطَانَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى... ۳۲" (مضمون: خوشا به حال بینایی که مشاهده کرد و دید و به حال شنوایی که ندای شیرین او را شنید و برای دستی که کتاب را گرفت، با نیروی پروردگارش که سلطان جهان آخرت و اولی است...).

ممکن است بخواهید درس‌های ۲ تا ۸ را از این چشم‌انداز بررسی کنید. برخی از آنها به افرادی اشاره دارند که پیش از همه به موهبت شناسایی ظهور تازه الهی دست یافتند. برخی به طور کلی به مردمی که از آن مظهر الهی پیروی می‌کردند، اشاره دارند. آیا می‌توانید با در ذهن داشتن آنچه در آن رویداد تاریخی نقل می‌شود و نیز آنچه از نصوص بالا درک می‌کنید، چند کلمه در توصیف شرایط و اوضاع هریک بگویید؟

حضرت ابراهیم: _____

حضرت موسی: _____

حضرت کریشنا: _____

حضرت بودا: _____

حضرت زرتشت: _____

حضرت مسیح: _____

حضرت محمد: _____

بخش دوازدهم

پس از بررسی مواهبی که با شناسایی مظهر ظهور الهی همراه است، باید درباره برخی حجباتی که ممکن است مردم را از رو کردن به نور او منع کند تفکر کنیم. آثار مبارکه بهائی به ما می‌گویند که خدا قلب انسان را آفریده تا صرفاً به او تعلق داشته باشد. اگر به او تعلق نداشته نباشد، به اشیای زمینی تعلق خواهد یافت. ملاحظه خواهید کرد که در بسیاری از

وقایع تاریخی مطرح شده در این دروس، مردم زمان به پرستش چیزهایی جز خداوند می‌پرداختند. در چند درس به پرستش بت‌ها و عناصر طبیعت به طور خاص اشاره شده است. شما دیدید که چگونه مردم گذشته صفات و قوای الهی را به پدیده‌ها و اشیای جسمانی نسبت می‌دادند و چگونه مظاهر ظهور به آنها کمک می‌کردند تا دربارهٔ یگانگی خدا و کمالات بی‌همتای او یاد بگیرند.

البته اشکال جسمانی یگانه معبودی نیستند که ذهن انسان آفریده است. مردم هم‌چنین به آسانی به بت‌های زائیده از تصورات بیهودهٔ خود دل می‌بندند. کودکان با گذراندن دروس ۲ تا ۸ باید به این فهم برسند که چنین "بت‌هایی"، هر شکلی به خود بگیرند، مردم را از روی آوردن به خدا باز می‌دارند. مقدمهٔ درس ۲ به چند مورد از این‌ها اشاره می‌کند: ثروت، قدرت، شهرت. نظرات مطرح شده در آنجا و چند اشارهٔ مختصر دیگر باید کافی باشد تا کودکان تفکر دربارهٔ این موضوع را آغاز کنند. لازم نیست با آنها وارد مذاکره‌ای طولانی شوید و اشیای فراوان زمینی را برشمارید که ممکن است قلب انسانی خود را بدان مشغول سازد. در حقیقت چنین کاری نتیجهٔ منفی خواهد داد.

اما با این حال شما می‌خواهید برای پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی که در اذهان دانش‌آموزان تان ایجاد می‌شود، چه آنها را آشکارا بیان کنند و چه نکنند، آماده باشید. در این پرتو، ممکن است مفید باشد که تأثیر رسانه‌های مردم‌پسند را بر تفکر آنها بررسی نمایید. پیام‌هایی با هدف ایجاد بت‌های ذهنی برای جوانان، چه به شکل اشیا و چه افراد، کودکان را احاطه کرده‌اند. برای مثال دربارهٔ زندگی روزانهٔ یک کودک در دهکده یا محلهٔ خود تفکر کنید. برخی از پیام‌هایی که او هر روز از طریق رسانه‌ها دریافت می‌کند چیست و برخی از بت‌هایی که جوانان تشویق می‌شوند قلوب خود را بدان‌ها متعلق سازند، کدامند؟ پس از تأمل بر نصوص زیر، دربارهٔ این پرسش‌ها در گروه خود مذاکره کنید.

"يَا اِبْنَ الْوُجُوْدِ، فُوَادِكْ مَنزِلِي قَدْسَهُ لِنُزُوْلِي، وَ رُوْحَكَ مَنظَرِي طَهَّرَهَا لِظَهْرِي." (مضمون: ای پسر وجود، قلب تو منزل من است، آن را برای نزول من پاک کن و روح تو نظرگاه من است، آن را برای ظهور من مطهر گردان).

"ای قوم به قوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمایید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد این اصنام هائلند و خلق را از علو و صعود مانع."^{۳۴}

"ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را به ضرب وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را به صراط مستقیم هادی نگشته"^{۳۵}

"اکثری از عباد به اوهام انس دارند یک قطره از دریای وهم را بر بحر ایقان ترجیح می دهند از معنی محروم به اسم متمسکند و از مشرق آیات الهی ممنوع و به ظنون متشبث ان شاء الله آن جناب در جمیع احوال مؤید باشند بر کسر اصنام اوهام و خرق سبحات انام."^{۳۶}

"لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول اوهام و عبده اصنام افکار و تصور و ابداء ملتفت نیستند و اوهام خویش را حقیقت مقدسه از ادراکات و منزّه از اشارات شمرند و خویش را اهل توحید و ملل سائره را عبده اوئان شمرند و حال آن که اصنام را باز وجود جمادی محقق اما اصنام افکار و تصور انسان اوهام محض حتی وجود جمادی ندارند فاعتبروا یا اولی الأبصار."^{۳۷} (مضمون بخش عربی: پس عبرت گیرید ای صاحبان چشم).

بخش سیزدهم

یک مفهوم نهایی وجود دارد که باید در زمینه دروس ۲ تا ۸ بررسی کنیم. گرچه جوهر همه پیام‌هایی که مظاهر الهی آورده‌اند یکی است، اما برخی تعالیم مخصوص مردم و دوره‌ای هستند که مظهر ظهور الهی در آن ظاهر می‌شود. بنابراین هر مظهر ظهوری به زبانی متناسب با دوران خود سخن می‌گوید. کودکان باید از طریق این دروس تا حدی درک کنند که نوع بشر در حال تجربه کردن فرایندی طولانی از ترقی است و این که آمدن هر مظهر ظهور الهی آن را در مسیر خود به پیش رانده است. اگر قرار است کودکان از زندگی در زمانی که پیام تازه‌ای به نوع بشر داده شده مسرور باشند، زمانی که به مجموعه بعدی دروس وارد می‌شوند، درک این نکته اهمیت ویژه‌ای خواهد داشت. به عنوان بخشی از تأملات خود بر این موضوع، نصوص زیر را بخوانید.

"اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار، ولی ایشان مانند ماه تابان است، چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار، با آن که هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه.

پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است، ولی جهان ناپایدار شایسته این‌گونه رفتار است، چه هر گاه که خداوند بی مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد."^{۳۸}

"رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می‌بیند و به دانایی درمان می‌کند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید."^{۳۹}

"پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبیند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هر چه سزاوار آن روز بود مردم را به سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنایی دانایی راه نمودند."

با در ذهن داشتن نصوص بالا و آنچه از تاریخ می دانید، دوباره به درس های ۲ تا ۸ نگاه کنید و در فضای زیر یک یا دو جمله در توصیف شرایط اجتماعی که هر مظهر ظهور الهی در آن ظاهر شد بنویسید.

حضرت ابراهیم: _____

حضرت موسی: _____

حضرت کریشنا: _____

حضرت بودا: _____

حضرت زرتشت: _____

حضرت مسیح: _____

حضرت محمد: _____

بخش چهاردهم

در پرتو مذاکرات بخش پیش، باید مواد آموزشی دروس ۲ تا ۸ را بیشتر بررسی کنیم. همان‌طور که تا حال متوجه شده‌اید، در این دروس از ارائه احکام و تعالیم خاصی که زمانی در گذشته در فهمیدن هدف خدا برای نوع بشر، به مردم کمک کردند اما دیگر در این دوران قابل اجرا نیستند، خودداری می‌شود. تلاش شده است که دروس در سطح کلیات نگه داشته شود. با این حال، مفاهیم معینی در این دروس هستند که نیازمند بررسی بیشتری از سوی شما خواهند بود. شایان-توجه‌ترین آنها مسئله شر است.

در درس چهارم که به زندگی و تعالیم حضرت کریشنا مربوط است، مفهوم "شر" معرفی می‌شود. از نحوه ارائه مفهوم نباید برای کودکان دشوار باشد که دریابند چگونه تصویرسازی یک جنگ میان "خیر" و "شر" به مردم آن عصر کمک می‌کرد بفهمند که هر فرد این انتخاب دارد را تا از تعالیم الهی پیروی کند و اعمال خیر انجام دهد. با این حال باید آماده باشید به سؤالاتی که ممکن است مطرح شود، پاسخ مناسبی بدهید. کودکان اغلب درباره وجود شر کنجکاوند، به-ویژه چون بسیاری از آنچه در رسانه‌ها می‌بینند، جهانی را ترسیم می‌کند که بین دو نیروی مخالف خیر و شر تقسیم شده است.

توانایی شما در رسیدگی به پرسش‌هایی با این ماهیت، با کسب تجربه و هم‌چنان که به مطالعه آثار امری ادامه می‌دهید، افزایش خواهد یافت. فعلاً آنچه ممکن است مفید باشد آن است که با دیگر اعضای گروه خود درباره چند نصوص مرتبط از آثار مبارکه تأمل کنید. نخست، در نصوص زیر، حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند که شر در آفرینش وجود ندارد، بلکه نمایان‌گر حالت نبود خیر است.

"...در وجود شر نیست آنچه خدا خلق کرده خیر خلق کرده این شر راجع به اعدام است. مثلاً این موت عدم حیات است امداد حیات که به انسان نرسد موت است. ظلمت عدم نور است وقتی که نور نیست ظلمت است نور امر وجودیست لکن ظلمت امر وجودی نیست بلکه عدمیست..."^۱

بنابراین شر و تاریکی آن‌گونه که خیر و نور وجود دارند، موجود نیستند. می‌توانیم از تمثیل نور استفاده کنیم تا به ما در تفکر بیشتر درباره این موضوع کمک کند. هر چه از منبع نور دورتر شویم، میزان کم‌تری از نور آن به ما می‌رسد و ما در تاریکی فرو می‌رویم. می‌دانیم که منبع نور حقیقی از مظاهر الهی می‌تابد:

"أَنْ اُخْرِجُوا يَا قَوْمٍ مِنَ الظُّلُمَاتِ بِهِدِ الشَّمْسِ الَّتِي أَسْرَقَتْ مِنْ أَفْقِ عِنَايَةِ اللَّهِ ثُمَّ اِقْبَلُوا إِلَيْهَا بِقُلُوبٍ مُطَهَّرَةٍ وَ أَنْفُسٍ مُطَمَّئِنَّةٍ وَ عْيُونٍ نَاطِرَةٍ وَ وُجُوهِ نَاضِرَةٍ."^۲ (مضمون: بیرون آید، ای قوم، از تاریکی‌ها با این خورشیدی

که از افق عنایت الهی اشراق فرمود، سپس با قلب‌هایی پاک و نفوسی مطمئن و چشمانی بینا و چهره‌هایی شاداب به سوی او اقبال نمایید).

ما با پیروی از تعالیم مظهر ظهور الهی، به نور او نزدیک‌تر می‌شویم. وقتی مردم این‌طور انتخاب می‌کنند که از تعالیم الهی دوری گزینند، اقدامات آنها ممکن است ناپسند گردد. بنابراین آنچه را که در این جهان "شر" می‌خوانیم، می‌توان دوری گزیدن افراد و ملل از نور الهی تلقی کرد. در نصّ زیر، حضرت عبدالبهاء درباره انتخابی که همه ما برای انجام اعمال خوب یا بد داریم صحبت می‌کنند:

"اموری که در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف، مختصراً اعمال خیریه و افعال شریه، این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموریست که انسان بر آن مجبور و مجبور است مثل خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسؤول از آن نه زیرا مجبور بر آنست. اما در اعمال خیریه و افعال شریه مخیر است و به اختیار خویش ارتکاب آن نماید.

مثلاً اگر خواهد به ذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد به یاد غیر مألوف شود ممکن است که از نار محبّه‌الله شمع می‌برافروزد و میسر است که محبّ عالم گردد و یا مبغض بنی‌آدم شود و یا به حبّ دنیا پردازد و یا عادل شود و یا ظالم گردد این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسانست لهذا مسئول از آن."۴

پیشنهاد می‌شود که این تأملات را با مذاکره در گروه خود درباره این موضوع به پایان برید که چگونه به سؤالات احتمالی دانش‌آموزان‌تان در زمینه علت وجود چیزهای بد در جهان پاسخ خواهید گفت.

بخش پانزدهم

حال بیابید به شش درس بعد که به مطالب متعددی مرتبط با زندگی حضرت باب می‌پردازند نگاه کنیم. درس-ها را به دقت بخوانید و مطلب اصلی هر یک را همراه برخی از اندیشه‌های مرتبط که امیدوارید کودکان دریابند، در زیر بنویسید:

درس نهم:

درس دهم:

درس یازدهم:

درس دوازدهم:

درس سیزدهم:

درس چهاردهم:

بخش شانزدهم

مانند کاری که برای دروس پیش کردید، ۱۰ درس پایانی را که بر زندگی و رسالت حضرت بهاءالله تمرکز دارند بخوانید و مطلب اصلی هر یک و چند مورد از مفاهیم را که می‌خواهید اطمینان یابید کودکان با به پایان رساندن مطالعات امسال درمی‌یابند، بنویسید.

درس پانزدهم: _____

درس شانزدهم: _____

درس هفدهم: _____

درس هجدهم:

درس نوزدهم:

درس بیستم:

درس بیست و یکم:

درس بیست و دوم:

درس بیست و سوم:

درس بیست و چهارم:

با این مجموعه نهائی دروس، البته امیدوار خواهید بود که به کودکان کمک کنید در قلوب خود پیوند استواری با حضرت بهاءالله، مظهر ظهور الهی برای این زمان، برقرار سازند و یا در بسیاری موارد این پیوند را تقویت کنند و اهمّیت رسالت حضرتشان را بفهمند. به منظور آمادگی برای تعلیم موادّ آموزشی به کودکان و بحث دربارهّ مطالب مورد بررسی با آنها، ممکن است مرور واحد مرتبط در کتاب ۴ را در کار خود مؤثر بیابید. هم‌چنین ممکن است برای شما مفید باشد که مانند مجموعه پیشین، بیان کوتاهی در توصیف مقام حضرت بهاءالله بنویسید که شامل ۱۰ مطلب اصلی ارائه شده در دروس و برخی واقعیّات تاریخی باشد. ممکن است این تمرین را تا حدّی چالش‌انگیز بیابید، پس مطمئن باشید که پیش از اقدام به تنظیم بیان خود، برای بررسی دقیق هر درس به خود زمان کافی می‌دهید.

عبدالبهاء روکنند، به پایان می‌رسد. ممکن است برخی از اعضای گروه شما به هشتمین دوره از سلسله دوره‌های اصلی که به این موضوع می‌پردازد، رسیده باشند و بتوانند بینش‌هایی را که از مطالعات‌شان به دست آورده‌اند با دیگران در میان گذارند. زمانی که جامعه حضرت بهاء‌الله در هر کجا که هستند با وحدت هدف، کوشش می‌کنند که بر مبنای تعالیم آن حضرت زندگی کنند و دنیای بهتری بسازند، این البته قدرت عهد و میثاق است که آنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. تا این مرحله بیشتر کودکان رابطه نزدیکی با حضرت عبدالبهاء برقرار ساخته‌اند و این که بدانند با رو کردن به ایشان به عنوان مثل اعلائی خود، سهم خود را در یک پیمان با مظهر ظهور الهی برای این زمان ایفا می‌کنند، باعث سرور قلب‌های آنان خواهد شد. شما باید بکوشید در این مرحله بدون سعی در تعلیم ریزه‌کاری‌های عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله، این احساس هیجان را در آنها پرورش دهید. بنابراین درس باید همراه با سرور و اندوه پایان یابد، اندوه از فهمیدن صعود حضرت بهاء‌الله و سرور از دانستن پایان فصلی از تاریخ امر مبارک و آغاز پیروزمندانه فصلی تازه.

بخش هجدهم

امید است مطالعه این قسمت‌ها و نیز واحد پیش، به شما در تفکر درباره محتوای دروسی که امسال تعلیم خواهید داد، کمک کرده باشد. با این حال باید این مرور را تنها یک گام نخست در آماده‌سازی خود در نظر بگیرید. شما باید با دیگر اعضای گروه‌تان، خود را کاملاً با مواد آموزشی آشنا سازید، در مطرح کردن مطالب متنوع و روایت کردن داستان‌هایی از وقایع تاریخی، انتخاب کردن سرودهای مناسب از مجموعه‌ای که همراه دروس کلاس دوم فراهم شد و از منابع دیگر، طراحی بازی‌های مشارکتی به منظور کمک به دانش‌آموزان‌تان در یادسپاری نکته‌ها، انجام دادن تمرین‌های نمایشی و تصمیم‌گیری پس از تفکر درباره قسمت هنری کلاس‌تان در پرتو منابع موجود، تجربه به دست آورید. هدف‌تان باید آن باشد که چنان خوب با مواد آموزشی آشنا شوید که بتوانید آن را به صورت مؤثر با شرایط ویژه دانش‌آموزان خود تطبیق دهید.

۲۴ درس برای کودکان

درس اول

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

مانند همیشه، اولین فعالیت کلاس حفظ کردن مناجات‌هاست. بنابراین، پس از آن که مناجات‌های شروع به روش معمول تلاوت شد، می‌توانید کودکان را در یادگیری مناجات زیریاری کنید. باید در مدت سه جلسه این مناجات را به خاطر سپارند.

"یا الهی و سیدی و مولای انقطع عن ذوی القربی و استغیت بك عن اهل الدنیا متعرضاً لمعروفك اعطنی من معروفك ما تعیننی به عمّن سواك و زدنی من فضلك الواسع انك ذو الفضل العظیم..." (مضمون: ای خدای من و آقای من و مولای من، از خویشان گذشته و به قصد آنچه رضای توست، به تو از اهل جهان رستم. از آنچه رضای خودت است بر من عطا کن آنچه مرا از دون تویی نیاز سازد و فضل واسع خویش را بر من بیفزای. به راستی که تو دارای فضل عظیمی).

ب. معرفی درس

هدف از این درس جایگزین ساختن این مفهوم در اذهان کودکان است که جستجوی عرفان الهی باید مشغله اصلی زندگی آنها باشد و مظاهر ظهور الهی نور عرفان او را بر عالم انسانی می‌تاباند و با این کار بشریت را هدایت و در پیشرفت مادی و روحانی به او کمک می‌کنند. این درس همچنین برای کودکان روشن می‌سازد که حضرت بهاءالله مظهر ظهوری هستند که امروز از تعالیم‌شان پیروی می‌کنیم. اندیشه‌های زیر ممکن است به شما در توضیح این مفاهیم برای کودکان کمک کند. البته شما باید اطمینان حاصل کنید که توضیح خود را به زبانی که به سهولت برای آنها قابل درک باشد ارائه می‌کنید.

اول هر چیز عرفان الهی است؛ همین دانش است که به هر چه در این جهان انجام می‌دهیم معنا می‌دهد. آخر هر چیز اطاعت از فرمان‌های خداست؛ وقتی با روح اطاعت به احکام و تعالیم خدا عمل می‌کنیم، هر آنچه انجام می‌دهیم ثمربخش می‌شود. ما عرفان الهی را از طریق مظاهر ظهور او به دست می‌آوریم. مظاهر ظهور الهی ما را تربیت می‌کنند، و این کار را فقط برای خاطر خدا انجام می‌دهند. ما از طریق تعالیم آنها یاد می‌گیریم قلب‌های خود را از خواهش‌های دنیوی - طلب سلطه و کنترل داشتن بر دیگران، طلب شناخته شدن، داشتن دارایی‌هایی بیش از همگان - پاک کنیم. کلمات مبارک آنها پرده‌هایی را که ما را از آفریدگارمان جدا می‌سازد می‌سوزاند و ما را به عرفان او سوق می‌دهد. اگر به پیرامون خود بنگریم، می‌بینیم که هر آفریده‌ای برای ما از بزرگی و قدرت

خدا حکایت می‌کند. هر آفریده‌ای صفتی از صفات الهی را منعکس می‌کند و به روش خود عرفان الهی را متجلی می‌سازد. در هر اتم ستاره‌های حقیقت می‌درخشد؛ در هر قطره می‌توانیم اقیانوس‌های حکمت بیابیم.

بزرگ‌ترین موهبتی که خدا به ما عطا فرموده، موهبت ادراک است. به یک گل فکر کنید، می‌تواند بسیار زیبا باشد؛ اما دانشی از زیبایی خود ندارد. یک پرنده می‌تواند دل‌نوازترین آوازا را بخواند؛ اما نسبت به ارزش آوازخوانی خود هشیار نیست. حال درباره وجود انسانی فکر کنید. هر انسان آفریده شده تا زیبایی را بشناسد و آگاهانه به سوی کمال بکوشد، و بنابراین در سراسر زندگی خود تلاش می‌کنیم تا نفوس خود را به صفات ملکوتی بیاراییم و کردارهای پاک و پسندیده انجام دهیم. اما هم‌چنین از ما انتظار می‌رود منشأ کل خیر را در مظهر ظهوری که خدا برای این روز فرستاده، حضرت بهاء‌الله، بشناسیم. ما می‌توانیم در زیبایی آن حضرت زیبایی خدا را مشاهده کنیم. ما در حکمت ایشان، بارقه‌هایی از حکمت غیرقابل فهم آن قادر مطلق را می‌یابیم. ما با پیروی آگاهانه از تعالیم آن حضرت می‌توانیم در مسیر کمال به پیش رویم و به آفریدگاران نزدیک‌تر شویم. خداوند به هر یک از ما توان‌مندی عرفان الهی، محبت الهی و اجرای احکام الهی را داده است، و او مظهر ظهور خود را به سوی ما می‌فرستد تا ما را در تلاش‌هایمان در جهت تحقق بخشیدن به هدفی که برای آن آفریده شده‌ایم کمک کند.

ج. پرسش‌ها

پیش از معرفی نصی که باید حفظ شود، شما را تشویق می‌کنیم از کودکان چند سؤال مانند موارد زیر بپرسید تا اطمینان حاصل کنید که اندیشه‌های بالا را به خوبی درک کرده‌اند:

۱. آیا یک گل می‌تواند بفهمد که زیباست؟ آیا یک پرنده می‌تواند درک کند که آوازی زیبا می‌خواند؟
۲. آیا وقتی یک انسان زیبایی را می‌بیند، می‌تواند آن را درک کند؟
۳. منشأ همه زیبایی‌ها و کمالات کیست؟
۴. چه کسی همه صفات الهی را به نهایت درجه ظاهر می‌سازد؟
۵. وقتی سعی می‌کنیم از تعالیم مظهر ظهور الهی پیروی کنیم، رفتار ما چگونه می‌شود؟ آیا زیباتر می‌شود؟ روح‌مان چگونه می‌شود؟ آیا به زیور یک شخصیت پسندیده آراسته می‌گردد؟

۶. آیا عشق ما به زیبایی است که سبب می‌شود از احکام الهی که از طریق مظهر ظهور خود در این زمان، حضرت بهاء‌الله، به ما داده پیروی کنیم؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت بهاء‌الله تأیید می‌فرمایند که تنها هدف از ظهورشان آن بود که نوع بشر را بردستیابی به عرفان الهی توانا سازند. لازم خواهد بود شما در کمک به کودکان برای حفظ کردن نصّ، هر کلمه دشوار یا ناآشنا را با مثال‌های محسوس توضیح دهید:

"لذا آنچه می‌گویند لوجه الله بوده که شاید ناس از حجابات نفس و هوی پاک شوند و به عرفان حق که اعلیٰ-
المقام است فائز گردند." ۵۰

ه. سرودها

سرودهای مجموعه فراهم شده همراه با این دروس را مرور کنید و یک یا دو مورد را که احساس می‌کنید باعث تقویت اندیشه‌های تعلیم داده شده در این درس هستند انتخاب کنید و امروز با کودکان آنها را بخوانید.

و. وقایع تاریخی

داستان‌های بسیاری از زمان حضرت بهاء‌الله وجود دارند که نشان می‌دهند مردم چگونه جذب عرفان ایشان شدند و تحت تأثیر بزرگواری آن حضرت قرار گرفتند. یکی از این داستان‌ها درباره دیداری است که حضرت بهاء‌الله کمی پس از پذیرش حقیقت ظهور حضرت باب، از نور، منطقه زادگاهشان در مازندران ایران، انجام دادند. پیشنهاد می‌شود امروز این داستان را برای کودکان تعریف و به آنها یادآوری کنید که حضرت بهاء‌الله آن مظهر ظهور الهی هستند که امروز همه ما به ایشان رو می‌کنیم.

اشتیاق مردم مازندران در استقبال از حضرت بهاء‌الله به راستی فوق‌العاده بود. آنها مسحور شیوایی سخنان آن حضرت شدند. استدلال‌ها و برهان‌هایی که آن حضرت هنگام اعلان طلوع روزی تازه ارائه می‌دادند، آنها را به بزرگی امر حضرت باب متقاعد می‌کرد. آنها اشتیاق آن حضرت را می‌ستودند و عمیقاً تحت تأثیر انقطاع و افتادگی ایشان بودند. هیچ کس یارای مخالفت با ایشان را نداشت، به جز عموی خودشان، عزیز، که به عشق و احترامی که مردم به حضرت بهاء‌الله می‌گذاشتند، حسادت می‌کرد.

عزیز که از موفقیت حضرت بهاءالله احساس خطر کرده بود، تصمیم گرفت از یک ملای معروف منطقه که احتمالاً دانش زیادی داشت و از حقیقت اسلام دفاع می‌کرد کمک بخواند. عزیزبانگ برآورد که: "ای جانشین پیامبر خدا، بین برسدین چه آمده. یک جوان، یک فرد عامی، ملبس به لباس اشراف، به نور آمده؛ به معتقدات محکم دینی تاخته و دین مقدس اسلام را خدشه دار کرده است. برخیز و در برابر یورش او مقاومت کن." ملا قوه مقابله با حضرت بهاءالله را در خود نیافت، پس نهایت تلاش خود را برای ساکت کردن عزیز کرد، به او اطمینان داد که محفوظ خواهد بود و مرخصش نمود. اما پیامی که حضرت بهاءالله به آن منطقه آورده بودند، به سرعت در حال انتشار بود، و شاگردان ملا هم‌چنان به او فشار آوردند تا خود با حضرت بهاءالله دیدار کند و ماهیت این ظهور تازه را بفهمد. ملا هنوز جرأت این کار را نداشت. سرانجام، پس از تأخیر بسیار، تصمیم گرفت دو تن از عالم‌ترین و معتمدترین همراهان خود را به ملاقات حضرت بهاءالله بفرستد تا سرشت حقیقی پیامی را که آن حضرت آورده بودند مشخص کنند. او به همه قول داد که قضاوت این دو نفس معتمد را خواهد پذیرفت و از تصمیم آنها پیروی خواهد کرد.

وقتی این دو فرستاده به حضور حضرت بهاءالله رسیدند، آن حضرت در جلسه‌ای مشغول نزول تفسیری از یکی از سوره‌های قرآن بودند. آنها با اعتماد به نفس زیاد وارد جلسه شدند، نشستند و آماده بودند سوالاتی مطرح کنند و میزان دانش حضرت بهاءالله را بیازمایند. اما وقتی به صدای حضرت بهاءالله گوش دادند، از شیوایی سخن ایشان و معنای عمیق بیاناتشان از خود بی‌خود شدند. ملا عباس، یکی از این دو فرستاده، کاملاً مغلوب شده بود. از جا برخاست، به آرامی به عقب گام برداشت و با حالت خضوع مطلق کنار در ایستاد. در حالی که می‌لرزید، با احساس و با چشمانی پر از اشک، به دوستش گفت: "حالت مرا می‌بینی. من قدرت سؤال کردن از حضرت بهاءالله را ندارم. سوالاتی که قصد داشتم از ایشان بپرسم، ناگاه از حافظه‌ام غیب شده‌اند. تو آزادی به استفسار پردازی یا تنها نزد معلم‌مان بازگردی و حالتی که من در خود می‌یابم به او اطلاع دهی. به او بگو عباس هرگز نمی‌تواند دوباره نزد او بازگردد. او دیگر نمی‌تواند این آستان را رها کند." همراهش خود را در حالت مشابهی یافت و پاسخ داد: "من دیگر معلم را به رسمیت نمی‌شناسم. همین لحظه، به خدا سوگند یاد کرده‌ام که روزهای باقی مانده زندگی‌ام را وقف خدمت به حضرت بهاءالله، یگانه سرور حقیقی‌ام، نمایم."

بنابراین دو فرستاده ملای مشهور هرگز نزد معلم خود بازنگشتند. اخبار ایمان آنان به سرعت منتشر شد. مردم را از خواب‌شان بیدار کرد. مردم از همه اقشار به نور سفر کردند تا به حضور حضرت بهاءالله برسند و از دانش الهی ایشان بهره‌مند شوند. تعداد قابل توجهی از آنها دین جدید الهی را پذیرفتند. اما همان‌طور که می‌دانید این رویداد و بسیاری دیگر از اولین موفقیت‌های امر مبارک حسادت کسانی که را که از غفلت مردم برای فرمان‌روایی بر آنها

سوء استفاده می‌کردند برانگیخت. به زودی موج عظیمی از آزار در سراسر کشور برخاست و رنج‌های تصورناپذیری برای حضرت باب و حضرت بهاء‌الله به همراه آورد.

ز. نمایش

در زمینه بخش مخصوص نمایش خلاق در کلاس، درباره کسانی که تشنه عرفان و جستجوگر منبع حقیقت بودند داستان‌های بسیاری وجود دارند که کودکان می‌توانند بازی کنند. در هر دین، داستان‌هایی درباره کسانی که مظهر ظهور الهی عصر خود را جستجو کردند و او را یافتند، فراوان است. البته در تاریخ اولیه امر مبارک، داستان‌های بسیاری از این دست خواهید یافت. همچنین ممکن است بخواهید با بعضی از اعضای جامعه ملی خود صحبت کنید و دریابید که وقتی اکثریت مردم عرفانی از این روز تازه نداشتند، چطور اولین پیروان امر در کشور شما به شناسایی مقام حضرت بهاء‌الله دست یافتند. در عین حال داستان‌هایی درباره دانشمندان بزرگی که اسرار جهان را جستجو و کشف کردند وجود دارد. حتی ممکن است موقعیت‌هایی در زندگی خود کودکان وجود داشته باشد که می‌توان آنها را نیز به مذاکره و نمایش گذاشت.

ح. نقاشی

پیشنهاد می‌شود که امروز از کودکان بخواهید تصویر یا صحنه‌ای را بکشند که اندیشه‌هایی را که سعی دارید به آنها تعلیم دهید در آنها تقویت خواهد کرد.

ط. مرور

وقتی نصی را که امروز کودکان یاد گرفتند، با آنها مرور کردید، کمک کنید نص زیر را که در کلاس دوم به خاطر سپردند بخوانند:

"مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود"۶

ی. مناجات‌های پایانی

درس دوم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را مانند همیشه با تلاوت مناجات‌ها آغاز کنید و سپس در ادامه به کودکان کمک کنید مناجاتی که در جلسه پیش معرفی شد حفظ کنند.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که درباره مفهوم یگانگی خدا و تشخیص این که همه مظاهر ظهور الهی وحدت خدا را اعلان می‌کنند، برای دانش‌آموزان شما فرصت تفکر فراهم کند. در این بستر، آنها درباره حضرت ابراهیم خواهند آموخت، مظهر ظهوری که هزاران سال پیش ظاهر شدند تا مردم خود را به درکی از یگانگی اساسی خداوند رهنمون شوند. در سطحی دیگر، کودکان شروع به مشاهده این امر خواهند کرد که قلب انسان برای عشق ورزیدن آفریده شده و اگر از عشق الهی سرشار نشود، شیئی برای مهر و محبت ورزیدن خواهد یافت. اندیشه‌های زیر ممکن است به شما در معرفی این مفاهیم به کودکان کمک کند. البته باید اطمینان حاصل کنید که توضیح خود را به زبانی که به آسانی برای آنها قابل فهم باشد بیان می‌کنید.

می‌دانیم که خدا بخشنده بزرگ و زندگی‌بخش است. او جهان و هر چه را که در اوست آفریده است. او منشأ همه موجودات است. هیچ نیرو یا قدرت دیگری با او قابل مقایسه نیست. از آغاز زمان، خداوند مظاهر ظهورش را فرستاده تا به بشر در درک یگانگی الهی کمک کند. بدون راهنمایی آنها در اعصار مختلف، مردم اغلب به پرستش بت‌ها یا ارواح یا حتی عناصر طبیعت مانند خورشید، باد و ماه فرو افتاده‌اند. آنها صفات خدا، از جمله عشق و عدالت، قدرت و سلطنت، حکمت و بخشش را به هر یک از این بت‌ها یا ارواح نسبت می‌دادند و آنها را می‌پرستیدند چنان که گویی آنها خود خدایانی هستند که جهان و هر چه را که در اوست کنترل می‌کنند. همه مظاهر ظهور الهی به بشر یادآوری می‌کنند که تنها یک خدا وجود دارد، خدای جلیل و قدیر که ما او را می‌پرستیم، که عاشقانه ما را هدایت می‌کند و از او کمک و یاری می‌جوییم. حتی امروز مردم بسیاری، بدون توجه به تعالیم حضرت بهاء‌الله، شروع به پرستش انواع مختلف بت‌ها کرده‌اند و قلب‌های خود را به جستجوی ثروت، قدرت، شهرت و تصورات باطل و تمایلات دنیوی سپرده‌اند. خدا همه چیزهای خوب را در این دنیا آفریده تا ما از آنها بهره‌مند شویم، اما می‌خواهد قلب‌های ما فقط و فقط به او وابسته باشد.

حضرت ابراهیم مظهر ظهوری بودند که خداوند چندین هزار سال پیش، زمانی که بسیاری از مردم یگانگی الهی را فراموش کرده و بت‌ها و قدرت‌های موجود در طبیعت را می‌پرستیدند فرستاد. افراد معدودی می‌خواستند به پیامی که حضرت ابراهیم آورده بود، این که آنها باید یگانه خدای حقیقی را بپرستند، گوش فرا دهند. آن حضرت به تنهایی و بدون کمک، در برابر نیروهایی که با ایشان مخالفت می‌کردند، مقاومت کردند. گرچه پادشاهی که از آن حضرت می‌ترسید، ایشان را از وطن‌شان تبعید کرد، اما نور پیام آن حضرت قابل فرونشاندن نبود و تعالیم‌شان از طریق فرزندان و اولادشان به ملل بسیاری رسید و منتشر شد.

ج. پرسش‌ها

پیش از معرفی نصّ برای حفظ کردن، شما را تشویق می‌کنیم چند سؤال مانند زیر از کودکان بپرسید تا اطمینان حاصل کنید که اندیشه‌های بالا را به خوبی درک کرده‌اند:

۱. همه مظاهر ظهور درباره یگانگی خدا به ما چه یاد می‌دهند؟
۲. آیا قدرتی بزرگ‌تر از قدرت و شکوه خداوند وجود دارد؟
۳. زمانی که افراد انسانی قدرت و بزرگی خدا، آفریدگار خود، را فراموش می‌کنند، اغلب به جای او شروع به پرستش چه چیز می‌کنند؟
۴. اگر نگذاریم قلب‌های ما از عشق خدا سرشار شود، آنها به جای آن ممکن است به چه چیز خود را وابسته سازند؟
۵. خدا می‌خواهد قلب‌های ما به چه چیز وابسته باشد؟
۶. مظهر ظهور الهی، حضرت ابراهیم، هزاران سال پیش چه پیامی برای مردم خود آوردند؟
۷. آیا مردم می‌خواستند به پیام ایشان گوش فرا دهند؟
۸. آیا هیچ نیروی مخالفی توانست از انتشار پیامی که حضرت ابراهیم برای بشریت آوردند جلوگیری کند؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت بهاء‌الله به ما درباره یگانگی خدا می‌فرمایند. ایشان برای ما توضیح می‌دهند که فقط یک خدای جاودانه هست که به تنهایی و مستقل از همگان وجود دارد. شما باید به کودکان کمک کنید بیان زیر را حفظ کنند. به یاد داشته باشید که همه کلمات دشوار یا ناآشنا را با مثال‌های محسوس برای آنها توضیح دهید:

حضرت بهاء الله درباره یگانگی خدا می فرماید: "لم تزل كان واحداً واحداً فرداً صمداً وترأ باقياً دائماً قيوماً." ۷۷
(مضمون: همیشه یکی و یگانه و فرد و بی نیاز و بی همتا و باقی و دائم و پاینده بوده).

۵. سرودها

در میان سرودهای مجموعه فراهم شده همراه با این دروس موارد زیادی هستند که به زندگی و تعالیم مظاهر ظهور الهی مربوط هستند. یک یا دو مورد را انتخاب کنید تا امروز با کودکان بخوانید.

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی این درس شرحی از زندگی حضرت ابراهیم ارائه می دهد که تمرکز اصلی آن بر مخالفتی است که آن حضرت با آن مواجه شد. باید پیش از کلاس تصمیم بگیرید که رویکرد شما به این دوران چگونه خواهد بود. آنچه ما انجام داده ایم ارائه روایتی طولانی به زبانی است که برای شما قابل فهم است، ولی شاید برای کودکان بیش از حد دشوار نوشته شده است. این که آن را همان طور که نوشته شده بیان کنید یا به میزان چشم گیری آن را ساده کنید، به سطح فهم دانش آموزان شما بستگی خواهد داشت. هم چنین همان طور که پیش تر اشاره شد، می توانید در هر زمان معین تنها بخشی از این فصل تاریخی را برای آنها نقل کنید. هر تصمیمی که بگیرید، مهم خواهد بود روشن کنید که هیچ نیرویی، هر قدر هم قوی، نتوانست حضرت ابراهیم را از انجام رسالت خود باز دارد و این که تبعید آن حضرت از سرزمین زادگاه شان علت پیشرفت نسل های ایشان شد که تعالیم آن حضرت را به ملل بسیاری رساندند و منتشر ساختند.

مظاهر ظهور الهی برای هدایت بشر طی اعصار آمده اند و در مراحل مختلف تاریخ در مکان های متفاوت ظاهر شده اند. حضرت ابراهیم که اسم شان به معنای "پدر ملت ها" است، یکی از مظاهر ظهور بودند که هزاران سال پیش زندگی می کردند. ایشان در زمانی متولد شدند که افراد معدودی به خدای یگانه اعتقاد داشتند. در روایات آمده شبی که حضرت ابراهیم متولد شدند، پدرشان پذیرای میهمان های بسیاری، از جمله مردان دانای بارگاه شاه نمرود، بود. وقتی ملاقات کنندگان هنگام سحر خانه را ترک کردند، ستاره بزرگی را دیدند که در شرق طلوع کرد و به نظر می رسید ستاره ها را از هر چهار گوشه آسمان باعید.

مردان دانا باور داشتند که این رویداد غیر معمول باید نشانه ای مرتبط با تولد حضرت ابراهیم باشد و خبر از قدرت عظیم ایشان دهد. آنها تصمیم گرفتند به شاه اطلاع دهند و بلافاصله به دیدار او رفتند. محترم ترین آنها آنچه را شاهدش بودند و معنایی که باور داشتند این نشانه شگرف دارد، برای نمرود گفت. نمرود از ترس آن که این کودک روزی قدرت را از او بگیرد، پدر حضرت ابراهیم را فرا خواند و در ازای نوزاد به او زر و سیم پیشنهاد کرد.

پدر حضرت ابراهیم وقتی دستور تسلیم کردن پسر خود را از نمرود شنید، تصمیم گرفت سؤالی برای شاه مطرح کند. اندکی پیش، نمرود اسب زیبایی به او داده بود. مرد دیگری اکنون آرزو داشت اسب را به قیمت خوبی بخرد. او از شاه سؤال کرد که باید چه کند. توصیه نمرود واضح بود: او چطور می‌توانست حتی فکر فروختن چنان هدیه بی‌همتا و گران‌بهایی را که از پادشاه خود گرفته بکند؟ طلا و نقره چگونه ممکن بود زمانی جای چنان هدیه‌ای را بگیرند؟ پدر حضرت ابراهیم در پاسخ به این سخن گفت: پول همان‌طور که نمی‌تواند جای هدیه شاه را بگیرد، هرگز نخواهد توانست جایگزین فرزند او شود. این استدلال شاه را به طور موقت راضی کرد، اما پدر حضرت ابراهیم می‌دانست که نمرود هم‌چنان در مطالبه پسر او اصرار خواهد ورزید. پس به مدت ۱۰ سال حضرت ابراهیم را در خفا نگه داشت، آن قدر که شاه و مردان دانایش رویداد شب تولد آن حضرت را فراموش کنند.

خانواده حضرت ابراهیم مانند بیشتر مردم آن زمان بت‌ها، یعنی پیکره‌های ساخته از سنگ، چوب یا گِل، را می‌پرستیدند. بت‌ها نخست به عنوان نمادهایی از صفات الهی مانند عشق و عدالت ساخته شده، اما به تدریج این اشیای فیزیکی به خودی خود خدایانی انگاشته شده بودند. بنابراین مردم به سوی بت‌ها دعا و مناجات می‌کردند و باور داشتند چنین پیکره‌هایی قدرت کمک و راهنمایی به آنها و نیز تنبیه‌شان را دارند. حتی تصور می‌شد که برخی از بت‌ها نمایان‌گر قدرت‌های موجود در طبیعت مانند خورشید، ماه و ستارگان هستند. پدر حضرت ابراهیم بت می‌ساخت و می‌فروخت، بنابراین بت‌ها از کودکی پیرامون حضرت ابراهیم را فرا گرفته بودند. اما وقتی آن حضرت هنوز جوان بودند، برای‌شان واضح شد که امثال آن اشیای ساخته دست انسان هیچ قدرتی ندارند. نیروهای الهی ایشان را بدان سوق داد که منشأ قدرت حقیقی و هدایت‌گر بشریت را جستجو کنند.

آن‌طور که روایت شده، حضرت ابراهیم کودک بودند که هنگام مشاهده ستارگان، ماه و خورشید، فهمیدند فقط یک خدا، یعنی آفریننده همه چیزها، وجود دارد. ایشان شبی هنگام دیدن درخشش ستاره‌ای فرمودند: "این پروردگار من است." اما وقتی غروب کرد، فرمودند "من آنهایی را که غروب می‌کنند دوست ندارم." هنگام دیدن طلوع ماه با شکوه بسیارش که حتی درخشنده‌تر از ستاره بود، فرمودند "این پروردگار من است." اما آن نیز غروب کرد. وقتی خورشید طلوع کرد و تمام پیرامون ایشان را روشن کرد، حضرت ابراهیم بزرگی آن را در مقایسه با ماه و ستاره ستودند. اما آن نیز غروب کرد و در آن لحظه ایشان دانستند که یک آفریدگار حقیقی وجود دارد که از همه این قدرت‌ها بزرگ‌تر است، که جهان را به وجود آورده و باید تنها او را پرستش کرد. حضرت ابراهیم اعلان فرمودند "من حقیقتاً و با ثبات قدم روی به سوی او کرده‌ام، او که آسمان‌ها و زمین را آفرید و هرگز برای خدا شریک قائل نخواهم شد."

در جوانی حضرت ابراهیم، گاه از ایشان خواسته می‌شد از مغازه پدر خود مراقبت و در فروش بت‌ها کمک کنند. اما ایشان از هر فرصتی برای دل‌سرد کردن مردم از خرید آنها استفاده می‌کردند و اشاره می‌کردند که بت‌ها نمی‌توانند بخورند یا بیاشامند، راه بروند یا سخن بگویند؛ از آنها جويا می‌شدند که چگونه می‌توانند باور کنند چنین پیکره‌هایی قدرت کمک به آنها را دارند. حضرت ابراهیم می‌خواستند درباره یگانه خدای حقیقی به مردم تعلیم دهند و آنها را از پرستش بت‌ها دور کنند. پدر ایشان از این که پسرش خدایان مردمش را انکار می‌کرد چنان عصبانی شد که ایشان را از خانه و خانواده اخراج کرد.

حضرت ابراهیم بدون سستی هم‌چنان سعی داشتند راه به سوی خدا را به مردم نشان دهند. گفته می‌شود روزی برای کمک به آنها در درک بی‌قدرتی بت‌هایشان، وقتی در محل نگهداری بت‌ها کس دیگری حضور نداشت، ایشان به آنجا رفتند و همه را جز یکی که بزرگ‌ترین آنها بود، تخریب کردند. بعداً وقتی مردم بازگشتند و بت‌های شکسته را دیدند، آنچه حضرت ابراهیم به آنها گفته بودند به یاد آوردند و ایشان را احضار کردند. آنها جويا شدند که چگونه ممکن است این حادثه رخ داده باشد. حضرت ابراهیم به تنها بت باقی‌مانده اشاره کردند و گفتند شاید این یکی بقیه را خراب کرده باشد. اظهار داشتند که فقط لازم است از بت بپرسند تا بفهمند. مردم بانگ برآوردند که "اما بت نمی‌تواند صحبت یا حرکت کند. چگونه می‌تواند بقیه را نابود کرده باشد؟ چگونه می‌تواند به ما بگوید که چه شده؟"

حضرت ابراهیم در پاسخ به سؤالاتشان، همان‌طور که پیش‌تر بارها گفته بودند، به آنها فرمودند دست از پرستش چنین بت‌های بی‌قدرتی بردارند و یگانه خدای حقیقی، موجد همه چیز، را پیروی کنند. اما عده اندکی گوش می‌دادند و حضرت ابراهیم نزد شاه نمرود آورده شدند تا به خاطر تخریب بت‌ها مجازات شوند. نمرود هنگام شنیدن اتهامات پرسید که این خدای قادر کیست که حضرت ابراهیم مردم خود را به پیروی از او خوانده‌اند. پاسخ حضرت ابراهیم صریح بود: این یگانه خدای حقیقی است که زندگی و مرگ همگان به دست اوست. نمرود با تکبر پاسخ داد که او نیز به عنوان شاه می‌تواند با فرمان خود باعث زندگی و مرگ شود. اما حضرت ابراهیم در ادامه توضیح دادند که این خداوند است که سبب می‌شود خورشید در شرق طلوع کند. ایشان از نمرود خواستند که آیا می‌تواند به عنوان شاه کاری کند که خورشید در عوض از غرب طلوع کند. نمرود از این مطلب چنان عصبانی شد که دستور داد حضرت ابراهیم سوزانده شوند تا جان بازند. اما او نتوانست کاری کند که به حضرت ابراهیم صدمه‌ای وارد آورد، ایشان بدون این که جراحی بردارند، از آتش بیرون آمدند. البته پروردگار این قدرت را داشت که حضرت ابراهیم را از هر مصیبت زمینی حفظ فرماید، اما آتشی که نمرود برافروخت، در قلب‌های

انسان‌ها شروع به سوختن کرد. این آتش دشمنی و نفرت بود که او علیه حضرت ابراهیم برافروخت. اما همه این دشمنی و نفرت نتوانست آن حضرت را از اعلان پیام‌شان بازدارد.

سرانجام حضرت ابراهیم از سرزمین خود تبعید شدند. آن حضرت همراه همسرشان سارا، برادرزاده‌شان حضرت لوط و چند نفر دیگر که پیام یگانه خدای حقیقی را پذیرفته بودند، از زادگاه خود به راه افتادند و عازم غرب شدند. آنها سال‌ها سفر کردند، اما حضرت ابراهیم هرگز نترسیدند، چون خدا وعده داده بود که ایشان را به سرزمین دیگری هدایت خواهد کرد و از ایشان ملت بزرگی به بار خواهد آورد. سرانجام این گروه کوچک به مکانی به نام کنعان رسیدند که به سرزمین موعود یا سرزمین مقدس معروف شد. این سرزمینی بود که همان طور که خدا مقدر فرموده بود، فرزندان حضرت ابراهیم در آن مستقر شدند و موفق گشتند.

حضرت ابراهیم در سرزمین مقدس رنج‌های زیادی را تحمل فرمودند، اما مردمی را استوار بر این اعتقاد پرورش دادند که تنها یک خدا وجود دارد که موجد همه چیز است. خدا به این قوم برکت داد و حضرت ابراهیم را مطمئن ساخت که از طریق نسل‌های ایشان، مردمی از ملت‌های بسیار در سراسر جهان، روزی آفریدگار خود را خواهند شناخت و پرستش خواهند کرد.

والبته، همه آنچه خدا حکم فرموده بود، به تحقق پیوست. از یکی از پسران حضرت ابراهیم به نام اسحاق ملت عبرانی زاده شدند که از احکام الهی که حضرت موسی تعلیم فرمودند، پیروی کردند. بعداً، عیسی مسیح در میان آنها متولد شدند و مردمی از پیشینه‌ها و ملت‌های متنوع از تعالیم ایشان پیروی کردند. یک پسر دیگر به نام اسماعیل پدر مردم عرب شد که کلام الهی نازل به توسط حضرت محمد آنها را دگرگون کرد. حضرت باب که تعالیم‌شان راه را برای حضرت بهاء‌الله هموار ساخت، نسب‌شان به واسطه دختر حضرت محمد، فاطمه، به آن حضرت می‌رسد. و شجره‌نامه خانواده حضرت بهاء‌الله نیز به حضرت ابراهیم برمی‌گردد. ما بعداً درباره همه این مظاهر ظهور الهی یاد خواهیم گرفت. اما در حال حاضر، می‌توانید ببینید که چطور وعده خدا به حضرت ابراهیم به تحقق پیوست.

ز. حقایق

کودکان از شرکت در بازی‌هایی که به آنها در یادسپاری حقایق کمک می‌کند، بسیار لذت می‌برند. البته بازی‌هایی که ما در کلاس‌های مان انجام می‌دهیم، بر اساس همکاری است و روح رقابت را ترویج نمی‌دهد. یک بازی مشارکتی که می‌توانید به کودکان معرفی کنید، عبارت از جور کردن کارت‌هاست. در هر درس این کلاس، به شما فهرستی از حقایق مرتبط داده خواهد شد. شما می‌توانید جملات حاوی اطلاعات را به دو بخش تقسیم کنید و روی هر کارت نیمی

از آن را بنویسید. برای مثال، می‌توانید روی یک کارت بنویسید: "نام حضرت ابراهیم یعنی..." و روی کارت دیگری بنویسید "پدر ملت‌ها." سپس برای همه حقایقی که می‌خواهید دانش‌آموزان‌تان به یاد داشته باشند، کارت‌های مشابهی تهیه و میان‌شان توزیع خواهد شد. سپس آنها باید در اطراف راه بروند و فردی را که کارت مرتبط با کارت خودشان را دارد، بیابند. متعاقباً از هر دو نفر خواسته خواهد شد، آنچه با هم یاد گرفته‌اند به کلاس ارائه دهند.

اگر مهارت‌های خواندن کودکان هنوز در سطحی نیست که بتوانند این کار را انجام دهند، می‌توانید طرح یا حاشیه‌ای روی کارت‌ها بکشید تا بتوانند به آسانی کنار هم بگذارند. وقتی کارت‌ها را با هم جور می‌کنند، هر دو نفر می‌توانند آنها را به شما ارائه کنند. شما از تلاش‌های آنها قدردانی می‌کنید و سپس جمله را با صدای بلند برای گروه می‌خوانید. برای این درس، می‌توانید اطلاعات زیر را روی کارت‌ها بگنجانید:

۱. نام حضرت ابراهیم یعنی "پدر ملت‌ها".
۲. حضرت ابراهیم یگانگی خدا را تعلیم دادند.
۳. بسیاری از مردم با حضرت ابراهیم مخالفت کردند و ایشان را از سرزمین خودشان تبعید کردند.
۴. حضرت ابراهیم از سرزمین خود به راه افتادند و به کنعان رسیدند که سرزمین موعود بود.
۵. نسل‌های حضرت ابراهیم در سراسر جهان پراکنده شدند.
۶. از نسل حضرت ابراهیم، مظاهر ظهور الهی به نام‌های حضرت موسی، حضرت محمد، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله پدیدار شدند.

ح. نمایش

قسمت‌های مقدماتی این کتاب چندین روش را برای به نمایش درآوردن یک داستان از بخشی از تاریخ گنجانده شده در هر درس و بازی کردن آن توسط کودکان توصیف کردند. مهم است به یاد داشته باشیم که ما هرگز نباید به مجسم ساختن یک مظهر ظهور الهی در یک قطعه یا نمایش مبادرت ورزیم، زیرا چنین عملی بی‌احترامی و بی‌حرمتی خواهد بود. پس برای درس امروز، کودکان می‌توانند صحنه‌ای را که در آن بت‌ها تخریب شدند و حضرت ابراهیم نزد نمرود آورده شدند، به نمایش درآورند. در آن صورت، بیشتر کودکان مردم درون معبد یا اعضای دربار نمرود را به تصویر درخواهند آورد، در حالی که شما آنها را طی داستان هدایت می‌کنید و اشاره می‌کنید که حضرت ابراهیم چه گفتند و چه کردند. به

شیوه‌ای دیگر، اگر کودکان کلاس شما توان‌مندی لازم را دارند، ممکن است از یک یا دو نفر از آنها بخواهید به صورت تک‌نفره بخشی از این داستان را نقل کنند.

ط. نقاشی

پیشنهاد می‌شود امروز از کودکان بخواهید تصویری را بکشند که به نحوی اندیشه‌های مورد بحث در درس امروز را در آنها تقویت خواهد کرد. برای مثال، ممکن است تصویری از یک ستاره، ماه و خورشید را بکشند که هر یک روشن‌تر از قبلی می‌درخشد تا به آنها یادآوری کند که هر قدرتی در روی زمین از خدا سرچشمه می‌گیرد.

ی. مرور

پیش از کمک به کودکان در تلاوت نصّ زیر که در کلاس دوم یاد گرفتند، می‌توانید نصّی که در جلسه امروز حفظ کردند، با آنها مرور کنید.

"یا ابن النور انس دُونِي وَاِنْسِ بَرُوْحِي، هَذَا مِنْ جَوْهَرِ اَمْرِي فَاقْبَلْ اِلَيْهِ." (مضمون: ای پسر نور، غیر مرا فراموش کن و به روحم انس بگیر. این جوهر امر من است. پس بدان روی آور).

ک. مناجات‌های پایانی

درس سوم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از تلاوت مناجات‌های شروع، می‌توانید کودکان را یاری دهید که برای اتمام حفظ کردن مناجات معرفی شده در درس اول کوشش کنند.

ب. معرفی درس

هدف از درس امروز آن است که کودکان درک کنند مظاهر ظهور خدا مرئیان الهی هستند که هر یک مجموعه‌ای از احکام و اوامر را متناسب با توانمندی عصری که در آن ظاهر می‌شوند می‌آورند و این که این احکام افراد انسانی را توانا می‌سازند تا قدرت‌های روحانی خود را توسعه دهند و جهانی عادلانه‌تر و زیباتر بسازند. کودکان به ویژه درباره زندگی حضرت موسی یاد خواهند گرفت که همان‌طور که حضرت عبدالبهاء توضیح فرمودند، احکام و اوامری را تأسیس فرمودند

که "ملت اسرائیل را احیا نمود و به نهایت درجهٔ مدنیت در آن عصر رسیدند." اندیشه‌های زیر ممکن است در صحبت با کودکان دربارهٔ این موضوع مهم به شما کمک کند.

مظاهر ظهور خدا مرئیان الهی هستند. بشر برای پیشرفت در اعصار مختلف، در هر مرحله به یک معلم الهی نیاز دارد، کسی که بتواند به او کمک کند تا اراده و خواستهٔ خدا را برای نحوهٔ سازمان‌دهی امور بشری و توسعهٔ توانمندی‌اش درک نماید. از این راه، همهٔ کیفیت‌ها و صفات عالی که او به نوع بشر عطا فرموده، می‌تواند به درخشش درآید. هر مظهر ظهوری مجموعه‌ای از احکام و اوامر می‌آورد که با توان‌مندی‌های مردمی که در میان‌شان ظاهر می‌شود مناسب است. احکام و اوامر آن حضرت به آنها می‌گوید که خدا دوست دارد آنها چطور زندگی کنند تا در دانش و درک پیشرفت کنند و به سرنوشت شکوه‌مند بشر نزدیک‌تر شوند. بدون احکام و تعالیم مظاهر ظهور الهی، پیشرفت حقیقی به دست نخواهد آمد. به یک کشت‌زار یا باغ فکر کنید. اگر خودرو و بدون مراقبت رها شود، هیچ درخت میوه‌داری در آن رشد نخواهد کرد. اما وقتی گیاهان آن به خوبی نگهداری و پرورش داده می‌شود، به باغ زیبایی تبدیل می‌گردد؛ تیغ‌ها و خارها جای خود را به میوه‌های خوش‌گوار و گل‌های معطر می‌دهند. به همین منوال، با پیروی از احکام و اوامر مظهر ظهور الهی امروز، می‌توانیم توانمندی خود را کامل‌تر پرورش دهیم و مردمی باشیم که به قلّه‌های عظیم پیشرفت دست یابیم.

حضرت موسی یک مظهر ظهور الهی بودند که چند صد سال پس از حضرت ابراهیم ظاهر شدند، زمانی که قوم آن حضرت آمادهٔ دریافت مجموعه‌ای از احکام و اوامر بودند که آنها را توانا می‌ساخت به سطح تازه‌ای از پیشرفت دست یابند. احکام و اوامر خدا که حضرت موسی آوردند، قوم ایشان را تربیت کرد، پرورش داد و منضبط نمود، آنها را از تاریکی نادانی رها کرد و به نور دانش و درک حقیقی رهنمون شد.

ج. پرسش‌ها

کودکان با پاسخ دادن به پرسش‌هایی مانند موارد زیر، درک بهتری از اندیشه‌های بالا به دست خواهند آورد:

۱. مرئیان الهی عالم انسانی چه کسانی هستند؟
۲. چرا مظاهر ظهور الهی احکام الهی را می‌آورند؟
۳. اگر یک کشت‌زار یا باغ بدون مراقبت رها شود، چه بر سر آن می‌آید؟
۴. پیشرفت انسان چطور از تربیت مظاهر ظهور الهی تأثیر می‌پذیرد؟

۵. حضرت موسی در میان مردم خود چه چیز را تأسیس فرمودند؟

۶. در نتیجهٔ تعالیمی که حضرت موسی آوردند، چه نتیجه‌ای به دست آمد؟

د. حفظ کردن نصوص

نصّ زیر از آثار حضرت بهاءالله به ما یادآوری می‌کند که همهٔ مظاهر ظهور الهی برای تربیت بشریت آمدند. ما با پیروی از احکامی که آنها برای ما می‌آورند، یاد می‌گیریم چطور با کرامتی که شایستهٔ جایگاه شریف اعطا شده به هر فرد انسانی از سوی خدا است زندگی کنیم.

"و مقصود از آنچه فرموده‌اند و تعلیم داده‌اند حفظ مراتب و مقامات عالم انسانی بوده طوبی از برای نفسی که در یوم الهی به اصول الله تمسک جست و از قانون حقیقی انحراف نجست."^۹

ه. سرودها

به عنوان فعالیت بعدی، چند سرود را که برای این درس انتخاب کرده‌اید با کودکان بخوانید.

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی امروز زندگی حضرت موسی را روایت می‌کند. در تعریف کردن این حکایت برای کودکان، چه تمام و چه بخشی از آن، باید از تأکید بر این امر اطمینان حاصل کنید که حضرت موسی مردم عبرانی را به رهایی از بردگی رهنمون شدند و آنها را با حکم الهی تربیت فرمودند و به سطح بالاتری از تمدن رشد دادند.

حضرت موسی هزاران سال پیش در سرزمین مصر متولد شدند. خانواده‌شان از قوم عبرانی و از جمله نوادگان فراوان فرزندان حضرت ابراهیم بودند که مدت‌ها پیش در سرزمین موعود مستقر و شکوفا شدند. هزاران سال پیش، بیشتر مردم از طریق مزرعه‌داری و دام‌داری زندگی می‌کردند و زمانی که سرزمین مقدس دچار خشک‌سالی شده و آب کم‌یاب شده بود، مردم عبرانی رهسپار مصر شدند و مدت‌ها شادمانه در آنجا زندگی کردند. اما سرانجام، پادشاه مصر که به فرعون شناخته می‌شد، از مردم عبرانی بیم‌ناک شد. او باور داشت که ممکن است سعی کنند سرزمین او را بگیرند، و بنابراین آنها را به بردگی کشاند. حتی بدتر از آن، دستور داد که همهٔ نوزادان پسر آنها کشته شوند تا از تبدیل شدن‌شان به سربازانی که بتوانند علیه او برخیزند جلوگیری شود. در حوالی این زمان بود که حضرت موسی متولد شدند.

ترس مادر حضرت موسی را هنگام تولد پسر کوچکش تصور کنید. او توانست به مدت سه ماه حضرت موسی را پنهان نگه دارد، اما وقتی دیگر نتوانست ایشان را پنهان کند، آن حضرت را در سبد کوچکی قرار داد و در امتداد رود نیل شناور ساخت و دعا می‌کرد کسی ایشان را پیدا کند و نجات دهد. بعداً دخترش، مریم، دریافت که برادر کوچکش از سبد گرفته و به خانه فرعون برده شده است و فرعون متقاعد شده بود که از جان او درگذرد. ایشان را موسی نام نهادند. چنین بود که حضرت موسی در کاخ فرعون پرورش یافتند و درست مانند پسر شاه با ایشان رفتار شد. ایشان یک شاهزاده بودند.

گاه حضرت موسی جوان به کار بردگان عبرانی که تحت شرایط سخت کار می‌کردند تا به دستور فرعون بناها و اهرام سنگی بزرگی بسازند، سرکشی می‌کردند. ایشان ظلمی را که نسبت به آنها می‌شد می‌دیدند و رنج آنها به تدریج ایشان را آزرده خاطر ساخت. البته حضرت موسی فهمیدند که خود نیز از قوم عبرانی هستند. عبرانیان بر خلاف مصریان که بت پرست بودند، به خدای یگانه باور داشتند، آن طور که حضرت ابراهیم تعلیم فرموده بودند. سرانجام حضرت موسی خواهر خود مریم و برادر بزرگتر خود هارون را که پیش از دستور ظالمانه فرعون متولد شده بود ملاقات کردند. اما هنوز از قوم خود جدا و عضوی از خانواده فرعون بودند.

اما روزی، هنگام سرکشی به یک کار ساختمانی، حضرت موسی یک ناظر مصری را دیدند که برده‌ای را که برای دفاع از خود تقلاً می‌کرد مورد ضرب و شتم قرار داد. آن مرد تقاضای کمک کرد و حضرت موسی برای کمک به او دست بالا زدند. ناظر بر زمین افتاد و در اثر ضربه قدرت مند ایشان از دنیا رفت.

خبر این رویداد به سرعت در سراسر شهر منتشر شد و حضرت موسی از مصر گریختند تا از مردان فرعون که به مجازات کشتن یکی از ناظران حاکم، در صدد کشتن ایشان برآمده بودند، نجات یابند. حضرت موسی از خدا طلب آموزش کردند، زیرا منظورشان صرفاً کمک به آن برده ستم‌دیده عبرانی بود، و از خدا خواستند تا راه پیش‌رو را به ایشان نشان دهد. ایشان به سرزمین مدین هدایت شدند، جایی که خانواده یک چوپان مرفه ایشان را در میان خود پذیرفت. ایشان سرانجام با یکی از دختران چوپان ازدواج کردند و مسئولیت چندین گله گوسفند به ایشان سپرده شد و ساعات طولانی را به تنهایی در فضای باز بیلاق به مراقبت از حیوانات می‌گذراندند. اما رنج مردم به بردگی کشیده شده عبرانی در مصر هیچ‌گاه از خاطرشان دور نشد و به ویژه در زمان‌های تنهایی در بیلاق، به دعا و تأمل می‌پرداختند و از خدا طلب هدایت می‌کردند.

هنگام چراندن گوسفندان بود که حضرت موسی، در تنهایی، از مقامی که خدا ایشان را به آن فراخوانده بود آگاه شدند. ایشان بوته‌ای را دیدند که در وادی می‌سوزد، اما شعله‌های آتش آن به پایان نمی‌رساند. وقتی به بوته

نزدیک شدند، صدای خداوند به گوش رسید که به ایشان دستور می داد به مصر بازگردند و همراه برادرشان هارون از فرعون بخواهند مردم عبرانی را آزاد کند. به حضرت موسی اطمینان داده شد که به ایشان قدرتی داده خواهد شد که کار بزرگ آزاد ساختن عبرانیان از یوغ ستم و هدایت آنها به سرزمین جد خود، حضرت ابراهیم، را به انجام رسانند.

حضرت موسی طبق فرمان خدا به مصر بازگشتند و با هارون به دیدن فرعون رفتند. گرچه سالیان بسیاری را به عنوان یک چوپان ساده گذرانده بودند، شکوه و جلال در ایشان نمودار شده بود. حضرت موسی خواستند که به مردم عبرانی اجازه بازگشت به وطن شان و پرستش و خدمت به خدا داده شود. ایشان پیام یگانگی خدا، آفریدگار همه چیز، را اعلام کردند، اما فرعون از گوش دادن سر باز زد و برهانی برای اثبات بزرگی خدا خواست. در آن وقت، حضرت موسی چوب خود را به زمین انداختند. وقتی بر زمین افتاد، پیش چشمان همه حاضران در بارگاه فرعون به ماری تبدیل شد. اما فرعون متقاعد نشد. او باور داشت که رؤسای مذهبی و جادوگران خودش می توانند اعمالی به بزرگی کار حضرت موسی انجام دهند، پس آنها را به کاخ فرا خواند تا مهارت شان را نشان دهد. وقتی جادوگران فرعون گرد آمدند، همه آنها چوب های خود را به زمین انداختند که آنها نیز به مار تبدیل شدند. اما وقتی که این مارها با ماری که حضرت موسی انداخته بود مقابل شدند، همه آنها را یک به یک بلعید. البته، حضرت بهاء الله توضیح می دهند که عصای حضرت موسی در واقع "عصای امر" بود. ایشان به ما می فرمایند که حضرت موسی از دانش الهی بهره مند بودند و می دانیم که گرچه رؤسای مذهبی فرعون سعی کردند دعای آن حضرت را رد کنند، برهان هایی که حضرت موسی ارائه فرمودند، مانند مار، بر استدلال هایی که آنها می کردند استیلا یافت. اما با این حال فرعون پیام خدای یگانه را که حضرت موسی آورده بودند نمی پذیرفت. قلب او سخت شده بود و به مردم عبرانی اجازه رفتن نمی داد.

اندکی پس از آن، حضرت موسی دوباره نزد فرعون بازگشتند و به او اخطار دادند که اگر مردم عبرانی را آزاد نکند، سرزمین مصر به ده بلا دچار خواهد شد. اما فرعون به این اخطار بی اعتنایی کرد، و بلا یا یکی پس از دیگری آمدند. اول، سیلی سنگین جاری شد که رود نیل را از گیل و لجن قمرزنگ پر کرد. این لجن از حوزه های رود سرزیر شد و آب را آلوده ساخت به گونه ای که آب اندکی برای نوشیدن باقی ماند. سپس تگرگی از سنگ های بزرگ فروریخت و محصولات را تخریب کرد و کمبود غذا به بار آورد. پس از تگرگ سنگ، دسته های ملخ آمدند که چنان بزرگ بودند که خورشید را پوشانیدند. سپس دسته ای قورباغه به شهر هجوم آوردند. پیش از اصابت هر بلا، حضرت موسی آن رویداد را پیش گویی می فرمودند و از فرعون می خواستند از ستم خود بر مردم عبرانی دست بردارد، و هر بار فرعون سر باز می زد تا وقتی که نتایج بلا را می دید. سپس وعده می داد که اجازه

رفتن را به آن قوم بدهد. اما هر بار به وعده خود وفا نمی‌کرد و از عصبانیتی که داشت، بر رنج مردم به‌بردگی- کشیده‌شده می‌افزود. مصریان و عبرانیان هر دو حضرت موسی را برای همه رنجی که در آن سرزمین وجود داشت سرزنش می‌کردند.

وقتی دهمین بلا آمد، بیماری همه جا پراکنده شد و زندگی افراد بسیاری را گرفت. حتی پسر ارشد فرعون بیمار شد و مرد. با این حال بلا خانواده‌های عبرانی را دچار نساخت. سرانجام، پس از این بلای دهم، فرعون با کشور و خانواده‌ای ویران، به حضرت موسی گفت که می‌تواند مردم را از مصر بیرون بزند.

حضرت موسی مردم عبرانی را از راه صحرا هدایت فرمودند. آنها روز و شب سفر کردند تا به سواحل دریای سرخ رسیدند. مردم خسته، گرسنه و تشنه بودند. چیزی نمانده بود توقف کنند که فهمیدند سپاه مصر در تعقیب آنهاست. فرعون بار دیگر نظر خود را تغییر داده بود و می‌خواست مردم را به اسارت بازگرداند. حالا آنها به دام افتاده بودند. چون مصریان پشت سرشان بودند، نمی‌توانستند بازگردند؛ در عین حال نمی‌توانستند به پیش روند زیرا راهی برای عبور از دریا نبود. به نظر‌گریزی نبود و از جان‌های خود بیم داشتند. امیدشان به ناامیدی روگذاشت. اما حضرت موسی به آنها یادآوری فرمودند که خدا آنها را رها نخواهد کرد و همیشه از آنها حفاظت خواهد کرد. سپس وقتی مصریان نزدیک‌تر شدند، خدا به حضرت موسی فرمان داد تا عصای خود را بالا بزند و دست خود را به سوی دریا دراز کنند. وقتی چنین کردند، آب به دو نیم شد و مسیری برای عبور قوم حضرت موسی باز شد. با بار دیگر تکان دادن دست‌شان، آب دوباره جاری شد و سپاه مصر را با خود برد و عبرانیان در سوی دیگر دریای سرخ در امان ماندند.

قوم حضرت موسی که حال دریا را پشت سرگذاشته بودند، هنوز راه درازی برای سفر در صحرای داغ و خشک پیش رو داشتند. شرایط سخت بود و غذا و آب کم بود. ناراضی‌تی شروع شد. بسیاری شکایت کردند و به حضرت موسی و تعالیم الهی شک کردند. وقتی به پای کوه سینا رسیدند، حضرت موسی مردم را ترک کردند و از کوه بالا رفتند تا با خدا گفتگو کنند. مردم در غیاب ایشان به رسوم قدیمی خود بازگشتند. آنها جواهرات خود را ذوب کردند و بتی طلایی ساختند، شروع به پرستش کردند و یگانه خدای حقیقی را فراموش کردند. پس از چهل روز، حضرت موسی بازگشتند. دو لوحه سنگی آوردند که احکام الهی، ده فرمان، بر آنها نقش بسته بود. حضرت موسی وقتی دیدند که مردم به پرستش بت‌ها بازگشته‌اند، آنچه مردم ساخته بودند تخریب فرمودند و از خدا خواستند که به آنها بخشش کند.

لوحه‌ها نیز در پریشانی و سراسیمگی تخریب شده بودند، پس حضرت موسی به کوه سینا بازگشتند و چهل روز دیگر با خدا گفتگو کردند که در پایان آن با رخی تابان و مجموعه‌ای از لوحه‌های تازه که دوباره ده فرمان بر آنها حک شده بود، احکامی که قوم عبرانی باید بر اساس آن زندگی می‌کرد، از کوه پایین آمدند. برای مثال به آنها فرمان داده شده بود که یگانه خدای حقیقی را بشناسند، به پدران و مادران خود احترام بگذارند، و قتل نکنند یا دزدی نکنند یا دروغ نگویند. حضرت موسی به مردم گفتند که اگر از این احکام الهی پیروی کنند، ملت‌های مقدس خواهند شد. در پاسخ، عبرانیان که به قوم یهود معروف شدند، قول دادند که از فرمان‌های الهی پیروی کنند. بعداً، احکام و تعالیمی که حضرت موسی آورده بودند در یک کتاب مقدس به نام تورات ضبط شد.

سرانجام پس از سالیان بسیار صحراگردی، آنها به کنعان، سرزمین موعود، نزدیک شدند. حضرت موسی در آن زمان بسیار سال خورده بودند. ایشان توانستند از قلّه کوهی سرزمین موعود را ببینند و دانستند که قوم عبرانی به هدف خود رسیده بودند. رسالت ایشان تمام شده بود و در آنجا، بر قلّه کوه بود که زندگی زمینی ایشان به پایان رسید. حضرت موسی مردم خود را با حکمت هدایت فرموده بودند و به آنها ده فرمان برای پیروی داده بودند، آنها این چنین از بردگی به سطح والایی از تمدن رسیدند.

ز. حقایق

شاید بخواهید اطلاعات زیر را در بازی‌هایی که برای کمک به کودکان در حفظ واقعیت‌های مهم طراحی می-

کنید بگنجانید:

۱. حضرت موسی هزاران سال پیش در یک خانواده عبرانی در مصر متولد شدند.
۲. حضرت موسی به عنوان یک شاهزاده در کاخ فرعون پرورش یافتند.
۳. پیش از آن که فرعون بپذیرد قوم عبرانی را آزاد کند، مصر به ده بلا دچار شد.
۴. حضرت موسی مردم عبرانی را به خارج از مصر هدایت فرمودند.
۵. ده فرمان احکام الهی هستند که حضرت موسی برای بشر آوردند.
۶. تعدادی از ده فرمان عبارتند از: احترام به پدر و مادر، دزدی نکردن، قتل نکردن و دروغ نگفتن.
۷. احکام و تعالیمی که حضرت موسی آوردند در یک کتاب مقدس به نام تورات ضبط شد.

ح. نمایش

امروز می‌توانید به کودکان کمک کنید تا فصل تاریخی عبور از دریای سرخ را به نمایش درآورند. از آنها بخواهید تصور کنند که مردم عبرانی هستند که به دنبال حضرت موسی از مصر خارج می‌شوند. وقتی به دریای سرخ می‌رسند و سپاه فرعون را در پشت خود می‌بینند، چه افکاری دارند؟ وقتی جدا شدن آب را می‌بینند، عکس‌العمل آنها چیست؟ چطور از راهی که برای آنها باز شده عبور می‌کنند؟ وقتی سرانجام به ساحل امن می‌رسند، چه می‌کنند؟ ممکن است مفید باشد با اشاره به کلماتی از فصل تاریخی که امروز روایت کردید، کودکان را به سخن گفتن تشویق کنید.

ط. نقاشی

برای عمیق کردن درک کودکان از نقش مظاهر ظهور الهی به عنوان آموزگاران بشریت، ممکن است مفید بیاید که از آنها بخواهید یک نقاشی در دو بخش بکشند. بر یک روی کاغذ، می‌توانند یک زمین کشت نشده با خار و خاشاک و بر روی دیگر آن، باغی با درختان میوه‌دار و گل و شکوفه بکشند.

ی. مرور

پس از کمک به کودکان برای مرور نصی که در درس امروز یاد گرفتند، از آنها بخواهید نص زیر را که در کلاس دوم یاد گرفته بودند از حفظ تلاوت کنند.

"قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی." (مضمون: زبان

قدرتم در جبروت بزرگی ام خطاب به مردم فرموده به عشق زیبایی ام به احکامم عمل نمایند).

ک. مناجات‌های پایانی

درس چهارم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

امروز مناجات تازه‌ای را برای حفظ کردن به کودکان معرفی خواهید کرد. پیش از این کار و پس از مناجات‌های شروع، ممکن است بخواهید مناجاتی را که طی سه درس گذشته یاد می‌گرفتند با آنها مرور کنید. یادسپاری این مناجات تازه باید طی چهار جلسه برای کودکان ممکن باشد.

"فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي، فَأَظْهَرْ أَنَّهُ قَدْرَتِكَ لِيَجْرِيَ مَاءُ الْأَحْدِيَّةِ فِي حَقَائِقِ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَسْتَرْفِعَ بِذَلِكَ
أَعْلَامَ هِدَايَتِكَ فِي مَلَكُوتِ أَمْرِكَ وَيَشْعِشِعَ أَنْجَمَ نَوَارِيتِكَ فِي سَمَوَاتِ مَجْدِكَ، إِذْ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا
تَشَاءُ، وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُهَيْمِنُ الْقَيُّومُ." ۵۱ (مضمون: پاکی تو ای خدای من. نهرهای قدرت خود را ظاهر کن تا آب
احدیّت در حقایق همه اشیا جاری شود تا پرچم های هدایت تو در ملکوت امرت بر پا داشته شود و ستاره های پر
از نورانیّت تو در آسمان های بزرگی ات بدرخشند. زیرا به راستی تو بر هر چه بخواهی توانایی و تویی مهیمن و
قیوم).

ب. معرفی درس

این درس درصدد تقویّت درک دانش آموزان شما از این نکته است که مظاهر ظهور الهی در طول اعصار، زمانی
که دین رو به انحطاط می گذارد و قلوب از آفریدگار خویش روگردانده اند، ظاهر می شوند. کودکان درباره زندگی و تعالیم
حضرت کریشنا خواهند آموخت تا به آنها کمک شود دریابند که ظهور مظهر الهی مردم را در نزدیک تر شدن به محضر
ملکوتی خدا توانا خواهد ساخت. این درس هم چنین این مفهوم را که جهان در یک حالت حرکت دائمی است، این که
هیچ چیز ساکن نیست، در ذهن های خردسالان تقویّت خواهد کرد، مفهومی که اگر قرار است کودکان با رشد و جوان
شدن، یک حس قوی هدف مندی در خود پرورش دهند و این قابلیت را داشته باشند که در به سازی جهان سهیم شوند،
فهمش برای آنها بسیار مهم است. شاید بخواهید در ارائه مطلب درس امروز به دانش آموزان، از اندیشه های زیر استفاده
کنید:

ما می دانیم که احکام و تعالیم الهی شبیه نوری است که نوع بشر را در مسیر مستقیم هدایت می کند. هر مظهر
ظهور الهی احکامی معین و اصولی ملکوتی برای هدایت مردم خود وضع کرده است. با پیروی مردم از تعالیم آن
حضرت، انصاف و عدالت و آرامش و صلح جهان را روشن می کرد. اما با گذر زمان، مردم تصوّرات بیهوده خود
را به احکام و تعالیم آورده شده توسط آن مظهر ظهور الهی می افزودند. حقیقت محو و نور هدایت الهی تار می-
شد و بسیاری از مسیر مستقیم منحرف می شدند. آنها در تاریکی رها می شدند و عشق الهی را فراموش می کردند،
قلب های شان سرد می شد و به دانه های نفرت و تلخی، ظلم و حسادت، غفلت و تعصّب، امکان رشد داده
می شد. رنج شدّت می یافت، جنگ ها افزایش می یافت و در همه جا بی عدالتی دیده می شد. مردم در تردید و
ترس زندگی می کردند. اما هرگاه نور تعالیم الهی محو شود و تاریکی منتشر گردد، او یکی از مظاهر ظهور خود را
برای هدایت دوباره مردم به مسیر مستقیم می فرستد. مظهر ظهور الهی آنها را دوباره زنده می کند و جان می بخشد،
نظم را به اجتماع و آرامش را به قلب های انسانی بازمی گرداند، و زندگی تازه ای به جهان آفرینش می دمد.

حضرت کریشنا یکی از مظاهر ظهور الهی بودند که چند هزار سال پیش در سرزمینی تحت فرمان‌روایی رهبران فاسد و ستیزه‌جو ظاهر شدند. مدت‌ها بود که نور عدالت و انصاف به تاریکی گراییده بود و مردم به باورهای خرافی وابسته شده بودند. پیام عشق عمومی که حضرت کریشنا آوردند، به پیروان‌شان کمک کرد تا به خدا نزدیک شوند و تعالیم او نظم را دوباره در آن سرزمین برقرار ساخت. آن حضرت مانند همه مظاهر ظهور به مردم اطمینان دادند که خدا هرگز آنها را تنها رها نخواهد کرد و وعده دادند که وقتی تاریکی دوباره آن سرزمین را فراگرفت باز می‌گردند. ما می‌دانیم که ایشان با اشاره به بازگشت خود به پدیدار شدن مظهر ظهور دیگری اشاره داشتند و به کسی که پس از ایشان خواهند آمد اشاره کردند و ایشان را "روح اعظم" و "مظهر معصوم کریشنا" خواندند.

ج. پرسش‌ها

۱. احکام و تعالیمی را که مظاهر ظهور الهی می‌آورند، به چه چیزی می‌توانیم تشبیه کنیم؟
۲. وقتی مردم از احکام و تعالیم الهی پیروی می‌کنند، چه نوع صفاتی جهان را روشن می‌کنند؟
۳. مردم در گذشته با گذر زمان به احکام و تعالیمی که مظاهر ظهور الهی آورده‌اند چه چیز افزوده‌اند که نور هدایت الهی را تار کرده است؟
۴. آیا می‌توانید مثال‌هایی از "تصوّرات باطل" ارائه کنید؟ آیا این باور که بت‌ها قدرت‌هایی دارند تصوّر باطل است؟
۵. وقتی نور هدایت الهی محو شود و فساد و ناهماهنگی انتشار یابد، خدا همواره چه کسی را به سوی جهان بشری فرستاده است؟
۶. مظاهر ظهور الهی چه چیز را در جهان آفرینش می‌دمند؟
۷. حضرت کریشنا چه کسی بودند؟
۸. حضرت کریشنا وعده دادند که چه کسی پس از ایشان خواهد آمد؟

د. حفظ کردن نصوص

در سراسر تاریخ، مظاهر ظهور الهی در این جهان پدیدار شده‌اند تا عشق الهی را به بشریت یادآوری کنند و مردم را به او نزدیک‌تر سازند. نصّ زیر از آثار حضرت بهاءالله روشن می‌سازد که رسالت هر مظهر ظهور مرتبط ساختن قلب انسان به آفریدگارش است:

"اَنَا نَدْعُوکُم اِلَى اللّٰهِ وَ نَذِکْرُکُم بِاَیَّامِهِ وَ نَبْشُرُکُم بِلِقَائِهِ وَ نَقْرِبُکُم اِلَیْهِ وَ نَلْقِیْکُم مِّنْ بَدَائِعِ حَکْمَتِهِ."^{۵۲} (مضمون: به راستی شما را به سوی خدا می‌خوانیم و ایام او را به شما یادآوری می‌کنیم و شما را به دیدارش بشارت می‌دهیم و به او نزدیک‌تان می‌گردانیم و از بدایع حکمت او به شما القا می‌کنیم).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

حکایت تاریخی امروز روی زندگی حضرت کریشنا تمرکز دارد. وقتی با کودکان درباره زندگی ایشان صحبت می‌کنید، مایل خواهید بود بر این نکته تأکید کنید که چگونه تعالیم ایشان در نزدیک‌تر شدن به خدا، به ویژه از راه دعا و مناجات و تعمق و خدمت بدون خودپرستی، به مردم کمک کرد. از این نظر، کودکان باید درک کنند که حضرت کریشنا در سرزمینی ظاهر شدند که شاهزاده‌ها و پادشاهان فاسد فرمان‌روایش بودند و این که آن حضرت با پیام عشق عمومی خود قلب‌های مردم را احیا کردند و صلح و عدالت را از طریق تعالیم خود به آن سرزمین بازگرداندند. در این بستر، اشاره خواهید کرد که تعالیم آن حضرت به انتخابی میان "خیر" و "شر" اشاره دارند. البته عبارت "شر" در آن عصر به مردم کمک کرد تا آنچه را خیر است بشناسند. اما شما بر اساس آثار بهائی می‌دانید که شر در آفرینش وجود ندارد، بلکه در عوض نبود خیر است و اگر سؤالی مطرح شود، در پرداختن به آن خوب است این نکته را در نظر داشته باشید.

حضرت کریشنا چند هزار سال پیش در هند متولد شدند. مادر ایشان، دواکی، و پدرشان، واسودوا، هر دو شاهزاده بودند. آنها در یکی از قلمروهای کوچک شمال هند زندگی می‌کردند. اما در زمان تولد حضرت کریشنا، پدر و مادرشان در قصری زندگی نمی‌کردند. کاملاً برعکس. برادر دواکی که ولی عهد آن سرزمین بود مردی ظالم و تشنه قدرت بود. او پدر خود، پادشاه، را زندانی کرده بود و تخت شاهی را به تصرف خودش درآورده بود. حالا، ولی عهد نگران بود که اگر خواهرش صاحب پسری شود، آن کودک ممکن است روزی قلمرو پادشاهی را از او بگیرد. ولی عهد که مصمم به حفظ تخت خود بود، واسودوا و دواکی را که قرار بود فرزندشان به زودی به دنیا آید، در یک غار زندانی نگه داشت و برای دیده‌بانی آنها نگهبانانی در بیرون گماشت.

سپس، در یک نیمه شب، وقتی بیشتر مردم خواب بودند، حضرت کریشنا متولد شدند. پدر و مادرشان در ناامیدی مطلق بودند. پدر و مادر حضرت کریشنا که می دانستند زندگی آن حضرت از سوی ولی عهد در خطر است، برای طلب یاری رو به خدا کردند. این چنین بود که دانستند برای تأمین امنیت نوزاد باید او را به روستایی در آن سوی رود ببرند. واسودوا در حالی که پسر کوچک خود را پیچیده در پتویی در بغل داشت، ناگهان قفل درهای زندان را باز و نگهبانان را در خواب عمیق یافت که اجازه می داد بدون آن که او را ببینند بگریزد و از رود عبور کند. آنجا در روستا، حضرت کریشنا را با نوزاد دختری که فرزند دوست خویش بود عوض کرد و در حالی که او را در دستانش گرفته بود، به زندان بازگشت. به محض ورود، درها پشت او قفل شد و نوزاد شروع به گریه کرد. نگهبانان بیدار شدند و به ولی عهد اعلام کردند که خواهرش دواکی دختری به دنیا آورده است. او که نگران بود کودک تهدیدی برای قدرتش باشد، خواست که فوراً دختر بچه را نزد او بیاورند. اما ولی عهد با وجود تلاشی که کرد، نتوانست نقشه خود را مبنی بر کشتن نوزاد عملی کند و در ضمن حضرت کریشنا در دهکده در امان بودند. البته در حقیقت هر نقشه ای، هر قدر زیرکانه باشد و توسط هر انسانی طراحی شود، نمی تواند اراده الهی را خنثی کند. صرف نظر از تعداد نگهبانانی که ولی عهد در ورودی غار گمارده بود و صرف نظر از تعداد قفل هایی که بر در گذاشته بود، حضرت کریشنا حفظ شدند.

تولد حضرت کریشنا در همان لحظه ای رخ داد که پیش گویی های دیرین تعیین کرده بودند. یک منادی ظاهر شد و هم مردان دانا و هم چوپانان را از تولد یک منجی باخبر ساخت. روز بعد آنها از هر سو برای دیدن کودک آمدند و به ایشان هدایایی تقدیم کردند. در اثر همین حرکت مردان دانا بود که به ایشان نام کریشنا داده شد که به معنای "رهایی دهنده جهان" است.

حضرت کریشنا کودکی و جوانی خود را میان روستاییانی گذرانند که بیشتر آنها گله گاو داشتند و روزهای خود را در فضای باز بیلاق می گذرانند. آن حضرت به مهربانی، حکمت و زیبایی روح شناخته شده بودند، اصالت داشتند و بامحبت و فروتن بودند. ایشان به دیگران خدمت می کردند و همه دوست شان داشتند. از کسانی که ضعیف بودند دفاع می کردند و همیشه هرگاه ستیزه و مشاجره ای برمی خاست، درصدد ایجاد صلح بودند. داستان های بسیاری از کودکی حضرت کریشنا وجود دارد که حاکی از دانش و قدرت خارق العاده ایشان است. گفته می شود یک بار که ماری به رود نزدیک دهکده حضرت کریشنا هجوم آورده بود، ایشان آن را رام فرمودند و همه روستاییان و گله های شان را از آب های سمی نجات دادند. یک بار دیگر، ایشان دیدند که روستاییان از طوفانی که نزدیک می شد ترسیده اند و به خدای تندر دعا می کنند. حضرت کریشنا رو به آنها کردند و پرسیدند که چرا به چنان خدایی دعا می کنند، آخر دعا کردن به یک روح دون رتبه چه سودی دارد. به آنها فرمودند که خدای

متعال وفادار باشند و حضور او را در همه افراد بشری ببینند. آنها را تشویق فرمودند که به خدمت دیگران مشغول شوند، فقیران را غذا دهند و به کسانی که نیازمند بودند بخشش کنند. می دانید که در هند آن زمان، بیشتر مردم ارواح طبیعت، مانند تندر، را پرستش می کردند و این داستان‌ها به ما نشان می دهند که حضرت کریشنا از سن جوانی یگانگی خدا را به آنها تعلیم می دادند و آنها را به راه‌های الهی هدایت می کردند و تشویق شان می کردند که خواسته‌های زمینی شان را کنترل کنند و طبیعت والا تر خود را بشناسند.

حضرت کریشنا در کودکی خود با یک دختر شیرفروش هم سن خود به نام رادها دوست شدند. گفته می شود که رادها سرشار از عشق الهی بود و همدم وفادار حضرت کریشنا و مورد اعتمادترین دوست ایشان در سراسر زندگی- شان بود. البته حضرت کریشنا وقتی هنوز جوان بودند، می دانستند که در میان روستاییان نخواهند ماند و یک وظیفه بزرگ تر در برابر مردم هند دارند. بی عدالتی، ظلم و شرآن سرزمین را فرا گرفته بود. قلب‌های مردم دیگر به خدا نزدیک نبود. جنگ‌هایی بین پادشاهانی از قلمروهای مختلف درمی گرفت و رنج همه جا را گرفته بود.

اولین وظیفه پیش روی حضرت کریشنا آن بود که عدالت را دوباره بر زادگاه خود حکم فرما سازند، یعنی شهری که هنوز تحت کنترل دایی ظالم ایشان، ولی عهد، بود، در حالی که شاه حقیقی، پدر بزرگ حضرت کریشنا، زندانی مانده بود. حضرت کریشنا حتی قبل از ورود به شهر، تعداد زیادی پیرو جذب کرده بودند و وقتی به آنجا رسیدند، بسیاری دیگر جذب روح پاک و شکوه ایشان شده بودند. ایشان همراه پیروان خود راهی قصر شدند و در آنجا جنگی بین سپاه ولی عهد و تعداد فزاینده حامیان حضرت کریشنا در گرفت. شاهزاده ظالم کشته شد و تخت پادشاهی را به حضرت کریشنا که اکنون حق شاه شدن مخصوص ایشان بود پیشنهاد دادند. اما ایشان به قدرت دنیوی علاقه‌مند نبودند. در عوض انتخاب کردند پدر بزرگ خود را که به ناحق از تخت پایین کشیده شده بود بازگردانند و به او کمک کردند تا عدالت و صلح را به قلمرو خود بازگردانند.

حضرت کریشنا در آن زمان مردی جوان بودند و والدین شان از ایشان می خواستند که تحصیلات خود را به پایان رسانند. البته مانند همه مظاهر ظهور الهی، به حضرت کریشنا موهبت دانش فطری داده شده بود و نیازمند مدرسه رفتن نبودند، اما به اطاعت از والدین شان، رفتند تا تحت هدایت ساندیپانی، معلمی که به حکمت مشهور بود، تحصیل کنند. در حالی که یک دانشجو بودند، با مرد جوانی به نام سوداما دوست صمیمی شدند. گرچه دو نفر پس از پایان تحصیلات شان زندگی‌های بسیار متفاوتی داشتند، هرگز دوستی خود را فراموش نکردند. سال‌ها پس از آن که راه‌های جداگانه خود را پی گرفته بودند، سوداما به روزگار سختی افتاد. او می دانست که حضرت کریشنا می توانند به او کمک کنند، اما نمی خواست مشکلات خود را نزد دوست قدیمی اش ببرد. همسر سوداما که به رفاه خانواده شان فکر می کرد، شوهر خود را تشویق کرد که حداقل برای تقویت روحیه به دیدار حضرت کریشنا

برود. بنابراین سوداما به دیدن حضرت کریشنا رفت و به عنوان هدیه قدری پوا، غذایی از برنج که به یاد داشت مورد علاقه حضرت کریشناست، با خود آورد. وقتی سوداما رسید، حضرت کریشنا با شادی او را در آغوش کشیدند. هدیه‌ای را که سوداما آورده بود، با رغبت خوردند و ساعات بسیاری را دوستانه به صحبت کردن گذرانند. وقتی سوداما به خانه بازگشت، از دیدن دوباره دوست خود سرشار از شادی بود. وقتی رسید، گرچه چیزی از سختی‌های خود به حضرت کریشنا نگفته بود، دریافت که خانواده‌اش تمام آنچه برای زندگی همراه با آسایش لازم بود دارد.

اغلب از حضرت کریشنا خواسته می‌شد در جنگ‌های بین پادشاهانی که هنوز در آن سرزمین مشغول نزاع بودند مداخله کنند. ایشان همواره سعی داشتند با استفاده از وسایل صلح‌آمیز تعارض را حل کنند. آخرین مورد از جنگ‌هایی که در آن شرکت داشتند، بین پانداواها و کوراواها، دو دسته از یک خانواده سلطنتی، بود که همه از بستگان هم بودند. هر دو طرف از حضرت کریشنا کمک خواستند، زیرا آن حضرت بسیار مورد احترام و اعتماد بودند. ایشان با استفاده از هر وسیله‌ای که در دست داشتند، نهایت سعی خود را در فرونشاندن نزاع کردند به گونه‌ای که خشونت میان دو طرف پیش نیاید. با این حال، وقتی واضح شد که برای ایجاد توافقی عادلانه و صلح‌آمیز، هیچ کار نمی‌توان کرد، حضرت کریشنا پیشنهاد بسیار جالبی به دو طرف دادند. از هر یک خواستند انتخاب کنند: حضرت کریشنا می‌توانستند با کل سپاه خود، اما نه تحت فرمان‌دهی خودشان، به آنها کمک کنند، یا این که خودشان به تنهایی به آنها کمک کنند به شرط آن که دست به اسلحه نبرند. کوراواها انتخاب کردند که ارتش حضرت کریشنا به ایشان کمک کند و انتخاب پانداواها این بود که کمک خود حضرت کریشنا را به تنهایی داشته باشند. حضرت کریشنا موافقت کردند که به عنوان آراه‌رانی برای شاهزاده پانداوا، آرجونا، عمل کنند، زیرا در این جایگاه لازم نبود از هیچ اسلحه‌ای استفاده کنند. البته شما می‌فهمید که با این انتخاب، آرجونا نشان داد که عدالت را همراه خود دارد.

جنگی که پیرو آن درگرفت، به جنگ کوروکشترا معروف شد و مردم هند مدت‌ها آن را به یاد داشته‌اند. بر اساس حکایات تاریخی، در شرف آن جنگ مشهور بود که حضرت کریشنا با آرجونا صحبت کردند و تعالیم الهی خود را برای مرحله تازه‌ای از زندگی مردم هند به او اظهار فرمودند. ایشان مقام خود را به آرجونا شناساندند و او در شخصیت ایشان شکوه همه کمالات الهی را شناخت. حضرت کریشنا هم‌چنین درباره جنگی که آرجونا روز بعد وارد آن می‌شد سخن گفتند. ایشان توضیح دادند روح انسانی با خدا مرتبط و جاودانه است؛ ما باید در جهت خیر کار کنیم و از هر شری دوری کنیم. گرچه آرجونا به شرکت در جنگ بی‌علاقه بود، حضرت کریشنا اهمیت

ایستادگی در برابر بی‌عدالتی و ظلم و پشتیبانی از امر نیکوکاری و عدالت را به او تعلیم دادند. سرانجام سپاه آرجونا پیروز شد.

حضرت کریشنا با استفاده از استعاره جنگ، به مردم کمک کردند که ببینند در زندگی روزمره خود نیز باید انتخاب‌هایی بین خیر و شر کنند. ایشان به آنها تعلیم دادند که افکار خود را بر خدا متمرکز کنند و بکوشند تا به خدا نزدیک‌تر شوند. به پیروان خود فرمودند خدا را دوست بدانند و بپرستند و وفاداری خود به او را با دعا و مناجات و تعمق نشان دهند. آنها را تشویق کردند بدون خودپرستی و کاملاً برای خاطر خدا، بدون امید پاداش یا دل‌بستگی به نتیجه تلاش‌هایشان، و با یگانه هدف تربیت دیگران و کمک به رفاه اجتماع، به بشر خدمت کنند. ایشان توضیح دادند که وقتی قلب فردی بر خدا دوخته شده، وقتی اشتغال به نتایج رها شود و اعتماد به خدا جای آن را بگیرد، کار مقدس خواهد بود. ایشان مثال زارعی را زدند که مسئول کار برای زمین خود است، اما کنترلی بر برداشت ندارد، او باید بدون دانستن نتیجه‌ای که حاصل خواهد شد سخت بکوشد و در عوض بر مواهب الهی تکیه کند.

حضرت کریشنا از طریق قدرت تعالیم‌شان مردم هند را تربیت کردند و ماهیت حقیقی انسان را به آنها آموختند و کمک کردند به خدا نزدیک‌تر شوند. تعالیم حضرت کریشنا در کتاب مقدسی معروف به بهاگواد گیتا که به معنای "ترانه خدا" است ضبط شده است. حضرت کریشنا در آن کتاب بزرگ از نیاز بشر به ظهور یک وجود الهی برای بازگرداندن صلح و عدالت در هر عصری سخن می‌گویند. بیایید شرح زندگی ایشان را با کلمات خودشان پایان دهیم:

وقتی نیکوکاری

رو به زوال گنجد... وقتی تباه‌کاری

نیرو دارد، من در هر عصر برمی‌خیزم و

شکل هویدا به خود می‌گیرم و مردی را با مردان به حرکت درمی‌آورم،

به یاری خیر می‌آیم، شر را به عقب می‌رانم،

و پاک‌دامنی را دوباره بر کرسی خود مستقر می‌سازم.

ز. حقایق

۱. حضرت کریشنا یک مظهر ظهور الهی بودند که چند هزار سال پیش در هند متولد شدند.
۲. پس از تولد حضرت کریشنا، پدر و مادرشان، ایشان را با بردن به دهکده‌ای نجات دادند، و ایشان در میان افرادی که گله گاو داشتند رشد یافتند.

۳. حضرت کریشنا در گفتگویی با آرجونا تعالیمی را برای عصر جدیدی ظاهر فرمودند.
۴. حضرت کریشنا همواره کوشیدند با وسایل صلح‌آمیز تعارض را رفع کنند.
۵. حضرت کریشنا از استعاره جنگ استفاده کردند تا به مردم در درک این نکته که برای کسب کمالات آسمانی تلاش لازم است کمک کنند.
۶. حضرت کریشنا به مردم تعلیم دادند که با دعا و مناجات و تعمق و با داشتن یک زندگی سرشار از خدمت فارغ از خودپرستی به دیگران، به خدا نزدیک‌تر شوند.
۷. بهاگواد گیتا یک کتاب مقدس است که حاوی تعالیم حضرت کریشنا است.

ح. نمایش

کودکان در این زمان از کلاس، می‌توانند شرایط مربوط به تولد حضرت کریشنا را بازی کنند. در این صورت، لازم خواهد بود نقش‌های دواکی، واسودوا، ولی عهد و نگهبانان غار زندانی را به کودکان بدهید. البته استفاده از هر چیزی برای نشان دادن حضرت کریشنا در نوزادی نامناسب خواهد بود، پس می‌توانید از کودکانی که نقش والدین حضرت کریشنا را بازی می‌کنند بخواهید که داستان خود را چنان بگیرند که گویی نوزادی را نگه داشته‌اند.

ط. نقاشی

امروز می‌توانید از کودکان بخواهید مثال‌هایی از روش‌های نزدیک‌تر شدن به خدا را که مظاهر الهی به ما تعلیم داده‌اند بکشند. برای مثال کودکان ممکن است بخواهند فردی را در حال دعا یا تعمق یا خدمت ایثارگرانه به دیگران بکشند. به جای آن می‌توانید از آنها بخواهید یک نقاشی در دو بخش بکشند: یک روتیره و تاریک شده تا حالت جهان را پیش از پدیدار شدن مظهر ظهور الهی نشان دهد و دیگری روشن و درخشان و نورانی و زیبا است.

ی. مرور

پیشنهاد می‌شود کودکان نصی را که امروز به خاطر سپردند بار دیگر تلاوت کنند؛ سپس نص زیر را که در کلاس دوم یاد گرفتند با آنها مرور کنید.

"أَنْ اِقْرَأْ يَا عَبْدُ مَا وَصَلَ إِلَيْكَ مِنْ آثَارِ اللَّهِ بِرَبَّاتِ الْمُقَرَّبِينَ لِيَسْتَجِدَّ بِهَا نَفْسُكَ وَتَسْتَجِدَّ مِنْ نِعْمَاتِكَ أَفْنَدَةُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ" ۵۳ (مضمون: ای بنده من آنچه از آثار الهی به تو رسید به الحان مقربان درگاه خدا تلاوت کن تا خود به آن منجذب شوی و قلوب و افئدة همه مردمان نیز از نعمات تو منجذب شود).

ک. مناجات‌های پایانی

درس پنجم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از اتمام مناجات‌های شروع، کودکان می‌توانند حفظ کردن مناجات معرفی شده در درس پیش را ادامه دهند.

ب. معرفی درس

این جلسه در توضیح این که تعالیم هر مظهر ظهور الهی به عمیق‌ترین اشتیاق‌های روحانی روح انسانی می‌پردازند، با کودکان درباره چند موضوع مرتبط - هدف زندگی، ماهیت وجود در این جهان، رنج و مرگ - صحبت خواهید کرد. در این بستر کودکان با زندگی حضرت بودا آشنا خواهند شد که تعالیمش به مردم کمک کرد یاد بگیرند که در عین زندگی در این جهان جسمانی در حالتی روحانی زندگی کنند. حین آماده شدن برای برگزاری کلاس، ممکن است مفید بیابید که واحد سوم کتاب "تفکر درباره روح انسان" را مرور کنید. اندیشه‌های زیر در معرفی درس امروز به کودکان به شما کمک خواهد کرد. مانند همیشه مهم خواهد بود که اندیشه‌ها را به زبانی مطرح کنید که بتوانند به سهولت دریابند.

همه مظاهر ظهور الهی به ما تعلیم می‌دهند که زندگی حقیقی در زندگی روح است. ما می‌دانیم که زندگی در این عالم آغاز یک سفر جاودانی به سوی خداست و ارواح ما برای همیشه و پس از جدایی از پیکرهای جسمانی ما به پیشرفت ادامه خواهند داد. روح هر انسانی مشتاق است به آفریدگار خود نزدیک‌تر شود. در حالی که در این جهان هستیم، باید هر آنچه می‌توانیم برای آماده شدن جهت جهان‌های روحانی برتر انجام دهیم. این جهان مادی به چیزهای زیبای بسیاری زینت یافته که می‌توانند به ما کمک کنند. ما هم چنین می‌دانیم که خدا به هر یک از ما توانمندی لازم را برای نزدیک‌تر شدن به او در این جهان، به ما داده است. به ما بینایی بیرونی داده شده تا نور خورشید را ببینیم و بصیرت درونی داده شده که با آن می‌توانیم شکوه الهی را درک کنیم. با گوش

بیرونی، از نواهای صوتی لذت می‌بریم و با شنوایی درونی می‌توانیم به صدای آفریدگار خود گوش دهیم. ما نباید فرصت‌هایی را که خدا در این جهان به ما می‌دهد تا استعدادهای روحانی خود را پرورش دهیم و از نظر روحانی رشد کنیم، از دست بدهیم. پس کار می‌کنیم و مطابق تعالیم الهی خدمت می‌کنیم، در غنی شدن مادی و روحانی این جهان کمک می‌کنیم. اما هرگز نباید به اشیای این دنیا دل بسته شویم و باید به یاد داشته باشیم که زندگی در این عالم تنها آغاز یک سفر طولانی است و این روح ماست که جاودانه است. و با چشمان درونی مان که به افق‌های فراسو دوخته شده، مسیری روحانی را صرف نظر از آنچه در مسیر رخ می‌دهد، با آرامش و رضایت می‌پیماییم.

حضرت بودا یک مظهر ظهور الهی بودند که حدود دو هزار و پانصد سال پیش ظاهر شدند. نور کلمات نافذ ایشان ارواح را بیدار کرد و به ماهیت حقیقی خود هشیار ساخت. تعالیم آن حضرت به مردم کمک کرد قلب‌های خود را به جهان روحانی که تغییر نمی‌کند و جاودانه است پیوند دهند، در عین این که هنوز قدر مواهب این جهان مادی را درک می‌کنند. ایشان به مردم تعلیم دادند که "مسیر میانه" به روشن‌گری را طی کنند.

ج. پرسش‌ها

۱. همه مظاهر ظهور الهی درباره زندگی روح چه چیز را به ما تعلیم می‌دهند؟
۲. پس از جدایی از پیکرهای جسمانی مان هنگام مرگ، چه چیز برای همیشه در جهان‌های نامحدود روحانی به پیشرفت ادامه خواهد داد؟
۳. روح هر انسانی اشتیاق چه چیز را دارد؟
۴. ما در حالی که در این جهان هستیم، برای چه چیز باید خود را آماده کنیم؟
۵. بصیرت درونی و شنوایی درونی ما می‌توانند چه چیز را دریابند؟
۶. برای پرورش استعدادهای روحانی مان و رشد روحانی، در این جهان چه می‌کنیم؟
۷. وقتی رنج را تجربه می‌کنیم، باید همیشه چه چیز را درباره زندگی در این جهان به یاد داشته باشیم؟
۸. حضرت بودا چه هدایتی را به مردم زمان خود هدیه دادند؟

د. حفظ کردن نصوص

حضرت بهاءالله در نصّ زیر توضیح می‌فرمایند که ما از طریق تعالیم مظاهر ظهور الهی می‌توانیم درکی به دست آوریم که به ما کمک می‌کند در صلح و آرامش و رضایت زندگی کنیم.

"مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آن‌که مردمان به راستی و دانایی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود."^۵

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

حال برای کودکان توضیح دهید که قرار است داستان زندگی حضرت بودا را به آنها بگویید. ممکن است بنا به شرایط خاص، انتخاب کنید همه یا بخشی از حکایتی را که در زیر فراهم شده، با دانش‌آموزان کلاس خود در میان گذارید. هر تصمیمی بگیرید، مهم است که بفهمند تعالیم حضرت بودا به مردم زمان‌شان کمک کرد تا "مسیر میانه" را بیمایند، هم از افراط در اشتغال به اشیای این جهان و هم از غفلت مفرط از رفاه مادی خود زیر عنوان معنویت و روحانیت اجتناب کنند. در این بستر، شما هم‌چنین با آنها درباره مسئله رنج در این جهان و اهمّیت و ارستگی مذاکره خواهید کرد. در این کار شما باید مطمئن شوید که تصوّر از روحانیتی که حاصل می‌شود، یک حالت خوبی غیر فعال نیست، بلکه اشتغال فعالانه به زندگی اجتماع است، همان‌طور که حضرت بهاءالله فرموده‌اند: "قُلْ يَا مَلَأَ الرَّهْبَانِ، لَا تَعْتَكِفُوا فِي الْكِنَائِسِ وَ الْمَعَابِدِ. أَنْ اُخْرَجُوا بِإِذْنِي ثُمَّ اشْتَعَلُوا بِمَا تَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ وَأَنْفُسِ الْعِبَادِ" (مضمون: بگو ای گروه راهبان، در کنیسه‌ها و معبدها اعتکاف نکنید. به اجازه من خارج شوید، سپس به آنچه خود و بندگان از آن سود می‌برید مشغول شوید).

اعتقاد بر این است که حضرت بودا ۲۵۰۰ سال پیش در محلی به نام لومبینی، یعنی بخشی از نپال که در مرز با هند قرار دارد، متولد شدند. پدر ایشان پادشاهی بود که مدت‌ها آرزو داشت وارثی داشته باشد تا روزی به جای او حکم راند. پس از تولد حضرت بودا، مادر ایشان درگذشت. در مراسمی که تولد آن حضرت را جشن می‌گرفتند، چندین مرد دانا هنگام دیدن زیبایی سیمای ایشان، پیش‌بینی کردند که ایشان یا به یک امپراتور بزرگ و یا به یک معلم روحانی بزرگ تبدیل خواهند شد. طبیعتاً پدر ایشان امید داشت مورد اول واقع شود و بنابراین تصمیم گرفت تمام رنج و ناراحتی جهان را از پسر خود پنهان کند و پیرامون ایشان را غرق زیبایی و عیش نماید. او فکر می‌کرد از این راه حضرت بودا حتماً عشقی به اشیای مادی پیدا خواهند کرد و جنگاوری بزرگ و امپراتوری قدرت‌مند دارای ثروت‌های بی‌کران خواهند شد. دیواری بلند پیرامون باغ‌های قصر ساخته شد تا پسر را از زندگی

بیرون محافظت کند. شاه می‌خواست مطمئن باشد که پسرش هرگز خواسته یا نیازی نداشته باشند. او مصمم بود که حضرت بودا باید فقط ثروت و شادی را بشناسند. البته قرار نبود چنین شود.

در سن بیست و نه سالگی، حضرت بودا خواستند عمارت سلطنتی را ترک کنند و از بیلاقات دیدار کنند. می‌بینید که گرچه پدر آن حضرت سعی کرده بود جهان را از ایشان پنهان کند، اما ایشان می‌دانستند که زندگی بیش از اشیای مادی است. پس روزی با آرابه‌ران خود، چانا، به راه افتادند. حضرت بودا عمیقاً تحت تأثیر آنچه دیدند قرار گرفتند. ایشان به آسایش و شادی عادت داشتند. حالا بیماری و مرگ را مشاهده می‌کردند. مردم کار می‌کردند و زیر یوغ نکبت زحمت می‌کشیدند. ایشان رو به چانا کردند و معنای آنچه را دیده بودند پرسیدند. او پاسخ داد: "سرورم، زندگی شاد شما زندگی غیر معمولی است." او توضیح داد سهم معمولی انسان‌ها بیماری و سن بالا و مرگ است. این چنین بود که حضرت بودا از درد و رنج و ظلم و ستم آگاه شدند، و تصمیم گرفتند زندگی شاهزادگی خود را رها کنند و خود را وقف تخفیف دادن رنجی که در جهان وجود داشت نمایند. در تاریکی شب قصر را ترک گفتند و پس از تعویض ردهای ثروت‌مندانه خود با لباس ساده یک راهب، در جستجوی مطلوب خود به راه افتادند.

حضرت بودا شش سال بعد را به دعا و مناجات و تأمل گذراندند و زندگی ساده‌ای، آزاد از چیزهای زمینی، داشتند. ایشان خانه‌ای نداشتند و غذای کمی که مردم به ایشان تعارف می‌کردند می‌خوردند. شاید بدانید که در آن زمان در هند، کسانی که انتخاب کردند یک مسیر روحانی را دنبال کنند، اغلب همه آنچه داشتند ترک می‌کردند و روزهای خود را در سکوت به تعمق می‌گذراندند، در حالی که دیگران غذای روزانه را به آنها می‌دادند. حضرت بودا با غذای اندکی که از این راه دریافت می‌کردند، زندگی می‌کردند. سرانجام، ایشان نزد یکی از معلمان بزرگ روحانی زمان خود و سپس نزد دیگری به تحصیل پرداختند. بنیش روحانی خود ایشان چنان عمیق بود که هر یک امید داشت حضرت بودا پس از او جانشینش خواهند بود. اما ایشان علاقه‌ای به این کار نداشتند، زیرا دوران جستجوی‌شان به پایان نرسیده بود. ایشان هنوز راهی برای غلبه بر سن بالا، بیماری و مرگ نیافته بودند و راه خود را ادامه دادند.

سرانجام به حاشیه جنگل بزرگی رفتند و وارد آن شدند و زندگی را در انزوای مطلق گذراندند. ایشان ساعات طولانی را صرف تأمل در سکوت جنگل‌های اطراف خودشان کردند و خود را به کم راضی داشتند. غذا برای ایشان اهمیت خود را از دست داد. گفته شده زمانی روزانه با یک دانه برنج زندگی می‌کردند. دیگر پیکر ایشان از گرسنگی ضعیف شده بود و ذهن ایشان شروع به از دست دادن تمرکز قوای خود کرد. ایشان هر شیء زمینی، حتی غذا و نوشیدنی، را ترک کرده بودند، اما هنوز دانشی که آن قدر در طلبش بودند نیافته بودند. با این حال به

یقین می‌دانستند که چنان ترک نفسی راه رسیدن به حقیقت روحانی نبود، آخر چطور ممکن بود ذهنی که آن-چنان از گرسنگی ضعیف شده بود که نمی‌توانست فکر کند به دانش دست یابد. کاسه‌ای پوره برنج شیرین که زن مهربانی به نام سوجاتا از خود به جا گذاشت، به ایشان کمک کرد تا قدرت خود را بازیابند.

حضرت بودا آن‌گاه برخاستند و پای درختی نشستند. زیرا این درخت بود که خداوند دانش همه چیز را بر ایشان ظاهر کرد. مجموعه تعالیم تازه و شگفت‌انگیزی بر قلب و ذهن ایشان جاری شد. دوره شش ساله جستجوی ایشان به پایان رسیده بود. از آن زمان به بعد بود که ایشان به بودا شناخته شدند که به معنای "بیداری یافته" یا "روشن-گری یافته" است.

در آن زمان حضرت بودا سی و پنج ساله بودند و در ایالت بهار در هند امروزی حضور داشتند و از آن درخت اکنون به "درخت بودی" یاد می‌شود. ایشان حدود چهل و نه روز در جنگل به تأمل ادامه دادند و سپس برای تعلیم و تبلیغ پیامی که دریافت کرده بودند، عازم شدند. ایشان وقتی نزدیک شهر بنارس شدند، به پنج راهب رسیدند که ریاضت و ترک نفس شدید پیشه کرده بودند و باور داشتند که این راه آنها را به حقیقت روحانی رهنمون خواهد شد. راهبان نخست وقتی حضرت بودا را در دوردست دیدند، فکر کردند ایشان به زندگی در وفور نعمت تن داده و زندگی وارستگی خود را رها کرده‌اند. بنابراین تصمیم گرفتند در عین این که می‌پذیرند ایشان در میان آنها بنشینند، اما به نشان بی‌احترامی، به استقبال ایشان نروند. اما وقتی حضرت بودا به آنها نزدیک شدند، آنها احساس کردند جذب حضور مقدس ایشان شده‌اند و سرشار از آرزو و طلب خدمت به آن حضرت هستند. آنها جایگاهی برای نشستن ایشان آماده کردند و آب، یک حوله و چهارپایه آوردند تا پاهای شان را بشویند. سپس ایشان بشارت روز جدید الهی را به آنها اعلام فرمودند. آنها به محض شنیدن پیام ایشان، حقیقت آن را پذیرفتند. آنها از جمله اولین کسانی بودند که مقام حضرت بودا را به عنوان یک مظهر ظهور الهی شناختند و از تعالیم ایشان پیروی کردند.

حضرت بودا با عشق فراوان شروع به اعلان پیام خود به مردم آن ناحیه فرمودند. تعالیم ایشان درک تازه‌ای از زندگی به آنها عطا فرمود و آرامش و سرور را به قلوب شان آورد. دسته‌های بسیار جذب درخشش و شکوه و جلال و زیبایی که در ایشان ظاهر شده بود گشتند. آن حضرت در مزارع می‌نشستند و به افراد بسیاری که خواهان مشورت و اندرز حکیمانه ایشان بودند، تعلیم می‌دادند. ایشان به آنها گفتند که وراى اشیای این جهان که تباہ و نابود می‌شوند - شهوات و خواسته‌های مضر آن - بنگرند و شادی حقیقی را در آنچه همیشگی است بجویند. البته شما درک می‌کنید که حضرت بودا داشتند راه درست غلبه بر ناراحتی را به آنها تعلیم می‌دادند، ناراحتی حاصل از بیماری، سن بالا و مرگ، سه نشان رنج که ایشان چند سال پیش پس از نخستین بار ترک عمارت

سلطنتی با همراه خود، چانا، در جهان دیده بودند. تعالیم آن حضرت توضیح می‌داد که هر انسانی بدبختی و ناراحتی را تجربه می‌کند و تنها وقتی که درک کنیم زندگی حقیقی زندگی روح و نه وجود جسمانی است، می‌توانیم از حکم‌رانی رنج و ناراحتی بر قلب‌های مان جلوگیری کنیم. می‌دانید که حضرت بهاء‌الله امروز همین درس را به ما می‌دهند تا مانند حضرت بودا که به مردم زمان خود کمک کردند، به ما در درک این نکته یاری کنند که هر چه زمینی است، شامل سرور و غم، سرانجام خواهد گذشت. یک زن به نام کیساگوتامی این درس را از خود حضرت بودا یاد گرفت و هنوز بسیاری داستان او را حکایت می‌کنند.

غم بر کیساگوتامی غلبه کرده بود. اولین پسر او بیمار شده و درگذشته بود و او چنان پریشان شده بود که پیوسته در کوچه‌ها پرسه می‌زد و برای بازگرداندن پسرش به زندگی کمک می‌خواست. یک مرد مهربان و دانا او را به دیدار حضرت بودا برد. حضرت بودا به او گفتند که اگر مشتکی دانه خردل برای‌شان بیاورد، به پسر او زندگی دوباره خواهند داد. اما اشاره کردند که دانه‌ها باید از خانه‌ای آورده شود که هرگز از دست دادن فرزند یا پدر و مادر، شوهر یا زن، دوست یا بستگانی را تجربه نکرده باشد. کیساگوتامی سرشار از شادی به راه افتاد تا دانه‌ها را جمع کند. او از خانه‌ای به خانه دیگر رفت و از همه خانواده‌های دهکده آن دانه‌های گرانبها را طلب کرد. اما از هر یک این سخنان را شنید: "آه، ما در اینجا مرگ‌های زیادی دیده‌ایم"، "من پدرم را از دست دادم" یا "من خواهرم را از دست دادم". هیچ خانواده‌ای نبود که مرگ به آنها اصابت نکرده باشد. کیساگوتامی ناراحت و ناامید شد و در کنار جاده نشست و به نورهای شهر نگاه می‌کرد که سوسو می‌زدند و روشن و سپس خاموش می‌شدند. سرانجام، تاریکی همه جا را گرفت. وقتی در تاریکی نشست، به سرنوشت افراد انسانی فکر کرد؛ مثل شعله‌ها، انسان‌ها به این جهان می‌آیند و زندگی آنان می‌سوزد و تمام می‌شود. او فهمید که هم زندگی و هم مرگ برای همه معمول هستند. درک این حقیقت آرامش را برای قلب او به ارمغان آورد و او توانست رنج خود را با رضایت بپذیرد.

البته همه مظاهر ظهور الهی درباره زندگی روح تعلیم می‌دهند، اما آنها هم چنین به ما می‌گویند تا زمانی که در این جهان جسمانی هستیم، باید از جسم‌های خود مراقبت کنیم و به نفع کسانی که پیرامونمان هستند کار کنیم. در هندوستان، در زمان ظهور حضرت بودا، برخی افراد فراموش کرده بودند که ما باید هم به رفاه جسمانی و هم به رفاه روحانی خود رسیدگی کنیم. این است که حضرت بودا به مردم زمان خود تعلیم دادند که "مسیر میانه" را بپیمایند. پیمودن این مسیر به معنای اجتناب از دو حالت افراطی بود: یک حالت افراطی گذراندن زندگی در جستجوی لذت‌های مادی، بدون اعتنا به نیازهای روح، و دیگری رد کردن جهان و محروم کردن خود از فواید جهان جسمانی بود. ایشان برای کمک به مردم در درک این اندیشه، از مثال یک نوازنده عود استفاده کردند.

یک نوازنده عود تارهای ساز خود را نه خیلی سفت و نه خیلی شل کوک می‌کند تا بتواند یک صدای موزون ایجاد کند. حضرت بودا توضیح دادند که فرد با آزاد کردن خود از خواسته‌ها و هوس‌های زمینی و تمرین کردن انضباط، می‌تواند به درکی از ماهیت زندگی جسمانی و ترقی روحانی برسد که به او اجازه خواهد داد به آنچه آن حضرت "نیروانا" یا "روشن‌گر" می‌خواندند دست یابد.

حضرت بودا به مدت چهل و پنج سال، در سراسر شمال هند سفر کردند. قدرت دگرگون‌کننده کلمات ایشان افراد بی‌شماری از پادشاه و شاهزاده، تاجر و گدا، و مرد و زن را تحت تأثیر قرار داد. ایشان حدود هشتاد ساله بودند که در کوشیناگار، ایالت امروزی اوتارپرادش، درگذشتند. حضرت بودا، تا آخرین روز زندگی زمینی‌شان، با قوت به تعلیم و تبلیغ ادامه دادند و پس از صعود روح‌شان از این جهان، مریدان‌شان در سراسر کشور سفر کردند تا تعالیم آن حضرت را که در کتاب مقدسی به نام تریپیتاکا، به معنای "سه سبد" ثبت شده، با دیگران در میان گذارند. با گذر زمان، هند و دیگر بخش‌های آسیا بیشتر و بیشتر تحت تأثیر مفهوم ساده اما عمیق "مسیر میانه" قرار گرفتند. تعالیم حضرت بودا به به‌سازی بسیاری جنبه‌های زندگی منجر شد و حضرت بودا به "نور آسیا" معروف شدند.

ز. حقایق

۱. حضرت بودا یک شاهزاده بودند.
۲. پدر حضرت بودا می‌خواست همه غم و نکبت‌های این جهان را از ایشان پنهان کند.
۳. حضرت بودا بیست و نه ساله بودند که در جستجوی پایانی برای رنج، عمارت سلطنتی را ترک کردند.
۴. وقتی حضرت بودا زیر درخت بودی نشستند، دانش همه اشیا از سوی خدا به ایشان رسید.
۵. پنج راهب از جمله اولین افرادی بودند که حقیقت پیام حضرت بودا را پذیرفتند.
۶. حضرت بودا به مردم تعلیم دادند که با خودداری از افراط در اشتغال به لذت‌های جسمانی و ترک کامل تمام خوشی‌های جسمانی، "مسیر میانه" را بیمایند.
۷. تعالیم بودایی در تریپیتاکا ثبت شده‌اند.

ح. نمایش

امروز شاید مایل باشید از دانش‌آموزان بخواهید داستان کیسا گوتامی را بازی کنند که می‌خواست فرزند مرده خود را به زندگی بازگرداند. در آن صورت، بسته به استعدادها و توانایی‌های کودکان کلاس، می‌توانید اگر مناسب باشد از یکی از آنها بخواهید نقش راوی را داشته باشد یا خودتان این نقش را بر عهده بگیرید. راوی سپس می‌تواند دستورات حضرت بودا را به کیسا گوتامی توضیح دهد. در شروع نکات برجسته داستان را به کودکان یادآوری و به آنها کمک کنید درباره اندوهی که قلب کیسا گوتامی را سرشار کرده بود و تغییری که او پس از وقوف بر اصابت مرگ به همه خانه‌ها حاصل کرد فکر کنند.

ط. نقاشی

در این قسمت کلاس، می‌توانید از کودکان بخواهید کیسا گوتامی را در حال رفتن از خانه‌ای به خانه دیگر در کوشش برای جمع‌آوری دانه‌های خردل از خانواده‌هایی که مرگ را نشناخته بودند بکشند.

ی. مرور

به عنوان فعالیت آخر پیش از مناجات‌های پایانی، نصی را که کودکان امروز یاد گرفتند و نص زیر را که در کلاس دوام حفظ کردند، با آنها مرور کنید:

"لَا تُضَيِّعُوا أَوْقَاتِكُمْ بِالْبَطَالَةِ وَالْكَسَالَةِ وَاشْتَغِلُوا بِمَا تَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ وَأَنْفُسُ غَيْرِكُمْ." (مضمون: اوقات

خود را به بطالت و کسالت هدر ندهید و به آنچه خود و دیگران از آن سود می‌برید مشغول شوید).

ک. مناجات‌های پایانی

درس ششم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از اتمام نیایش‌های آغازین، می‌توانید کودکان را در ادامه حفظ کردن مناجاتی که در درس چهارم شروع به یادگیری کردند کمک کنید.

ب. معرفی درس

این درس بر اهمیتی که همه مظاهر ظهور الهی به پرورش یک شخصیت نیک و انجام کردارهای پاک و پسندیده داده‌اند تمرکز خواهد داشت. در این زمینه، کوکان درباره زندگی حضرت زرتشت یاد خواهند گرفت که تعالیم شان در میان مردم ایران منتشر شد و به تلطیف شخصیت انسانی و دگرگونی اجتماع پرداخت. پیشنهاد می‌شود در معرفی درس به کودکان، از اندیشه‌های پارآگراف زیر استفاده کنید.

همه مظاهر ظهور الهی درباره اهمیت کردارهای نیک و یک شخصیت شایسته سخن می‌گویند. تعالیم آنها معیار سلوک انسانی را برپا می‌دارند و هم زندگی درونی فرد و هم زندگی برونی گروه‌ها و ملل را دگرگون می‌سازند. آنها از مردم می‌خواهند آنچه را که نیک است انتخاب و مطابق آن عمل کنند. کردارهای نیک که یک شخصیت منزه مؤید و پشتوانه آن است، قدرت زیادی اعمال می‌کنند و می‌توانند این جهان را به بهشتی آسمانی تغییر دهند. برای انجام هر چیز در این جهان، قدرت لازم است. به صخره‌ای بزرگ فکر کنید. یک فرد برای حمل آن از مکانی به مکان دیگر، باید میزان معینی انرژی صرف کند و قدرت لازم برای حرکت دادن صخره را اعمال کند. اما تغییراتی که باید در این جهان انجام شوند، تنها جسمانی نیستند؛ ما باید در دانش و درک، در عشق و عدالت پیشرفت کنیم و بنابراین باید به انواع دیگر قدرت‌ها تکیه کنیم که ریشه در عالم مادی ندارند. ما باید از نظر روحانی تواندهی شویم.

حضرت زرتشت مظهر ظهور الهی بودند که حدود سه هزار سال پیش، مجموعه‌ای از تعالیم الهی تازه را به سرزمینی آوردند که جنگ در آن تفرقه ایجاد کرده بود و به رنج افتاده بود و معیارهای سلوک شرافت‌مندانه و نیک گم شده بود. آن حضرت از مردم خواستند پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک داشته باشند و به تلطیف شخصیت انسانی و آوردن صلح و رفاه به آن سرزمین پرداختند. افراد و اجتماع، هر دو دگرگون شدند.

ج. پرسش‌ها

۱. مظاهر ظهور الهی از مردم می‌خواهند چه نوع سلوکی را برگزینند؟
۲. از طریق چه قدرتی این جهان را می‌توان به بهشتی آسمانی تغییر داد؟
۳. آیا می‌توانید مثال‌هایی از کردارهای نیک بزنید؟ برخی از نشانه‌های شخصیت منزه چیست؟
۴. اگر به انتخاب خود از قدرت کردارهای نیک که شخصیتی منزه مؤید و پشتیبان آن است استفاده نکنیم، آیا می‌توانیم همه تغییراتی را که برای ساختن ملکوت خدا بر زمین نیاز داریم، به وجود آوریم؟

۵. حضرت زرتشت چه کسی بودند؟

۶. تأثیر تعلیم حضرت زرتشت درباره اهمیت پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک چه بود؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر که امروز کودکان حفظ خواهند کرد، حضرت بهاءالله به ما می‌فرماید که نورانیت یک شخصیت خوب از نور خورشید پر قدرت تر است.

” طراز سوم فی الخلق انه احسن طراز للخلق من لدی الحق زین الله به هیاکل اولیائه لعمری نوره یفوق نور الشمس و اشراقها.“^{۵۶} (مضمون: طراز سوم در باب خلق و خو، به راستی که او بهترین زینت از جانب خدا برای مردم است. خدا پیکرهای دوستان خود را به آن زینت داد. قسم به جانم نور او بر نور خورشید و اشراق آن پیشی می‌گیرد و برتری می‌یابد).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

حکایت تاریخی امروز بر زندگی حضرت زرتشت تمرکز دارد. وقتی رویدادهای مربوط به زندگی ایشان را برای کودکان روایت می‌کنید، باید تأکید کنید که چگونه تعالیم آن حضرت به دگرگون‌سازی شخصیت مردم کمک کرد و سرزمینی دچار تفرقه را از تاریکی جنگ و رنج نجات داد. در این مورد، به ویژه در برخورد حضرت زرتشت با پادشاه، باید اشاره کنید که مفهوم اراده و اختیار در این روایت نقش محوری دارد و کودکان باید حداقل تا حدی درک کنند که خدا به هر فرد میان خوب و بد اجازه انتخاب می‌دهد.

حضرت زرتشت حدود سه هزار سال پیش در بخش شمال غرب سرزمین ایران متولد شدند. در آن زمان مردم ایران، مانند مردمی که حضرت ابراهیم و حضرت کریشنا در میان‌شان ظاهر شدند، عناصر طبیعت، مثل زمین، خورشید و آتش را می‌پرستیدند. شما به یاد دارید که هزاران سال پیش، بشر هنوز یگانگی خدا را یاد می‌گرفت و مردم گاه در زندگی خود چنان تحت تأثیر هیبت قدرت‌های طبیعی بودند که برای مثال خورشید، ماه و ستارگان را خدایان خود می‌پنداشتند. آنها به سوی این عناصر دعا و مناجات می‌کردند و سعی داشتند آنها را خشنود سازند به این امید که لطف آنها را جلب کنند و از حفاظت آنها برخوردار شوند. در آن زمان‌ها، مردم ایران در روستاهایی زندگی می‌کردند که هر یک شاه خود را داشت. این روستاهای کوچک پیوسته با هم دیگر در جنگ بودند و

گروه‌های مهاجم در سرزمین پرسه می‌زدند، به خانه‌ها یورش می‌بردند، خانواده‌ها را می‌کشتند و هر چه می‌توانستند می‌زدیدند. خشونت همه جا را فراگرفته بود.

خانواده حضرت زرتشت بخشی از یک گروه زارع بودند که در نزدیکی رودی در قلمرو کوچک میدیا زندگی می‌کردند. آنها از گله‌ها و اسب‌ها مراقبت می‌کردند و محصولات می‌کاشتند. پدر ایشان از دودمانی اصیل بودند و گفته می‌شود فرشتگان هنگام بارداری مادرشان با او ملاقات کرده‌اند. بنا به روایات، وقتی حضرت زرتشت متولد شدند، ستاره تازه‌ای در آسمان ظاهر و همه اطراف روشن شد گویی در حلقه‌ای از آتش محاط شده باشد. به نظر می‌رسید جهان آفرینش سرشار از شادی است و گفته می‌شود که نوزاد خندیده بود.

در باره اوایل زندگی حضرت زرتشت چیز زیادی معلوم نیست، اما پنداشته می‌شود که ایشان از سن پایین آموزش دیده بودند تا یک فرد روحانی شوند. روحانیان در آن روزها به خدایان بسیاری که به تصور مردم کنترل جهان را در دست داشتند، پیشکش‌هایی می‌کردند. آنها آداب و رسوم را به جا می‌آوردند که همه باور داشتند برای شاد کردن این خدایان دروغین مورد نیازند. اما زمانی که حضرت زرتشت حدود دوازده ساله شدند، آزادانه شروع به زیر سؤال بردن باورهای مردم پیرامون خود کردند و در مذاکرات با بزرگسالان شرکت می‌کردند و طبعی گفتگوها حکمت و درک خارق‌العاده‌ای از خودنشان می‌دادند. به نظر می‌رسد ایشان به عنوان یک فرد جوان شروع به ارتباط با خدا کرده بودند و قلب و ذهن‌شان سرشار از صفات الهی، مانند دانش و قدرت، حقیقت و نور بود.

حضرت زرتشت احتمالاً آموزش خود را در حدود سن پانزده سالگی به پایان بردند و سپس به جستجوی حقیقت رفتند. ایشان روانه شدند و خشونت قلمروهای در جنگ و بی‌عدالتی‌هایی را که جوامع صالح‌آمیز از آن رنج می‌بردند، مشاهده کردند. حضرت زرتشت می‌خواستند عدالت، نظم و آرامش برقرار کنند و به مردم کمک کنند زندگی خوبی داشته باشند. در سن بیست سالگی، خداوند حضرت زرتشت را به مکانی آرام و منزوی در کوهستان‌ها رهنمون شد که در آنجا ایشان دعا و مناجات خواندند و تأمل کردند و خود را وقف پالایش روحانی کردند.

بر اساس روایات، حضرت زرتشت سی ساله بودند که وحی الهی را دریافت کردند. در سواحل رود ارس، یک وجود درخشان بزرگ را دیدند، فرشته مقرب نیک‌پنداری که روح آن حضرت را به حضور پنج فرشته مقرب دیگر و سپس به محضر خدا هدایت کرد. تعالیمی که از ایشان خواسته شد در میان مردم منتشر کنند، برایشان وحی شد و ایشان به وضوح دیدند که چطور آینده از آئین جدیدی که ایشان تأسیس خواهند فرمود روشن خواهد شد. گفته می‌شود در شش موقعیت دیگر رؤیاهایی وحی‌گونه داشتند که در آنها تمام رسالت‌شان برایشان معلوم شد.

حضرت زرتشت سپس عزم تبلیغ پیام خود را فرمودند. مشعلی فروزان که نماد نور الهی بود در یک دست داشتند و در دیگری عصایی از چوب درخت سرو داشتند که نماد تقدس خدا و قدرت و رفاهی بود که تعالیمشان ارزانی می‌داشت. ایشان تعلیم دادند که هر فرد آفریدهٔ خدای یگانه است و بنابراین با هر فرد انسانی باید با دقت و مهربانی برخورد کرد. ایشان توضیح دادند که همه باید بین خیر و شر انتخاب کنند. انتخاب خیر سه معنا داشت: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. شخصیت نیک و اعمال شایسته، مانند پرتوهای نور که تاریکی را می‌رانند، بر شر غلبه خواهد کرد و صالح و رفاه را ممکن خواهد ساخت.

حضرت زرتشت پیام الهی را با شور و شوق تعلیم دادند، اما هیچ کس گوش نداد. ایشان را رد کردند و به تمسخر گرفتند. رؤسای مذهبی و شاهان، مردم عادی و اعضای خانوادهٔ خودشان، همه از گوش دادن به کلام ایشان سر باز زدند. سرانجام پس از ده سال، پسرعموی حضرت زرتشت حقیقت پیام آن حضرت را پذیرفت. او اولین پیرو آئین جدید شد و حضرت زرتشت را در سفرهایشان همراهی کرد و به ایشان در اعلان تعالیم الهی کمک کرد.

سپس حضرت زرتشت به بارگاه یکی از شاهان ایران، ویشتاسپ، رفتند که گرچه مرد خوبی بود، اما به رؤسای مذهبی قلمرو خود اجازه داده بود خیلی قدرت مند شوند. آنها از فکر این که پادشاه حتی لحظه‌ای به حضرت زرتشت گوش دهد، عصبانی بودند. البته آنها واقعاً نگران بودند که اگر شاه حقیقت پیام حضرت زرتشت را بپذیرد، نیازی به آداب و رسوم آنها نخواهد بود و آنها قدرت خود را از دست خواهند داد. این داستان روایت می‌شود که حضرت زرتشت با کرامت، در حالی که ردای سفید درخشانی بر تن و مشعلی به عنوان نماد عشق گرم و پالوده‌کنندهٔ الهی بردست داشتند، به بارگاه سلطنتی وارد شدند. پادشاه بر تخت نشسته بود و همسرش ملکه و شاهزاده‌های قلمروی پادشاهی در کنارش نشسته بودند. بارگاه سرشار از نگهبانان، رؤسای مذهبی و دیگر اتباع بود. حضرت زرتشت به ویشتاسپ فرمودند که از گوش‌های خودش، چشمان خودش و ذهن خودش استفاده کند تا بفهمد که خدا به همه توانمندی داده تا صحیح را از غلط بشناسند و انتخاب کنند که کار خوب انجام دهند. ایشان توضیح دادند که ویشتاسپ با اطاعت از تعالیم الهی می‌تواند رفاه را به قلمرو خود بیاورد.

وقتی حضرت زرتشت پیام خود را به شاه رساندند، مردان دانا و رؤسای مذهبی بارگاه از ایشان سؤال کردند. سی و سه سؤال برای ایشان مطرح شد و ایشان با فصاحت بسیار پاسخ دادند. گفته می‌شود که همه چیز در بارگاه تحت تأثیر کلمات حضرت زرتشت قرار گرفته و با عشق الهی به هیجان آمده بود. به نظر دیوارها به ارتعاش درآمده بودند، حیوانات شادمانه به اطراف حرکت می‌کردند و حتی حرکات شعله‌ها در آتش‌دان‌ها به نظر زنده‌تر از همیشه بود. قلب‌های مردم نیز تحت تأثیر قرار گرفت و سرشار از عشق و سرور شد. ویشتاسپ نیز عمیقاً تحت تأثیر کلمات حضرت زرتشت قرار گرفت و از ایشان خواست روز بعد بازگردند و روز بعد نیز این تقاضا را تکرار

کرد. حضرت زرتشت هم‌چنان دانش و حکمت خود را نشان می‌دادند و رؤسای مذهبی حسودتر و حسودتر می‌شدند. بنابراین علیه آن حضرت دسیسه‌چینی کردند. آنها به اتاق ایشان رفتند و آن را پر از استخوان، ناخن، مو، سر و دم گربه و سگ - اشیای جادوگری - کردند. وقتی ویشناسپ شنید که چه چیزهایی یافت شده، حضرت زرتشت را به جادوگری متهم ساخت و به تلقین رؤسای مذهبی اش، دستور داد که آن حضرت در یک سیاه‌چال زیرزمینی به بند کشیده شوند و آنجا رها شوند تا بمیرند. دسیسه‌های رؤسای مذهبی به نظر موفقیت آمیز می‌آمد.

حضرت زرتشت به مدت دو سال در زندان تاریک ماندند تا روزی به نزد پادشاه احضار شدند. گران‌بهارترین اسب ویشناسپ، نمادی از شکوه و رفاه او، بیمار شده بود. هر یک از پاهای او به نوعی گرفته و منقبض شده بود؛ نمی‌توانست حرکت کند. حضرت زرتشت به شاه فرمودند که می‌توانند اسب را درمان کنند و پاها را یکی پس از دیگری معالجه کردند. آن حضرت با این کار از شاه خواستند که قدرت یگانه خدای حقیقی را به رسمیت شناسد و از آئین آن حضرت دفاع کند. قلب شاه برانگیخته شد و در آن لحظه در رؤیایی الهام‌گونه دید که در حضور فرشتگان مقرب الهی محاط در نور است. او قدرت خدای توانا را احساس کرد، از تخت خود دور شد تا پیش پای حضرت زرتشت زانو بزند و خود را وقف خدمت به خدا نماید. البته شما می‌دانید که در واقع تمام سرزمین به رنج افتاده بود و ویشناسپ دیده بود که تنها تعالیم الهی می‌تواند ناخوشی‌های آن را تسکین دهد.

این که ویشناسپ تعالیم حضرت زرتشت را پذیرفت، به افراد بسیار دیگری کمک کرد که حقیقت پیام آن حضرت را ببینند. به زودی ملکه و شاهزاده و نیز خانواده، بستگان و دوستان حضرت زرتشت از پیروان ایشان شدند. طولی نکشید که آئین حضرت زرتشت در سراسر ناحیه میدیا و همه ایران منتشر شد. هنگام پایان زندگی حضرت زرتشت برای این عرصه زمینی، نام ایشان تا فراسوی مرزهای وطن‌شان، از شرق تا هند و از غرب تا یونان مورد احترام بود. آن حضرت هفتاد و دو ساله بودند که روح‌شان به عوالم بالا صعود فرمود.

گفتارها و کردارهای حضرت زرتشت در یک کتاب مقدس به نام اوستا (دانش) ضبط شده است. با گذر زمان، وقتی مردم شروع به زندگی بر اساس هدایات آن حضرت کردند و سعی داشتند "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" را که هسته تعالیم حضرت زرتشت را تشکیل می‌دهد در عمل مجسم سازند، شخصیت آنها کاملاً دگرگون شد. آنها شریف و مهربان، مؤدب و مهمان‌نواز شدند. وعده رفاه به تحقق پیوست و قلمروهای پادشاهی ایران سرانجام با هم متحد شدند و یک امپراتوری قوی تشکیل دادند که به داشتن معیارهای رفتار والای خود معروف بود.

ز. حقایق

۱. حضرت زرتشت حدود سه هزار سال پیش در ایران متولد شدند.
۲. حضرت زرتشت در سن بیست سالگی به مکانی منزوی در کوه‌ها رفتند، در آنجا دعا و مناجات می‌خواندند و تأمل می‌کردند و خود را وقف پالایش روحانی می‌فرمودند.
۳. حضرت زرتشت سی سال داشتند که وحی الهی را دریافت کردند.
۴. گفتار و کردار حضرت زرتشت در یک کتاب مقدس به نام اوستا، به معنای دانش، ضبط شده است.
۵. شاه ویشتاسپ تعالیم حضرت زرتشت را پذیرفت و به بسیاری دیگر کمک کرد که حقیقت پیام آن حضرت را دریابند.
۶. تعالیم حضرت زرتشت سبب دگرگونی شخصیت مردم ایران، و نیز تمام اجتماع، شد.
۷. یک تعالیم محوری حضرت زرتشت در عبارت "پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک" خلاصه شده است.

ح. نمایش

امروز می‌توانید به کودکان کمک کنید تا داستان دیدار حضرت زرتشت از بارگاه ویشتاسپ را که با پذیرش پیام حضرت زرتشت توسط شاه به پایان می‌رسد بازی کنند. پیشنهاد می‌شود که شما به عنوان راوی رویدادها عمل کنید تا اطمینان حاصل شود که هیچ کس سهواً نقش خود مظهر ظهور را در این نمایش تاریخی نسبتاً مفصل بازی نخواهد کرد. پس کودکان می‌توانند نقش‌های ویشتاسپ، رؤسای مذهبی دسیسه‌کار و درباریان شاد را بازی کنند. وقتی نقش‌ها تعیین شد، می‌توانید با مطرح کردن پرسش‌های متنوع، به کودکان کمک کنید تا نمایش را بپروند، برای مثال: درباریان چگونه شادی قلبی خود را ابراز می‌کنند؟ ویشتاسپ چگونه به گفتار حضرت زرتشت واکنش نشان می‌دهد؟ او برای نشان دادن اشتیاق خود به بیشتر شنیدن از چه عبارات و اشاراتی استفاده می‌کند؟ در ابتدای ورود حضرت زرتشت، رؤسای مذهبی چگونه عمل می‌کنند؟ واکنش آنها چطور تغییر می‌کند؟ هنگام دسیسه کردن برای تبعید آن حضرت از بارگاه، چه ممکن است به یکدیگر بگویند؟

ط. نقاشی

می‌توانید از کودکان بخواهید درختی بکشند که میوه می‌دهد و با این کار به آنها یادآوری کنید که مظاهر ظهور الهی می‌آیند تا به ما کمک کنند کردارهای پسندیده و شخصیت شایسته به بار آوریم. با این حال می‌توانید برای آن که در ذهن آنها بر قدرت چنین اعمالی در دگرگون کردن جهان تأکید شود، گزینه‌های دیگری بیندیشید.

ی. مرور

می‌توانید پس از مرور نصی که امروز کودکان یاد گرفتند، نص زیر را که در کلاس دوم یاد گرفتند با آنها مرور کنید.

”اعظم نیاز نوع انسان تعاون و تعاضد است.“^{۵۷} (ترجمه)

ک. مناجات‌های پایانی

درس هفتم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

می‌توانید کلاس را به روش معمول آغاز کنید و سپس به کودکان کمک کنید تا حفظ کردن مناجاتی که طی چند درس گذشته روی آن کار می‌کردند به پایان برند.

ب. معرفی درس

هدف این درس کمک به کودکان در درک این نکته است که همه مظاهر ظهور الهی پیام یگانه عشق الهی را به جهان آوردند. در این بستر، آنها درباره زندگی و تعالیم حضرت مسیح، یک مظهر ظهور الهی که پیام عشق و دوستی‌اش سرانجام در سراسر جهان منتشر شد، یاد خواهند گرفت. می‌توانید از اندیشه‌های زیر در معرفی مطلب درس امروز استفاده کنید:

هر مظهر ظهور الهی از مردم می‌خواهد هم‌دیگر را دوست بدانند. مظاهر ظهور الهی با زیبایی تعالیم‌شان و الگوی زندگی خود، پیوندهای عشق و دوستی را بین مردم برقرار می‌سازند. عشق یک صفت الهی است و خدا از سر عشقی که به ما دارد مظاهر ظهورش را به سوی ما می‌فرستد. آنها همه برای ما توضیح می‌دهند که افراد انسانی به شکل و صورت خدا که عاشق و رحیم است آفریده شده‌اند. این چنین است که ما باید بکوشیم هم‌دیگر را

دوست بداریم و به هم دیگر رحمت نشان دهیم. عشق یکی از قدرت‌مندترین نیروهای موجود است. می‌تواند قلب سردی را به قلبی سرشار از سرور و شادی تغییر دهد. می‌تواند مردم و کلّ ملت‌ها را به صلح و رفاه رساند و متحد سازد. و برای عشق حدّی نیست. عشق نامحدود است. و از طریق تعالیم مظاهر ظهور الهی ما یاد می‌گیریم قدرت نامحدود عشق را در برخوردارمان با هم‌دیگر و کردارهای خوبی که در برخورد با هم‌نوعان خودمان انجام می‌دهیم ابراز کنیم تا جهان را دگرگون سازیم.

عیسی مسیح یکی از مظاهر ظهور الهی بودند که حدود دو هزار سال پیش ظاهر شدند. ایشان به مردم تعلیم دادند که همه حتّی دشمنان خود را همان‌طور که دوستان‌شان را دوست می‌دارند، دوست بدارند. تمام وجود آن حضرت تجلّی عشق بود و ایشان راضی بودند هر مشقّتی، حتّی ظالمانه‌ترین مرگ، را تحمّل کنند تا بتوانند پیام زندگی‌بخش خدا را اعلان کنند، پیامی که میان مردم و ملل بسیاری منتشر شد و آنها را با دوستی و محبّت متحد ساخت.

ج. پرسش‌ها

۱. یکی از قدرت‌مندترین نیروهای موجود چیست؟
۲. چه نیرویی می‌تواند قلبی سرد را به قلبی سرشار از سرور و شادی تغییر دهد؟
۳. چه نیرویی می‌تواند مردم و تمام ملل را به صلح و رفاه رساند و متحد سازد؟
۴. آیا حدّی برای قدرت عشق وجود دارد؟
۵. ما از طریق تعالیم چه کسانی یاد می‌گیریم از قدرت نامحدود عشق بهره ببریم؟
۶. حضرت عیسی مسیح چه کسی بودند؟
۷. چرا حضرت مسیح راضی بودند هر مشقّتی و حتّی مرگ را تحمّل کنند؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت بهاء‌الله به ما یادآوری می‌فرمایند که هدف حقیقی دین برقرار ساختن عشق در جهان است. یادگیری این نصّ کمک می‌کند یگانگی اساسی همهٔ ادیان بزرگ جهان در اذهان کودکان تثبیت شود.

”دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است.“^{۵۸}

۵. سرودها

و. وقایع تاریخی

امروز روایت مختصری از زندگی حضرت عیسی مسیح برای کودکان حکایت خواهید کرد. به هر روشی که تصمیم بگیرید وقایع مرتبط با زندگی آن حضرت را روایت کنید، مهم است که کودکان بفهمند آن حضرت به خاطر عشق خود به بشر رنج را داوطلبانه پذیرفتند. مانند وقایع تاریخی پیشین، این روایت نیز به زبانی نوشته شده که برای معلم قابل فهم است و ممکن است لازم باشد آن را به سطحی که برای دانش آموزان کلاس تان مناسب است ساده کنید.

حضرت عیسی مسیح کمی بیش از دو هزار سال پیش در شهری به نام بیت اللحم، در ناحیه‌ای که امروز به عنوان سرزمین مقدس می‌شناسیم، متولد شدند. به یاد دارید که حضرت موسی مردم یهود را پس از مدت‌ها بردگی در مصر به این سرزمین رهنمون شده بودند. تعالیم حضرت موسی آنها را از بردگی رهانید و به عالی‌ترین سطوح تمدن رسانید. اما حالا چند صد سال گذشته بود و پیروان آن حضرت بار دیگر از مصیبت‌ها به ستوه آمده بودند، آنها مجبور شده بودند نیازهای ملل دیگر را که به خدای یگانه اعتقاد نداشتند و از تعالیم او پیروی نمی‌کردند برآورده سازند.

داستان‌های بسیاری مرتبط با اوایل زندگی حضرت مسیح وجود دارد. پیش از تولد آن حضرت، مادرشان، مریم، از مقام ویژه آن حضرت آگاه شده بود. روزی رؤیای الهام‌گونه‌ای از فرشته‌ای دید که ابتدا قلب او را از ترس لبریز ساخت. اما فرشته او را مخاطب ساخت و گفت: "ای مریم، نترس. زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است." او به ایشان گفت "پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد." فرشته گفت: "او مردی بزرگ خواهد بود و پسر [خداوند] اعلی نامیده خواهد شد."

در شبی که حضرت مسیح متولد شدند، والدین‌شان از خانه‌شان در ناصره به بیت اللحم سفر می‌کردند. آنها باید مانند همه یهودیان آن ناحیه، به تقاضای رومیان قدرت‌مند به شهر خودشان بازمی‌گشتند. رومی‌ها در آن زمان آن سرزمین را تحت کنترل داشتند و از مردم پول، کار و منابع می‌خواستند. هر فرد باید یکی یکی در شهر خودش شمرده می‌شد تا رومی‌ها می‌فهمیدند که از هر یک چقدر پول بگیرند. حالا والدین حضرت مسیح پس از یک سفر طولانی، به تازگی به بیت اللحم رسیده بودند و در کاروان‌سرای توقف کردند تا شب را بگذرانند. اما کاروان-سرا پر بود، بنابراین باید در طویله‌ای با حیوانات می‌مانند. وقتی پسر نوزادشان به دنیا آمدند، جز یک جعبه چوبی ساده که از یونجه پر شده بود، جایی نداشتند تا کودک گرمی را آنجا قرار دهند.

کمی پس از تولد حضرت مسیح، سه مرد دانا از مکانی دوردست در شرق توجه کردند که ستاره تازه‌ای در آسمان ظاهر شده است. آنها که این را نشانه‌ای از ظهور یک وجود خاص تلقی نمودند، ستاره را دنبال کردند. ستاره آنها را به بیت‌الحم کشاند، به کودکی که در طویله متولد شده بودند. آنها در حالی که به حالت ستایش زانو زده بودند، هدایایی مقابل ایشان گذاشتند.

حضرت مسیح از کودکی نشانه‌های بزرگی از خود را نشان می‌دادند و همه از دانش و حکمت ایشان شگفت‌زده می‌شدند. روزی وقتی هنوز پسر جوانی بودند، با والدین خود به شهر اورشلیم سفر کردند تا یک روز مقدس یهودی را جشن بگیرند. وقتی والدین ایشان آماده بازگشت به خانه بودند، نتوانستند ایشان را بیابند. آنها سه روز جستجو کردند تا سرانجام آن حضرت را در معبد یافتند، در حالی که با بزرگان یهود به گفتگو نشسته بودند و به پرسش‌هایشان پاسخ می‌دادند. همه کسانی که سخنان ایشان را می‌شنیدند، از پاسخ‌های ایشان و عمق درک‌شان متحیر بودند.

حتماً تعجب نخواهید کرد که بدانید در حوالی آن زمان، مردم بسیاری به سوی خدا دعا و مناجات می‌کردند که مظهر ظهور تازه‌ای برای کمک به آنها بفرستد. آنها می‌توانستند فساد و پریشانی را در آن سرزمین ببینند و نیاز به هدایت الهی را عمیقاً در قلب‌هایشان احساس می‌کردند. از جمله آنها یحیی تعمیددهنده بود. او در آماده کردن راه برای آمدن حضرت مسیح کمک کرد. از مردم خواست زندگی درونی و برونی خود را از چیزهایی که آنها را از خدا دور می‌دارد، پاک کنند. در مراسمی به نام "غسل تعمید"، ایشان به عنوان نمادی از پاک‌سازی آنها را در آب رود اردن فرو می‌برد: درست مانند این که کسی بدن خود را در آب پاک و تمیز می‌کند، باید در تمیز و پاک کردن قلب خود نیز بکوشد.

حالا حضرت مسیح حدوداً سی ساله بودند. البته نیازی به تعمید نداشتند، زیرا جوهر پاک و وارستگی بودند. اما به رود اردن رفتند و به حضرت یحیی اجازه دادند ایشان را غسل تعمید دهند تا به دیگران نشان دهند که چنین عملی در نظر خدا شایسته است. گفته می‌شود وقتی حضرت مسیح از آب خارج شدند، روح الهی را دیدند که برایشان نازل می‌شود، مانند کبوتری که از ملکوت نزول می‌کند. در آن لحظه از رسالتی که خدا به ایشان سپرده بود، آگاه شدند، رسالت نجات مردم آن سرزمین از تاریکی ناامیدی. مجموعه تازه‌ای از تعالیم الهی برایشان نازل شده بود. ایشان جهت آماده کردن خودشان برای کار بزرگ پیش رو، چهل روز و چهل شب را در تنهایی، در صحرا بدون غذا یا نوشیدنی، در الفت با خدا گذراندند. سپس عزم اعلان پیام خود را کردند.

طی سه سال بعد، حضرت مسیح با پای پیاده از مکانی به مکان دیگر، عموماً در اطراف دریای جلیل، سفر کردند و کلمه‌الله را تبلیغ می‌کردند. تعداد زیادی به محضر ایشان جذب می‌شدند. از هر سو برای شنیدن پیام شفا بخش ایشان می‌آمدند. طی آن زمان، آن حضرت شروع به انتخاب کسانی کردند که به عنوان حواریون خود، نزدیک‌ترین و مورد اعتمادترین همراهان‌شان، عمل کنند. ایشان در کل دوازده نفر را برگزیدند که چندین نفر از آنها ماهی‌گیر بودند و در دریای جلیل (دریاچه طبریه) سخت مشغول کار بودند که حضرت مسیح از آنها خواستند به ایشان بپیوندند. یکی از آنها پطرس نام داشت و اولین فردی بود که به مقام حضرت مسیح به عنوان یک مظهر ظهور الهی شهادت داد. شاید بدانید که پطرس به معنای "صخره" است و ایمان پطرس به خدا لغزش‌ناپذیر بود، به سختی یک صخره. یکی دیگر از افرادی که در حوالی آن زمان به حضرت مسیح پیوست، زنی به نام مریم مجدلیه بود. مریم اهل دهکده‌ای در نزدیکی دریای جلیل بود و مانند پطرس مقام حضرت مسیح را شناخت و پیام آن حضرت او را دگرگون ساخت. مریم مجدلیه گرچه یکی از دوازده حواری نبود، اما یکی از وفادارترین پیروان آن حضرت شد.

پیام حضرت مسیح اساساً پیام عشق و محبت بود. مردم در کلمات و اعمال ایشان توانستند مهربانی و حکمت نامحدود خدا را ببینند. ایشان به آنها تعلیم دادند که هم‌دیگر را دوست بدانند، همان‌طور که خدا آنها را دوست دارد، و کسانی را که به ایشان آسیب می‌رسانند ببخشایند، همان‌طور که خدا از آنها درمی‌گذرد. آن حضرت به گروه‌های بسیاری که حول ایشان گرد آمدند اطمینان می‌دادند که خدا همه افراد انسانی را صرف نظر از این که چه کسی هستند یا در گذشته چه کرده‌اند دوست دارد. هزاران نفر از پیشینه‌های متفاوت با قدرت کلمات آن حضرت دگرگون شدند.

بسیاری از مهم‌ترین درس‌هایی که حضرت مسیح به مردم زمان خود تعلیم دادند، به شکل تمثیل بود، داستان‌هایی با معنای خاص درباره ماهیت و هدف زندگی. این داستان‌ها و تعالیم دیگر حضرت مسیح، مانند رویدادهای زندگی‌شان، در انجیل، کتاب مقدس پیروان آن حضرت، ضبط شده است. یکی از این تمثیل‌ها داستان مرد سامری نیک است. ابتدا لازم است بدانید که در آن روزها سامریان و قوم یهود با هم‌دیگر خوب راه نمی‌آمدند. این شرایطی است که در آن حضرت مسیح آن تمثیل را بیان کردند.

روزی یک مرد یهودی از حضرت مسیح درباره نحوه دستیابی به زندگی ابدی سؤال کرد. حضرت مسیح با پرسشی به مرد پاسخ فرمودند: احکام حضرت موسی به مردم چه تعلیمی داد؟ مرد پاسخ داد: "از صمیم قلب، با تمام روح و قوت و ذهن خدا را دوست بدارید" و "همسایه خود را هم‌چون خودتان دوست بدارید." حضرت مسیح تأیید فرمودند که این به واقع مسیری است که آن مرد اگر می‌خواهد زندگی جاودانه داشته باشد باید در

پیروی آن بکوشد. البته شما می‌دانید که منظور حضرت مسیح از "زندگی ابدی" اشاره به زندگی روح است. اما آن مرد هنوز راضی نبود و سؤال کرد: "اما همسایه من کیست؟" حضرت مسیح با یک داستان به این سؤال پاسخ گفتند: زمانی مردی طی سفر از اورشلیم به اریحا، مورد حمله دزد قرار گرفت که او را مورد ضرب و شتم قرار دادند و در یک سوی جاده رهاش کردند تا بمیرد. این مرد از مردم یهود بود. بعداً خاخامی که از آنجا عبور می‌کرد مرد مضروب را دید، اما از خیابان گذشت و با شتاب رفت. سپس مرد دیگری آمد. او نیز پیشینه یهودی داشت و گرچه در معبد به خاخام‌ها کمک می‌کرد، اما او نیز مرد مجروح را نادیده گرفت. سرانجام یک سامری به جاده رسید. این مرد، مانند سامری‌های دیگر، تعلیم دیده بود که از مردم یهود متنفر باشد، درست همان‌طور که مردم یهود یاد گرفتند از سامریان تنفر داشته باشند. اما مرد سامری با دیدن مرد مجروح، فوراً به کمک او رفت. او را به کاروان‌سرای برد که بتواند استراحت کند و خوب شود و به تمام نیازهای رسیدگی کرد. روز بعد باید برای انجام کار می‌رفت، اما با صاحب کاروان‌سرا صحبت کرد و مطمئن شد که همه هزینه‌های مرد مجروح پرداخت شده است. وقتی حضرت مسیح داستان را به پایان رساندند، پرسیدند کدام یک از سه مردی که از کنار مرد مضروب گذشتند، مثل یک همسایه عمل کردند. پاسخ این بود: "کسی که به او کمک کرد." حضرت مسیح فرمودند کسانی که می‌خواهند به زندگی ابدی دست یابند، باید بروند و همین کار را بکنند.

داستان‌های شگفت‌انگیز بسیار دیگری در انجیل وجود دارند که از زندگی حضرت مسیح و تأثیر تعالیم ایشان بر مردم زمان‌شان برای ما می‌گویند. برای مثال، زمانی حین ورود حضرت مسیح و حواریون‌شان به شهری، مرد کوری در کنار جاده آن حضرت را صدا کرد. مرد کور فریاد زد: "بر من رحم کن." وقتی حواریون آن مرد را نزد حضرت مسیح آوردند، آن حضرت به ایشان فرمودند که برو و دوباره ببیند؛ حضرت مسیح فرمودند به خاطر ایمان درمان خواهد شد. فوراً مرد توانست ببیند. البته می‌دانیم که به مظاهر ظهور قدرت انجام هر کاری که خدا بپسندد، داده شده است. اما این داستان بیش از هر چیز به ما می‌گوید مرد از درون کور بود و حضرت مسیح بینش روحانی او را بازگرداندند. آن حضرت به مرد کمک کردند نگاه درون خود را بر خدا بدوزد. در داستان دیگری، حضرت مسیح پنج قرص نان و دو ماهی را به سبدهای پر از نان و ماهی تبدیل فرمودند آن قدر که برای تغذیه جمعیت‌های بزرگی که برای شنیدن سخنان آن حضرت بر تپه گرد آمده بودند، کافی باشد. این بار نیز معنای عمیق‌تر این داستان آن است که حضرت مسیح روزی روحانی را بدون حد برای همه کسانی که آرزوی شنیدنش را داشتند فراهم فرمودند.

در مدت زمان کوتاهی چنان عشق عمیقی متوجه حضرت مسیح شد که برخی مقامات از نفوذ فزاینده ایشان به هراس افتادند. آنها می‌توانستند ببینند که تعداد زیادی از مردم به کلمات آن حضرت گوش می‌دهند و بسیاری

شروع به پیروی از ایشان کرده بودند. نگرانی آنها بیشتر و بیشتر شد. آنها در شگفتی بودند که مقاصد ایشان چیست. حضرت مسیح برای کمک به مردم در درک مقام خود به عنوان یک مظهر ظهور، اغلب به خدا به عنوان پدر خود، قادری که بر تخت خود نشسته، اشاره می‌فرمودند. البته حضرت مسیح هیچ علاقه‌ای به قدرت دنیوی نداشتند، اما با این حال برخی مقامات احساس می‌کردند که تحت تهدید قرار دارند. حضرت مسیح حدود سه سال پس از آغاز رسالت‌شان، به همراه دوازده حواری خود به شهر اورشلیم رسیدند که در آن گروه‌های مردم در انتظارشان بودند و همه امید داشتند عاشقانه برایشان درود فرستند. آنها در ستایش آن حضرت بانگ برآوردند. با این حال حضرت مسیح می‌دانستند که رنج زیادی پیش رو است.

یک شب، وقتی حضرت مسیح با دوازده حواری خود شام میل می‌فرمودند، به آنها گفتند که روز بعد زندگی زمینی حضرت‌شان به پایان خواهد رسید. از آنها خواستند امر انتشار تعالیم آن حضرت را پس از ایشان بر عهده گیرند و قول دادند که همواره با آنها باشند. بعداً در همان شب، با عشق الهی که در روح‌شان شعله کشیده بود، در حالی که چهره را بر زمین گذاشته بودند، با شور دعا و مناجات کردند که اراده الهی به انجام رسد. و حضرت مسیح درست همان طور که پیش‌بینی فرموده بودند، پیش از طلوع صبح، دستگیر و نزد مقامات برده شدند. در آن دوران، رومی‌ها مردمی را که مجرم شناخته می‌شدند به صلیب می‌کشیدند و حضرت مسیح با آن که جرمی مرتکب نشده بودند، به مرگ با صلیب محکوم شدند. ایشان با تاجی از خار که برای تمسخر شکوه و بزرگواری‌شان، بر سرشان گذاشته شده بود، با میخ‌هایی که بر بدن ایشان کوبیده شد، روی صلیبی ثابت شدند و رها شدند تا از دنیا بروند. آن حضرت در آخرین لحظات زندگی خود به خدا دعا فرمودند: "پدر، آنها را ببخشا؛ زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند."

حواریون حضرت مسیح از مرگ ایشان بسیار حیرت‌زده بودند، اما مریم مجدلیه آنها را در دین و ایمان‌شان محکم کرد و به آنها یادآوری کرد که حضرت مسیح اطمینان داده بودند روح‌شان همواره با آنها خواهد بود. حضرت مسیح مانند مظاهر ظهور دیگر، به اراده خود راضی شدند از سر عشق‌شان به بشر رنج بکشند. و در مرگ نیز پیروز بودند. آتش عشق الهی که در قلب‌های حواریون آن حضرت می‌سوخت قابل فرو نشانیدن نبود و آنها عازم جهات مختلف شدند تا تعالیم آن حضرت را با دیگران در میان گذارند. آنها با اعمال بسیار قهرمانانه و فداکارانه، پایه‌های تمدن بزرگی را نهادند و پیام حضرت عیسی که اغلب مسیح یعنی "مسح شده" نامیده می‌شوند، سرانجام در هر گوشه زمین منتشر شد.

ز. حقایق

۱. حضرت عیسی مسیح در بیت اللحم متولد شدند.
۲. یحیی تعمیددهنده مردم را برای آمدن حضرت مسیح آماده کردند.
۳. حضرت مسیح دوازده حواری انتخاب فرمودند.
۴. پطرس یکی از حواریون حضرت مسیح بود.
۵. مریم مجدلیه یکی از وفادارترین پیروان حضرت مسیح بود.
۶. حضرت مسیح بسیاری از درس‌های خود را به شکل تمثیل تعلیم فرمودند.
۷. حضرت مسیح اهمیت عشق و بخشایش را تعلیم دادند.
۸. حضرت مسیح از سر عشق‌شان به بشریت، کشته شدن را پذیرفتند.
۹. پس از درگذشت حضرت مسیح، مریم مجدلیه در تقویت ایمان حواریون کمک کرد و آنها برای انتشار پیام آن حضرت پراکنده شدند.

ح. نمایش

امروز می‌توانید به کودکان کمک کنید که فصل تاریخی مربوط به مرد نیک سامری را به نمایش درآورند. از کودکان بپرسید که آیا بخش‌های اصلی داستان را به یاد دارند و در صورت لزوم جزئیات را به آنها یادآوری کنید. ممکن است بخواهید کلاس را به گروه‌های کوچک‌تر برای مثال چهار یا پنج نفره تقسیم کنید تا داستان را با نقش‌های زیر بازی کنند: مسافری که از او دزدی شد، اولین رهگذر، دومین رهگذر، سامری و صاحب کاروان‌سرا. اگر تعداد کافی کودک در هر گروه نیست، یک نفر می‌تواند بیش از یک نقش را بازی کند. صحنه می‌تواند وقتی شروع شود که از مسافر دزدی شده و او در کنار جاده رها شده تا بمیرد. به کودکان کلاس کمک کنید فکر کنند که چگونه نقش‌های مختلف را بازی خواهند کرد و بر رفتار شایسته سامری تأکید ویژه کنید.

ط. نقاشی

در این بخش از کلاس، می‌توانید از کودکان بخواهید نمونه‌هایی از مردمی را نقاشی کنند که نسبت به یکدیگر اعمال مهربانانه و دوستانه انجام می‌دهند.

ی. مرور

پیشنهاد می‌شود نصی را که امروز کودکان حفظ کردند، با آنها مرور کنید و سپس از آنها بخواهید نص زیر را که در کلاس دوم یاد گرفتند، از حفظ تلاوت کنند.

" يَا أَحِبَّاءَ اللَّهِ لَا تَعْمَلُوا مَا يَتَكَدَّرُ بِهِ صَافِي سَلْسِيلِ الْمَحَبَّةِ وَيَنْقَطِعُ بِهِ عَرْفُ الْمَوَدَّةِ." ^{۹۹} (مضمون: ای دوستان پروردگار، کاری را که با آن سلسیل زلال محبت آلوده و کدر می‌شود و رائحه مودت و دوستی از بین می‌رود، مرتکب نشوید).

ک. مناجات‌های پایانی

درس هشتم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پیشنهاد می‌شود که امروز پس از مناجات‌های شروع، دو مناجاتی که کودکان طی درس‌های پیش به یاد سپرده‌اند، با آنها مرور کنید.

ب. معرفی درس

هدف از این درس کمک به کودکان در درک این است که همه مظاهر ظهور الهی از بشر می‌خواهند در حالت تسلیم به اراده خدا زندگی کنند. آنها به ویژه درباره زندگی حضرت محمد یاد خواهند گرفت که تعالیم‌شان در میان مردم عرب منتشر شد و آنها را به توضیح حضرت عبدالبهاء، "در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیّت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوق" داد. در این زمینه، کودکان باید حسی از قدرت تسلیم به اراده الهی پیدا کنند که یکی از تعالیم اصلی حضرت محمد برای متحد کردن مردم حول یک مرکز و ترویج نمودن نظم و رفاه می‌باشد. اندیشه‌های زیر برای کمک به شما در معرفی این درس به کودکان فراهم شده‌اند.

می دانیم که به خاطر عشق عمیقمان به زیبایی خدا، پیوسته می کوشیم هر چه از ما می خواهد انجام دهیم. تعالیمی که مظاهر ظهور الهی برای بشر می آورند، به ما می گوید که او انجام دادن و یا انجام ندادن چه کارهائی را از ما می خواهد. وقتی اجازه دهیم تعالیم مظاهر ظهور الهی قلبها و ذهنهای ما را سرشار کند، کم کم فقط آنچه او می خواهد می خواهیم، تنها به آنچه او تمایل دارد متمایل می شویم و به آنچه او بدان خشنود می شود خشنود می گردیم. هم چنان که تعداد فزاینده ای از مردم در حالت تسلیم به اراده الهی زندگی کنند و همه بر رضای او تمرکز نمایند، نظم و هماهنگی ایجاد می شود. به سیاره ها فکر کنید، همه با هماهنگی به دور خورشید می گردند. بشریت با تسلیم به اراده الهی، با هماهنگی زندگی می کند و پیشرفت زیادی حاصل می شود - حکومتها عادل خواهند بود، جوامع خوب سازمان دهی می شوند، تحصیلات شکوفا می شود، دانش افزایش می یابد و زیبایی در موسیقی و هنرها نمودار می شود.

حضرت محمد یکی از مظاهر ظهور بودند که خداوند حدود ۱۴۰۰ سال پیش نزد بشر فرستاد. ایشان در میان مردمی در یک ناحیه بیابانی ظاهر شدند، در زمانی که توانمندی و استعداد فراوان آنها در زیر خواسته های خودخواهانه و جهالت پنهان شده بود. ایشان به آنها تعلیم دادند که چنان خواسته هایی را کنار گذارند، به خدا توکل کنند و تسلیم اراده او باشند. آن حضرت آنها را از اعماق قساوت و جنگ و ستیز بیرون آوردند و به آنها نشان دادند چطور در هماهنگی مطابق تعالیم الهی زندگی کنند. همین امر سبب شد که آنها در زندگی منظم و متمدن نمونه شوند.

ج. پرسشها

۱. ما همواره به دنبال رضای چه کسی هستیم؟
۲. چگونه می توانیم مطمئن باشیم که بر اساس رضای الهی عمل می کنیم؟
۳. سیاراتی که به دور خورشید می گردند، چگونه منظم و هماهنگ هستند؟ آیا هیچ وقت با یکدیگر پیکار می کنند؟ آیا سیارات بزرگ تر هیچ وقت می خواهند سیارات کوچک تر را کنترل کنند؟
۴. این که همه بر رضای خدا تمرکز داشته باشند و فرمانهای او را اجرا کنند، چگونه مردم را تغییر می دهد؟ بشر چگونه پیشرفت می کند؟
۵. حضرت محمد چه کسی بودند؟
۶. تعالیم حضرت محمد چه تأثیری بر مردم زمان شان داشت؟

د. حفظ کردن نصوص

کلمات زیر از حضرت بهاء الله به ما یادآوری می‌کند که آنچه حقیقتاً برای بشریت مفید است توکل به خدا، تسلیم شدن خاضعانه در برابر اراده او و پیروی از تعالیم او است:

"أصل كل الخير هو الاعتماد على الله والانقياد لامره والرضا لمرضاته." (مضمون: اصل همه خوبی‌ها اعتماد بر خدا و اطاعت امر او و راضی بودن به رضای اوست).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

امروز حکایتی از زندگی حضرت محمد با کودکان در میان می‌گذارید. در انجام این کار، باید به آنها کمک کنید درک کنند که مردم عرب از طریق تعالیم حضرت محمد، به خاطر یادگیری‌های خود در هنرها و علوم مشهور شدند و شالوده یک تمدن پایدار را گذاشتند. در این زمینه، کودکان باید بفهمند همان طور که حضرت عبدالبهاء در بسیاری مواقع توضیح فرمودند، برهان قطعی رسالت هر مظهر ظهوری تربیت و رشد مردم است.

حضرت محمد حدود ۱۴۰۰ سال پیش در مکه در عربستان متولد شدند، در زمانی که بسیاری از مردم ناحیه از خدا روگردانده بودند و فراموش کرده بودند که چطور در صلح با هم زندگی کنند.

پدر حضرت محمد پیش از تولد آن حضرت و مادرشان زمانی که ایشان فقط شش سال داشتند، از دنیا رفتند. ایشان در بیشتر دوران کودکی و جوانی خود، نزد عموی خود پرورش یافتند. در آن زمان هیچ مدرسه‌ای برای تحصیل رسمی در عربستان وجود نداشت و به حضرت محمد خواندن و نوشتن تعلیم داده نشد، اما ایشان تجارت عموی خود را که بازرگان بود یاد گرفتند. حضرت محمد با گذر زمان، هم‌چنان که در کار به عموی خود کمک می‌کردند، به خاطر کمالات و درستی خود شهرت به دست آوردند. گاهی به ایشان "صدیق" گفته می‌شد، زیرا هرگز دروغ نمی‌گفتند یا "امین" چون هرگز کسی را فریب نمی‌دادند و همیشه به قول خود وفا می‌کردند. زمانی مردی که حضرت محمد با او کار می‌کردند، از ایشان خواست در نقطه خاصی در زمانی معین هم-دیگر را ملاقات کنند. حضرت محمد به آنجا رفتند، اما مرد ملاقاتشان را فراموش کرده بود و نرسید. سه روز بعد، مرد از آن محل می‌گذشت و از دیدن حضرت محمد تعجب کرد. ایشان به مدت سه روز آنجا بودند و منتظر مرد مانده بودند تا به وعده خود عمل کنند. شهرت اصیل آن حضرت سرانجام مورد توجه خدیجه قرار گرفت، زن

بیوه‌ای که تجارت خود را داشت و به پاک‌ی مشهور بود. او شخصیت درست و نیک حضرت محمد را تحسین می‌کرد. حضرت محمد در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج فرمودند و با هم به کار بازرگانی پرداختند.

حضرت محمد از نحوه زندگی مردم مکه عمیقاً ناراحت بودند. هزاران سال پیش، حرم مقدسی برای پرستش خدای یگانه آن طور که حضرت ابراهیم تعلیم فرموده بودند، در مکه ساخته شده بود. اما این مکان مقدس که به کعبه معروف است، مدت‌ها پراز بت بود، حدود ۳۶۰ بت، هر یک با نامی متفاوت و مورد پرستش قبایل مختلف. این قبایل پیوسته در جنگ بودند و وقتی یک قبیله ادعای پیروزی بر دیگری را می‌کرد، زنان و کودکان قبیله شکست خورده به اسارت گرفته می‌شدند و نزد صاحبان بی‌رحم بردگی می‌کردند و بسیار رنج می‌کشیدند. آن ناحیه در عمیق‌ترین ظلم‌ها و ناامیدی فرو رفته بود. حضرت محمد که نمی‌توانستند بی‌خدایی و تنزل زندگی در مکه را تحمل کنند، اغلب به غاری در کوه حرا، درست بیرون شهر، پناه می‌بردند و دعا و مناجات و تأمل می‌کردند. در این غار بود که حضرت محمد در چهل سالگی، از رسالت الهی خود آگاه شدند. ایشان صدای فرشته جبرئیل را پیرامون خود شنیدند که از ایشان می‌خواست به نام پروردگار، خدا، سخن بگویند.

حضرت محمد به خانه بازگشتند و تجربه خود را به خدیجه بیان فرمودند. او اولین فردی شد که مقام آن حضرت را به عنوان مظهر ظهور شناخت و پیام‌شان را پذیرفت: این که تنها یک خدا وجود دارد، خدایی که با مظاهر ظهور پیشین سخن گفته بود؛ این که مردم باید با فروتنی رو به خدا کنند، او را پرستش نمایند، به او توکل و از اراده‌اش اطاعت کنند؛ و این که مطابق اراده او، همه مردم باید با هم دیگر مهربان، درست‌کار و عادل باشند. حضرت محمد مدتی مقام خود را تنها برای بستگان و دوستان نزدیک خود معلوم ساختند که برخی از آنها، از جمله پسرعموی‌شان علی و دوست عزیزشان ابوبکر، انتخاب کردند از ایشان پیروی کنند.

سرانجام حضرت محمد پیام الهی را به مردم قبیله خود اعلان فرمودند. با این حال تنها معدودی اهمیت کلمات آن حضرت را درک کردند و شروع به پیروی از تعالیم آن حضرت نمودند. آنها به عنوان مسلمان شناخته شدند. دیگران نمی‌خواستند از راه‌های قدیمی‌شان دست بکشند و بر اساس احکام خدا زندگی کنند. اندیشه تغییر آنها را عصبانی می‌کرد. آنها با نهایت ظلم با حضرت محمد و دسته کوچک اما رو به رشد پیروان‌شان رفتار کردند. وقتی حضرت محمد از پیام خدا سخن می‌گفتند، آنها به ایشان می‌خندیدند و با سنگ به ایشان حمله می‌کردند. سال‌ها حضرت محمد و پیروان‌شان آزار خشونت‌باری را تحمل کردند. برخی از همراهان آن حضرت کشته شدند و املاک‌شان از دست رفت. اعضای قبیله حضرت محمد هر چند گاه سعی می‌کردند با پیشنهاد ثروت و قدرت ایشان را متقاعد کنند که انتشار تعالیم‌شان را متوقف سازند. البته ایشان نمی‌پذیرفتند. عمو و همسرشان در مکه بسیار مورد احترام بودند و می‌توانستند زمانی به عنوان حافظان حضرت محمد عمل کنند. اما پس از مرگ آنها

که هر دو در یک سال رخ داد، خطر برای حضرت محمد افزایش یافت. زندگی برای مسلمان در شهر مکه سخت‌تر از همیشه شد.

پس از سال‌ها رنج، دوتن از رهبران از قبایل دیگر به دیدار حضرت محمد آمدند. آنها تصمیم گرفته بودند تعالیم آن حضرت را بپذیرند و به ایشان مکانی امن، در شهر مدینه، برای زندگی مسلمانان پیشنهاد کردند. حضرت محمد پیروان خود را هدایت فرمودند به مدینه نقل مکان کنند و آنها به تدریج مکه را به قصد آن شهر ترک کردند. اما در ضمن دشمنان ایشان تصمیم گرفتند وقتی فرصتی پیدا کردند، زندگی آن حضرت را به پایان رسانند، و برای کشتن ایشان دسیسه کردند. اما در نیمه شب، درست چند ساعت پیش از آن‌که برنامه اجرا شود، حضرت محمد با دوست وفادار خود ابوبکر مکه را ترک کردند. ابوبکر یکی از مورد اعتمادترین همراهان حضرت محمد بود و با ایشار به ایشان خدمت می‌کرد. گفته می‌شود ابوبکر در تلاش‌هایش برای حفظ حضرت محمد از نزدیک شدن دشمنان، ایشان را در کیسه بزرگی پنهان کرد. وقتی درباره کیسه از ابوبکر سؤال شد، ابتدا درنگ کرد، می‌ترسید که حضرت محمد را بیابند و بکشند. اما بعد فرمان خدا به راست‌گویی را به یاد آورد و چنان مؤمن بود که به مردان گفت کیسه را برای پنهان کردن حضرت محمد به کار برده است. آنها که فکر کردند ابوبکر احتمالاً نمی‌تواند جلدی گفته باشد، به او اجازه دادند به راه خود ادامه دهد. البته می‌فهمید که خدا بزرگ‌ترین حافظ است و حتی خائن‌ترین و قدرتمندترین دشمن نیز نمی‌تواند خدا را از اراده‌اش باز دارد.

سپس آن‌طور که در روایات آمده، حضرت محمد و ابوبکر سوار بر شتر شبانه در بیابان سفر کردند و ماه و ستارگان هدایت‌گر آنها به سمت مدینه بودند. آنها در غاری پناه گرفتند و منتظر گذشتن خطر بودند. تا آن زمان دیگر مشخص شده بود که حضرت محمد رفته‌اند و دشمنان‌شان به سرعت در تعقیب ایشان بودند. وقتی خورشید برآمد، صدای اسب‌های در حال تاخت و تاز بلندتر شد و ابوبکر بسیار ترسید. فکر می‌کرد حالا چطور در بیابان از حضرت محمد محافظت کند. ابوبکر در حالی که نفس خود را نگه داشته بود، همان‌طور که دشمنان نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند، گوش می‌داد تا آن‌که گام‌ها درست به بیرون غار رسید. ابوبکر صداها را شنید، اما نمی‌توانست کلمات را متوجه شود. مطمئن بود که آنها را خواهند یافت. اما حضرت محمد به ابوبکر اطمینان دادند و به او یادآوری کردند که خدا با آنها است. و در واقع گروه جستجوگر به زودی، حتی بدون نگاه کردن به درون غار، آنجا را ترک کردند. می‌دانید عنکبوتی در ورودی غار بود و لحظه‌ای که حضرت محمد وارد شده بودند، تار بزرگی تنیده بود و ورودی را بسته بود. وقتی مردان در جستجوی حضرت محمد به غار رسیدند، فکر کردند هیچ کس نمی‌تواند داخل باشد، زیرا تار کامل و آسیب‌نپذیر بود. آنها فکر کردند باید مدت‌ها از زمانی که کسی وارد آن غار شده گذشته باشد. بنابراین به گشتن در جاهای دیگر ادامه دادند، اما موفق نشدند. سرانجام آنها خسته،

درمانده و سردرگم دست خالی به مکه بازگشتند. حضرت محمد و ابوبکر سه روز در غار ماندند تا مطمئن شوند که دشمنان رفته‌اند و سپس از ورودی دیگری خارج شدند و تاری را که به عنوان محافظ ایشان عمل کرده بود، حفظ کردند دوباره طی سفری شبانه، سرانجام در امن و امان به مدینه رسیدند.

نقل مکان حضرت محمد از مکه به مدینه به هجرت شناخته می‌شود. از این منزل تازه، ایشان می‌توانستند احکام و فرمان‌های الهی را در سطحی گسترده‌تر تبلیغ کنند، و مردم از قبایل مختلف زندگی در هماهنگی در کنار هم و بر اساس تعالیم ایشان را آغاز کردند. با این حال کسانی که حضرت محمد و پیروان‌شان را نمی‌پذیرفتند، هنوز مصمم بودند آنها را بکشند. مسلمانان در ایمان خود مستقیم و به خدا و احکام او وفادار بودند. آنها نهایت سعی خود را در پرهیز از ستیز کردند. اما ظالم بودن دشمنان‌شان را می‌دانستند و گاه مجبور بودند دست به اسلحه برند تا از خود دفاع و کودکان‌شان را از بردگی حفظ کنند. با گذر زمان، فداکاری‌های مسلمانان و راه زندگی دگرگون-شده آنها، به مردم کمک کرد تا حقیقت پیام الهی را بفهمند.

حکایات بسیاری وجود دارد که تأثیر دگرگون‌ساز قدرت‌های روحانی را که از شخص حضرت محمد سرچشمه می‌گرفت نشان می‌دهد. در یک مورد، گفته می‌شود حضرت محمد زمانی از خواب برخاستند و سربازی را ایستاده با شمشیر بر بالای سر خود یافتند که قصد جان ایشان را داشت. مرد عصبانی پرسید: "حالا چه کسی اینجاست که تو را نجات دهد؟" حضرت محمد پاسخ دادند که خدا ایشان را نجات خواهد داد. سرباز ترسید و شمشیر را انداخت که حضرت محمد برداشتند. ایشان سپس از سرباز پرسیدند که چه کسی نجاتش خواهد داد. مرد از تعالیم خدا پیروی نمی‌کرد و فهمید که تنهاست و کسی را ندارد که به کمکش بیاید. حضرت محمد به سرباز آسیبی نرساندند، بلکه شمشیر را به او بازگرداندند و فرمودند یاد بگیرد رحمت نشان دهد. مرد از این تجربه تغییر کرد و خود را وقف حضرت محمد و تعالیم ایشان کرد.

پس از چند سال مردم مکه پذیرفتند که به مسلمانان اجازه زیارت حرم مقدس، کعبه، را بدهند و آنها هر سال یک بار می‌توانستند برای پرستش خدا در آنجا گرد آیند. اما به زودی توافق فروپاشید و شهر بار دیگر به روی مسلمانان بسته شد. شمار پیروان حضرت محمد اکنون به هزاران نفر می‌رسید و آنها جمعی به مکه می‌آمدند و آماده بودند در صورت لزوم دست به اسلحه برند. اما مردم که موج‌های پیروان آن حضرت را در حال نزدیک شدن به شهر می‌دیدند، بدون مقاومت تسلیم شدند. سپس حضرت محمد به زیارت یا حج در کعبه رفتند. ایشان کعبه را دوباره به پرستش‌گاهی وقف ستایش و تجلیل از یگانه خدای حقیقی تبدیل کردند.

سرانجام، بسیاری از کسانی که ابتدا تعالیم حضرت محمد را نپذیرفته بودند، کم‌کم به خدای یگانه باور یافتند و راه‌های خود را تغییر دادند و سعی داشتند اراده خود را با اراده الهی تطبیق دهند. آنها از طریق کلمات آن حضرت که در کتاب مقدسی به نام قرآن ضبط شد، یاد گرفتند قلب‌های خود را، به ویژه از طریق دعا و نماز و روزه، به سوی خدا بگردانند و آن صفات آسمانی را که حضرت محمد در سراسر زندگی خود ظاهر ساخته بودند منعکس سازند. مردم ناحیه تحت نفوذ آن حضرت از شرایط ناراحت‌کننده‌ای که پیش از ظهور حضرت محمد داشتند، به بالاترین سطح تمدن اعتلا یافتند. قبیله‌های در حال جنگ متحد شدند و نظام‌هایی برای سازمان‌دهی جوامع در قالب ملت‌هایی منظم تأسیس شد. دانشگاه‌های بزرگ بنیان نهاده شد، دانش هنرها و علوم گسترش یافت و اشکال تازه و زیبایی معماری پدید آمد. در زمانی که بخش‌های دیگر جهان تنزل یافته بودند، جهان عرب شکوفا شد و آثار تعالیم حضرت محمد طلیعه دوری کاملاً تازه از تمدن بشری را می‌داد.

ز. حقایق

۱. حضرت محمد مظهر ظهور الهی بودند که حدود ۱۴۰۰ سال پیش، در شهر مکه در منطقه عربستان متولد شدند.
۲. از حضرت محمد گاه به "صدیق" و گاه به "امین" یاد می‌شد.
۳. حضرت محمد تعلیم دادند که یک خدای یگانه وجود دارد، مردم باید به او روی آورند، او را پرستش کنند، به او توکل نموده از اراده‌اش اطاعت نمایند.
۴. حضرت محمد و پیروانش توسط مردم مکه مورد آزار قرار گرفتند و به مدینه رفتند، جایی که پیام آن حضرت به نفوس بسیاری رسید.
۵. پس از چندین سال در مدینه، حضرت محمد به مکه بازگشتند و مردم به زودی امر آن حضرت را پذیرفتند.
۶. کلمات حضرت محمد در کتاب مقدسی به نام قرآن ضبط شده است.
۷. پیام حضرت محمد قبایل عرب را متحد ساخت و سطح تمدن آنها را بالا برد.

ح. نمایش

برای این درس، پیشنهاد می‌شود از کودکان بخواهید داستان سفر از مکه به مدینه را از چشمان همراه حضرت محمد، ابوبکر، بازی کنند. یکی از کودکان می‌تواند نقش ابوبکر را بر عهده گیرد، فرد دیگری می‌تواند تظاهر کند که عنکبوت است و چند نفر دیگر می‌توانند نقش گروهی را که از مکه در جستجوی حضرت محمد بودند به تصویر کشند. باید

نکات برجستهٔ داستان را مرور کنید تا به کودکان کمک شود دربارهٔ چگونگی بازی کردن صحنه فکر کنند. بسته به اندازهٔ کلاس، ممکن است مفید یابید که دانش‌آموزان خود را برای این بخش درس، به گروه‌های پنج یا شش نفره تقسیم کنید. مانند همیشه، مهم است اطمینان حاصل کنید که هیچ کس نقش مظهر ظهور الهی را بازی نمی‌کند.

ط. نقاشی

برای آن که به کودکان یادآوری کنید که حضرت محمد به خدا توکل داشتند و حفظ شدند، می‌توانید از آنها بخواهید تصویری از ورودی غار که با تار عنکبوت پوشیده شده بکشند.

ی. مرور

پس از آن که نصی را که کودکان امروز یاد گرفتند با آنها مرور کردید، از آنها بخواهید نص زیر را که در کلاس دوم حفظ کردند تلاوت کنند.

"یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید."^{۶۱}

ک. مناجات‌های پایانی

درس نهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

مانند همیشه، اولین فعالیت کلاس از حفظ کردن مناجات‌هاست. بنابراین، پس از آن که مناجات‌های شروع به روش معمول تلاوت شد، می‌توانید کودکان را در یادگیری مناجات زیر نازل از حضرت باب یاری کنید. بیشتر آنها طی دو کلاس خواهند توانست آن را به یاد سپارند، گرچه لازم خواهد بود از آنها بخواهید در هفته‌های آینده بارها آن را تکرار کنند تا کلمات در اذهان آنها حک و تثبیت شوند.

"قُلِ اللَّهُ يَكْفِي كُلَّ شَيْءٍ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي عَنْ اللَّهِ رَبُّكَ مِنْ شَيْءٍ لَا فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا

بَيْنَهُمَا إِنَّهُ كَانَ عَلَماً كَافِئاً قَدِيراً."^{۶۲} (مضمون: بگو خداوند هر چیز را از دیگر اشیا بی‌نیاز می‌کند و هیچ چیز در

آسمان‌ها و زمین و بین آنها از خدا، پروردگار تو، بی‌نیاز نیست. به درستی که او بسیار دانا و کافی و قدیر است).

ب. معرفی درس

هدف از این درس آن است که برای دانش‌آموزان فرصت تفکر درباره این عبارت فراهم شود: "حضرت باب یک مظهر ظهور الهی هستند" اندیشه‌های زیر ممکن است به شما در توضیح این عبارت برای کودکان کمک کند. البته شما باید اطمینان حاصل کنید که توضیح خود را به زبانی که برای آنها به سادگی قابل فهم باشد، مطرح می‌کنید.

آینه‌ای را هنگام انعکاس نور خورشید تصور کنید. انعکاس "ظهور" خورشید در آینه است! ظاهر کردن چیزی به معنای نشان دادن صفات آن شیئی و آشکار ساختن سیرت آن است. یک مظهر ظهور الهی صفات الهی خدا را برای بشر آشکار می‌سازد. برای مثال، خداوند عطوف است؛ بنابراین مظاهر ظهور او عشق نامحدود بر ما می‌بارند. خداوند قدیر است؛ مظاهر ظهورش قدرت و شکوه بسیار نشان می‌دهند. خداوند علیم است؛ مظاهر ظهور او منابع دانش نامحدود هستند. ما مظاهر ظهور الهی را با کلمات آنها و صفات خارق‌العاده‌ای که آنها را از همه مردم دیگر متمایز می‌سازند می‌شناسیم.

حضرت باب یکی از دو مظهر ظهوری هستند که خدا برای هدایت بشر در این زمان خاص در تاریخ فرستاد. ما در قدرت و شکوه آن حضرت، تصویری کوتاه از قدرت و شکوه خداوند به دست می‌آوریم. و در آیات الهی که آن حضرت نازل فرمودند، بخشی از حکمت و عرفان نامحدود الهی را دریافت می‌کنیم.

ج. پرسش‌ها

۱. آینه‌ای که رو به خورشید دارد، چه چیز را منعکس می‌سازد؟
۲. کلمه "ظهور" به چه معناست؟
۳. معنای عبارت "مظهر ظهور الهی" چیست؟
۴. یک مظهر ظهور الهی چه چیز را ظاهر می‌سازد؟
۵. ما چگونه یک مظهر ظهور الهی را می‌شناسیم؟
۶. یکی از دو مظهر ظهوری که خدا برای هدایت بشر در این زمان ویژه از تاریخ انسانی فرستاد، چه کسی هستند؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت بهاءالله دربارهٔ مظاهر ظهور الهی به ما می‌فرمایند. ایشان برای ما توضیح می‌دهند که مظاهر ظهور الهی چیزی جز صفات خداوند را منعکس نمی‌کنند. شما باید به کودکان کمک کنید بیان زیر را حفظ کنند و به یاد داشته باشید که هر کلمهٔ دشوار یا ناآشنا را با مثال‌های محسوس برای آنها توضیح دهید:

حضرت بهاءالله دربارهٔ مظاهر ظهور الهی می‌فرمایند: "کلهم مرايا الله بحيث لا يرى فيهم الا نفس الله و جماله و عزّ الله و بهائه لو انتم تعقلون و ما سويهم مراياهم."^{۳۳} (مضمون: همهٔ آنها آینه‌های خدا هستند به گونه‌ای که در آنها جز نفس خدا و زیبایی و عزّت و شکوه او دیده نمی‌شود، اگر شما درک کنید و غیر ایشان آینه‌های آنها هستند).

ه. سرودها

در مرور سرودهای مجموعهٔ ارائه شده همراه با این درس، توجه کرده‌اید که چندین مورد مرتبط با تاریخ امر مبارک و شخصیت‌های اصلی آن وجود دارد. یک یا دو مورد را که احساس می‌کنید اندیشه‌های تعلیم داده شده در این درس را تقویت می‌کنند انتخاب کنید و امروز با کودکان بخوانید.

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی این درس این داستان را روایت می‌کند که چطور اولین و آخرین حروف حیّ حضرت باب را شناختند و مقام ایشان را فهمیدند. مانند همیشه باید پیش از کلاس تصمیم بگیرید که رویکرد شما به این بخش کلاس چه خواهد بود. به یاد داشته باشید همان طور که پیش‌تر اشاره کرده‌ایم، لازم است سطح فهم دانش‌آموزان خود را در گرفتن این تصمیم در نظر بگیرید. اگر احساس می‌کنید که زبان آن کودکان بیش از حد دشوار است، ممکن است لازم باشد آن را ساده کنید تا برای توانمندی آنها مناسب باشد. علاوه بر آن، ممکن است بخواهید تنها بخشی از فصل تاریخی را روایت کنید - داستان ملاحسین یا قدّوس.

ما در روزگار خارق‌العاده‌ای زندگی می‌کنیم. هزاران سال، بشر انتظار روزی را کشیده که همهٔ مردمان جهان با هم متحد باشند، که جنگ‌ها و بدبختی ناپدید شوند و صلح بر زمین استقرار یابد. ما خوشبختیم که می‌دانیم این روز جدید طلوع کرده و زمان ساختن جهانی تازه آمده است. این روز چنان ویژه است که خدا نه یک نفر بلکه دو مظهر ظهور برای هدایت بشر به ملکوت خویش فرستاده است. حضرت باب و حضرت بهاءالله دو مظهر ظهور الهی امروز هستند.

پیش از آن که حضرت باب رسالت خود را اعلان فرمایند، چندین نفر در سراسر عالم در اعماق قلب خود می-دانستند که قائم موعود - کسی که برمی خیزد - به زودی ظاهر خواهد شد. یکی از این شخصیت های مقدس سید کاظم بود. سید کاظم شاگردان بسیاری داشت که آنها را برای آمدن قائمی که مدت ها انتظارش کشیده شده آماده می کرد. وقتی کار او انجام شد و زمان آن رسیده بود که این جهان را ترک کند، به شاگردان خود گفت که آماده سازی آنها به پایان رسیده، کسی که در انتظارش بودند ظاهر خواهد شد و آنها باید آنجا را ترک کنند و تا وقتی به حضورش نرسیده اند، راحت نیابند. پس از درگذشت سید کاظم، بسیاری از شاگردانش در جستجوی مطلوب قلبی خود به راه افتادند. از جمله آنها دو نفر از بزرگ ترین قهرمانان دیانت بهائی، ملاحسین و قدوس، بودند.

اگر شما شاگرد سید کاظم بودید و آرزو داشتید قائم موعود را بیابید، اما نمی دانستید که ایشان کیستند یا در چه شهری زندگی می کنند، چه می کردید؟ اولین گام ملاحسین گذراندن چهل روز در دعا و مناجات و تأمل بود. او کم می خورد، کم می خوابید و به ندرت با کسی گفتگو می کرد؛ او دائم دعا و مناجات می خواند و قلب خود را برای الهام الهی می گشود. آن گاه به جستجو به راه افتاد. گویی نیرویی او را به جهتی معین هدایت می کند. پس به دنبال جاذبه ای که در قلب خود احساس می کرد رفت و ادامه داد. او راه رفت و راه رفت تا سرانجام به شهر شیراز رسید. در آن شهر خدا پاسخ دعا و مناجات او را داد.

در دروازه شیراز، چند ساعت پیش از غروب خورشید، او با شخصیتی جوان ملاقات کرد که از او استقبال کردند و به خانه خود دعوتش کردند تا پس از سفر طولانی و سخت خود نیروی تازه گیرد. این جوان خارق العاده چنان با کرامت و شکوه مند بودند که ملاحسین دعوت شان را پذیرفت. آن شب میزبان او را از مهر سرشار ساختند. بردستان و پاهایش آب ریختند تا ملاحسین بتواند غبار سفرش را بشوید. ایشان خود چای آماده کردند و به او تعارف فرمودند و بعداً برای خواندن نماز شب شان کنار او به نماز ایستادند.

البته تا حالا پی برده اید که این وجود مقدس کسی جز خود حضرت باب نبودند.

آن شب در حالی که مشغول گفتگو بودند، حضرت باب رو به ملاحسین کردند و پرسیدند: "پس از سید کاظم چه کسی را جانشین او و رهبر خود می دانید؟" ملاحسین توضیح داد که سید کاظم جانشینی نام نبرده، بلکه از شاگردانش خواسته به جستجوی قائم موعود بروند. حضرت باب پرسیدند: "آیا معلم شما در زمینه ویژگی های متمایزکننده موعود، نشانه هایی درباره جزئیات به شما داده است؟" ملاحسین اشاره کرد که آن حضرت باید از نسل حضرت محمد باشد؛ سنش بین بیست و سی باشد؛ دانش ذاتی داشته باشد؛ و قدش متوسط باشد، از

سیگار کشیدن بپرهیزد و هیچ نقص جسمانی نداشته باشد. حضرت باب مدتی مکث کردند و سپس با صدایی طنین‌انداز گفتند: "بنگر، تمام این نشانه‌ها در من ظاهر است!" ایشان سپس در ادامه برای ملاحسین حقایق روحانی بزرگی را توضیح دادند و حتی اولین فصل یکی از کتاب‌های مقدس خود را در حضور او نازل فرمودند. می‌توانید سروری را که آن شب قلب ملاحسین را پر کرده بود تصور کنید، وقتی حضرت باب را پذیرفت و اولین کسی شد که مقام ایشان را شناخت؟

البته ملاحسین می‌خواست خبر این رویداد خارق‌العاده را با دیگران، به ویژه شاگردان سید کاظم، در میان گذارد. اما حضرت باب به او امر فرمودند چنین نکنند. ایشان توضیح دادند که اولین هجده نفر باید خودشان آن حضرت را بیابند و به صورت مستقیم با بینش روحانی خودشان به سوی ایشان هدایت شوند و تنها وقتی که این تعداد کامل شد، می‌شود آئین تازه را به دیگران تبلیغ کرد. حضرت باب این هجده نفس مقدس را حروف حی خواندند.

به تدریج در هفته‌های بعد، شانزده نفر دیگر، برخی از طریق رؤیا، بعضی حین دعا، عده‌ای نیز هنگام تأمل، حضرت باب را یافتند و ایشان را پذیرفتند. حروف حی تقریباً کامل شده بودند. اما قرار بود هجدهمین حرف حی چه کسی باشد؟ روزی حضرت باب و ملاحسین در خیابانی در شیراز قدم می‌زدند که ملاحسین دوست خود را دید، همان شاگرد برجسته سید کاظم که ما اکنون به نام قدوس می‌شناسیم. قدوس، مانند ملاحسین، خانه‌اش را ترک کرده بود و شهر به شهر به امید رسیدن به محضر قائم موعود سفر می‌کرد. او نیز ساعات زیادی را به دعا و مناجات گذرانده و از خدا خواسته بود او را به مقصد مطلوبش رهنمون شود. دست پنهان الهی او را نیز به شهر شیراز هدایت کرده بود.

قدوس ملاحسین را در آغوش گرفت و مشتاقانه از او پرسید که آیا به هدف خود رسیده است. ملاحسین نمی‌دانست چه بگوید. پس سعی کرد دوست خود را آرام کند. به او گفت که پس از چنین سفری طولانی، او باید استراحت کند و بعداً درباره این مسئله صحبت کنند. اما قدوس را نمی‌شد به آن سادگی آرام کرد. قلب او از سرور در هیجان بود. نگاهش بر حضرت باب دوخته شده بود که چند قدم جلوتر از آنها بودند. او با بی‌قراری به ملاحسین گفت: "چرا می‌خواهی ایشان را از من پنهان کنی؟ من می‌توانم ایشان را از گام‌های شان بشناسم. من با اطمینان شهادت می‌دهم که هیچ کس جز ایشان، چه در شرق و چه در غرب، نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت است. هیچ کس دیگری نمی‌تواند قدرت و شکوهی که از شخص مقدس ایشان می‌تابد، ظاهر سازد." ملاحسین نزد حضرت باب رفت و ایشان را از گفتگوی خود با قدوس مطلع ساخت. پاسخ حضرت باب این بود: "از رفتار عجیب او حیرت نکن. ما در عالم روح با آن جوان ارتباط داشته‌ایم. ما او را می‌شناسیم. ما در حقیقت منتظر

آمدن او بودیم. نزد او برو و بی درنگ او را به حضور ما فرا خوان. "ملاحسین با شادی برگشت و قدوس را به محضر حضرت باب خواند. و این گونه بود که در آن روز تاریخی حروف حی کامل شدند. قرار بود به زودی پیام حضرت باب در هر سو منتشر شود.

ز. حقایق

۱. حضرت باب در ۲۷ مهر ۱۱۹۸ (۲۰ اکتبر ۱۸۱۹) متولد شدند.
۲. حضرت باب رسالت خود را در شامگاه ۲ خرداد ۱۲۲۳ (۲۳ مه ۱۸۴۴) اعلان فرمودند.
۳. ملاحسین اولین فردی بود که حضرت باب را شناخت.
۴. کلمه "باب" به معنای دروازه است.
۵. حضرت باب به ملاحسین لقب "بابالباب" را دادند که به معنای دروازه دروازه است.
۶. اولین هجده نفر که به حضرت باب ایمان آوردند، "حروف حی" نامیده شدند.
۷. قدوس آخرین و برجسته ترین حروف حی بود.

ح. نمایش

از میان راه های متنوعی که کودکان می توانند داستانی از تاریخ امر مبارک را به نمایش درآورند، یک مورد را که برای فصل تاریخی امروز مناسب است انتخاب و به کودکان کمک کنید آن را بازی کنند. هرگزینه ای که انتخاب کنید، مهم است به یاد داشته باشید که هیچ کس نباید نقش حضرت باب را بازی کند.

ط. نقاشی

پیشنهاد می شود برای درس امروز از کودکان بخواهید یک نقاشی بکشند که به نحوی اندیشه انعکاس نور خورشید در یک آینه را منتقل کند. این کار درک آنها را از مفهوم "مظهر ظهور الهی" تقویت خواهد کرد.

ی. مرور

"يَطْلُبُ الْحَقَّ بِكَمَالٍ جَدِّهِ وَ سَعِيهِ لِيُعَلِّمَهُ اللَّهُ سُبُلَ عِنَايَتِهِ وَ مَنَاجِحَ مَكْرَمَتِهِ." (مضمون: او باید به کمال جد و سعی طالب حق باشد تا خداوند راه های عنایت و مناهج مکرمت خود را بر او معلوم سازد).

ک. مناجات های پایانی

درس دهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس با مناجات‌هایی که شما و دو تن از دانش‌آموزان تلاوت می‌کنید آغاز می‌شود. سپس باید مناجاتی را که کودکان در درس پیش یاد گرفتند با آنها مرور نمایید تا مطمئن شوید همه می‌توانند به خوبی آن را تلاوت کنند.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که به کودکان در درک این که رسالت حضرت باب آماده کردن بشر برای آمدن حضرت بهاء‌الله بود کمک کند. از این نظر می‌گوییم که حضرت باب مبشر حضرت بهاء‌الله بودند. می‌توانید از اندیشه‌های زیر برای معرفی این موضوع به دانش‌آموزان تان استفاده کنید:

حضرت بهاء‌الله مظهر کلی الهی هستند که بشر هزاران سال منتظرشان بوده است. خدا پیش از ظهور حضرت بهاء‌الله، حضرت باب را برای آماده کردن مردم، به ویژه در ایران، کشور محل تولد ایشان، به جهت دریافت و پذیرش حضرت بهاء‌الله فرستاد.

کلمهٔ "باب" به معنای دروازه است و حضرت باب در حقیقت مانند دروازه‌ای بودند که راه را برای ورود همهٔ مردم به محضر حضرت بهاء‌الله گشودند. حضرت باب پیروان خود را تشویق فرمودند تا قلب‌هایشان را از خودپسندی، جاه‌طلبی، حسادت، نفرت و وابستگی‌های زمینی پاک کنند و فروتن و پاک و متذکر باشند تا چشمان روحانی آنها بتواند مظهر کلی الهی را هنگام ظاهر شدن ایشان ببیند. حضرت باب در آثار خود از حضرت بهاء‌الله با عنوان "مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ" یاد کردند.

ج. پرسش‌ها

۱. حضرت بهاء‌الله چه کسی هستند؟
۲. چه کسی پیش از حضرت بهاء‌الله آمدند؟
۳. رسالت حضرت باب چه بود؟
۴. کلمهٔ "باب" به چه معناست؟
۵. حضرت باب پیروان خود را تشویق به چه کاری کردند؟
۶. حضرت باب در آثار خود چگونه از حضرت بهاء‌الله یاد می‌کردند؟

د. حفظ کردن نصوص

حضرت باب طیّ زندگی کوتاه خود کتاب‌ها و الواح بسیاری نازل فرمودند که شامل هزاران آیه الهی است. مقدّس‌ترین کتاب آن حضرت بیان نامیده می‌شود. شما در کمک به کودکان برای حفظ کردن کلمات زیر از حضرت باب، باید به آنها توضیح دهید که این کلمات به حضرت بهاء‌الله اشاره دارند و از بزرگی و شکوه حضرت‌شان صحبت می‌کنند:

"فَإِنَّ كُلَّ مَا رُفِعَ [فِي] الْبَيَانِ كَخَاتَمٍ فِي يَدِي وَإِنِّي أَنَا خَاتَمٌ فِي يَدِي مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ." (مضمون: به درستی هر آنچه در بیان برپاداشته شد، مانند انگشتری در دست من است و من صرفاً انگشتری در دستان من يُظَهِّرُهُ اللَّهُ هستم).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی امروز داستان دیدار ملاحسین از شهر تهران را می‌گوید که در آنجا وظیفه رساندن برخی از آثار حضرت باب به حضرت بهاء‌الله به او سپرده شده بود. این روایت مانند وقایع گذشته به زبانی نوشته شده که برای معلّم قابل درک است. ممکن است لازم باشد آن را ساده کنید تا به سطحی مناسب دانش‌آموزان کلاس‌تان برسانید. پیش از شروع به گفتن داستان، سعی کنید یک فضای انتظار ایجاد کنید و از کودکان بخواهید آرام بنشینند و با دقت گوش کنند.

دفعه پیش اندکی درباره این که چطور اولین هجده مؤمن، حروف حتی، به شناخت حضرت باب نائل شدند، برای‌تان گفتم. وقتی این تعداد کامل شد، همه چیز برای رساندن پیام حضرت باب به همه مردم آماده بود. فکر می‌کنید بعد از آن چه شد؟ حضرت باب حروف حتی را به حضور خویش خواندند و به هر یک از آنها مأموریتی دادند. قرار بود آنها در جهات مختلف منتشر شوند و خبر سرورانگیز آمدن قائم موعود را به مردم هر شهر و روستایی در مسیر خود برسانند. اما حضرت باب مأموریت‌های بسیار ویژه و جداگانه‌ای به ملاحسین و قدّوس دادند. ایشان به قدّوس گفتند که آن حضرت را در زیارت شهر مقدّس مکه همراهی خواهد نمود و ملاحسین را به تهران فرستادند، جایی که به فرموده آن حضرت راز شگفتی در آن خوابیده بود. حضرت باب فرمودند: "وقتی ظاهر شود، زمین را به بهشت تبدیل خواهد کرد. امیدم آن است که از فیض آن بهره‌بری و شکوهش را بشناسی."

ملاحسین فوراً از فرمان محبوب خود اطاعت کرد و شیراز را ترک گفت. او در هنگام سفرش از چندین شهر و شهرستان گذشت و در برخی نفوس پاک‌ی یافت که آماده پذیرش آئین تازه بودند. وقتی سرانجام به تهران رسید، اتاق کوچکی در یک مدرسه مطالعات دینی گرفت و عزم یافتن آن شخصیت ویژه را که باید پیام حضرت باب را

به ایشان منتقل می‌کرد نمود. او هم چنین شروع به انتشار بشارت‌های آمدن قائم موعود و جستجوی نفوس مستعد برای تبلیغ کرد. مانند همیشه بیشتر وقت خود را صرف دعا و مناجات و تأمل می‌کرد و از خدا می‌خواست گام-هایش را هدایت فرماید.

مرد جوانی بود که در این مدرسه زندگی و تحصیل می‌کرد که مجذوب قدرت‌های روحانی ملاحسین شده بود و آرزو داشت دوست او شود. وقتی فرصت فراهم شد، مؤدبانه خود را به ملاحسین معرفی کرد و نام و محل تولدش را به او گفت. ملاحسین وقتی شنید که او اهل ناحیه نور است، اشتیاق زیادی نشان داد. ملاحسین گفت: "به من بگو، آیا امروز در میان خانواده مرحوم میرزا بزرگ نوری که شخصیت، جذبه و دست‌آوردهای هنری و عقلانی-اش مشهور بود، کسی وجود دارد که خود را دارای قابلیت حفظ سنن عالی آن خاندان نامی باشد؟" مرد جوان پاسخ داد که در واقع یکی از پسران میرزا بزرگ نشانه‌های بزرگواری تصورناپذیری از خود نشان داده‌اند. ملاحسین پرسید: "شغل ایشان چیست؟" "دل‌شکستگان را دل‌خوشی می‌دهند و گرسنگان را غذا می‌بخشند." "رتبه و مسند ایشان چیست؟" "جز دوستی فقیرها و غریبه‌ها مقامی ندارند." "نام‌شان چیست؟" "حسینعلی." ملاحسین از شنیدن هر پاسخ سرزنده‌تر می‌شد. وقتی به همه پرسش‌هایش پاسخ‌های رضایت‌بخش گفته شد، آثار حضرت باب را که در پارچه‌ای پیچیده شده بود، به دانشجوی جوان داد و از او خواست آن را به این پسر نامی میرزا بزرگ تحویل دهد.

البته می‌دانید که این شخصیت بزرگ کسی جز حضرت بهاء‌الله نبودند. حسینعلی نامی بود که هنگام تولد به ایشان داده شد و بهاء‌الله لقبی است که ایشان به عنوان مظهر ظهور الهی امروز گرفته‌اند. وقتی حضرت بهاء‌الله آثار حضرت باب را دریافت کردند و آغاز به خواندن آنها کردند، عمیقاً از محتوای آنها تحت تأثیر قرار گرفتند. ایشان فوراً پیام حضرت باب را پذیرفتند و محبوب‌ترین و مورد احترام‌ترین پیروان آن حضرت شدند. ایشان چند سال وقت و انرژی خود را وقف ترویج و دفاع از آئین تازه فرمودند. هنوز قرار نبود رسالت خودشان معلوم شود. بشر باید دقیقاً تا لحظه‌ای که خدا برای ظهور مظهر ظهورگلی خود مقدر فرموده بود منتظر می‌ماند.

ز. حقایق

۱. ملاحسین حامل پیامی بود که حضرت باب برای حضرت بهاء‌الله فرستادند.

۲. قدوس حضرت باب را در زیارت شهر مقدس مکه همراهی کرد.

۳. نام داده شده به حضرت بهاء الله حسینعلی بود.

۴. خانواده حضرت بهاء الله اهل ناحیه نور بودند.

ح. نمایش

از میان راه‌های متنوع توصیف شده در معرفی این درس‌ها، یک مورد را برگزینید تا کودکان در به نمایش درآوردن بخشی از آن پیروی کنند. به یاد داشته باشید که هیچ کس نباید حضرت بهاء الله یا حضرت باب را در نمایش به تصویر کشد. یک رویکرد مناسب این خواهد بود که از کودکان بخواهید در گروه‌های سه نفره با یکدیگر کار کنند. یک کودک در هر گروه داستان را روایت خواهد کرد. وقتی او به نقطه‌ای می‌رسد که دانشجوی جوان خود را به ملاحسین معرفی می‌کند، دو کودک دیگر بخواهند خواست و گفتگوی خود را بازی خواهند کرد. سپس راوی ادامه خواهد داد و داستان را به پایان خواهد برد.

البته لازم است کل فصل تاریخی را چندین بار مرور کنید تا یک کودک در هر گروه بتواند آن را به خوبی روایت کند. اگر احساس می‌کنید که دانش‌آموزان هنوز توانایی روایت کامل رویدادها را ندارند، آنگاه می‌توانید نقش راوی را خود بر عهده بگیرید.

ط. نقاشی

امروز می‌توانید از کودکان بخواهید یک نقاشی از دروازه زیبایی که به یک باغ راه دارد بکشند. این به تقویت اندیشه یادگرفته شده در این درس درباره حضرت باب به عنوان دروازه‌ای که راه را برای ورود همه مردم به محضر حضرت بهاء الله گشودند کمک خواهد کرد.

ی. مرور

"یا ابن الوجود حبی حصنی من دخل فیہ نجا وأمن ومن أعرض غوی وهلك." (مضمون: ای پسر وجود، محبت من حصن من است، آن که واردش شود نجات و امنیت یابد و آن که روی بگرداند سرگردان و نابود شود).

ک. مناجات‌های پایانی

درس یازدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از مناجات‌های شروع، می‌توانید مناجاتی که کودکان در درس نهم یاد گرفتند با آنها مرور کنید و سپس به آنها کمک کنید مناجات کوتاه زیر نازل از حضرت باب را به یاد سپارند.

"هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرِ اللَّهِ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ كُلُّ عِبَادٍ لَهُ وَكُلٌّ بِأَمْرِه قَائِمُونَ."^{۶۷} (مضمون: آیا گشایش‌دهنده‌ای

جز خدا هست؟ بگو خداوند پاک و منزّه است، او خداست، همه بندگان اویند و همه به امر او پابرجا).

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که به کودکان در درک این نکته کمک کند که حضرت باب حجاب‌هایی را که مردم را از شناخت ایشان به عنوان یک مظهر ظهور الهی باز می‌داشت سوزاندند. اندیشه‌های زیر ممکن است به شما در معرفی این مطلب کمک کند:

همواره افرادی با قلوب پاک هستند که می‌توانند مظهر ظهور الهی را فوراً هنگام پدیدار شدن او در این جهان بشناسند. آنها می‌توانند حقیقت پیام آن حضرت را به وضوحی که خورشید را می‌بینند ببینند. با این حال، بینش دیگران چنین روشن نیست. غفلت، تعصب و خرافات، مثل ابرهایی که خورشید فیزیکی را پنهان می‌دارند، مانند پرده‌هایی عمل می‌کنند که آنها را از دیدن درخشش مظهر ظهور باز می‌دارند. اما کم‌کم، نوری که از شخصیت آن حضرت می‌تابد، بسیاری از این حجاب‌ها را می‌سوزاند، و تعداد فزاینده‌ای از مردم به شناسایی مقام آن حضرت نائل می‌شوند.

هزاران هزار نفر در ایران پیام حضرت باب را به محض دریافت بشارت آن پذیرفتند. دیگران که از تعصب خودشان یا نفرتی که رهبران‌شان در آنها القا کرده بودند، کور شده بود، از دیدن بزرگی ایشان بازماندند. اما حضرت باب هر جا می‌رفتند، منش لطیف و دوست‌داشتنی و کلمات نافذ ایشان به زودی حجاب‌هایی را که آنها را از شناخت ایشان به عنوان مظهر ظهور الهی باز می‌داشت می‌سوزاند. عصبانیت، غرور یا ظلمی که آنها در قلب‌های‌شان داشتند، جای خود را به عشق و پرستش حضرت باب داد. روحانیون دانا، مردم عادی، نگهبانان و حکمرانان، همه، کم‌کم به ایشان ایمان آوردند و از امر آن حضرت پشتیبانی کردند.

ج. پرسش‌ها

۱. کدام کیفیت قلب به افراد کمک می‌کند تا مظهر ظهور الهی را بی‌درنگ بشناسند؟
۲. چه چیز ما را از دیدن خورشید فیزیکی باز می‌دارد؟
۳. برخی از حجاب‌هایی که مردم را از شناختن مظهر ظهور الهی باز می‌دارد کدامند؟
۴. حضرت باب چه تأثیری بر مردمی که با ایشان ملاقات می‌کردند داشتند؟

د. حفظ کردن نصوص

حضرت بهاءالله در نصّ زیر به ما هشدار می‌دهند که غرور می‌تواند ما را از شناختن مظهر ظهور الهی باز دارد و چیزهایی که در این جهان وجود دارند می‌توانند تبدیل به حجابی بین ما و خدا شوند. ایشان از ما می‌خواهند به خدمت مظهر ظهور الهی برخیزیم و به ما یادآوری می‌فرمایند که ما نشانه‌های قدرت خداوند هستیم.

"إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ الْغُرُورُ عَنْ مَشْرِقِ الظُّهُورِ أَوْ تَحْجُبْكُمْ الدُّنْيَا عَنِ فَاطِرِ السَّمَاءِ قَوْمُوا عَلَى خِدْمَةِ الْمَقْصُودِ الَّذِي خَلَقَكُمْ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ جَعَلَكُمْ مَظَاهِرَ الْقُدْرَةِ لِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ"^{۶۸} (مضمون: مبدا غرور شما را از مشرق ظهور باز دارد یا دنیا شما را از آفریدگار آسمان ممنوع و محروم دارد. به خدمت آن مقصودی برخیزید که شما را به کلمه‌ای از نزد خود آفرید و مظاهر قدرت برای آنچه بود و هست قرار داد).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی این درس داستان زندانی بودن حضرت باب در قلعهٔ ماکورا روایت می‌کند. لازم خواهد بود برای در میان گذاشتن این حکایت با کودکان، از قبل دربارهٔ جزئیاتی که مایلید بر آنها تأکید شود تصمیم بگیرید و بخش‌هایی را بر این اساس خلاصه کنید و زبان آن را در صورت لزوم ساده نمایید.

در زمان ظهور حضرت باب، ایران تحت فرمان شاه ضعیفی بود که اجازه می‌داد وزیرانش او را کنترل کنند. شاه می‌دانست که پیام حضرت باب افراد بسیاری از جمله برخی از دوستان خودش را در آن سرزمین تحت تأثیر قرار داده و تعداد پیروان آن حضرت به سرعت زیاد می‌شود و بنابراین حضرت باب را به بارگاه سلطنتی در تهران احضار کرد و آماده بود خود با این شخصیت خارق‌العاده ملاقات کند. اما نخست‌وزیر، مشاور اعظم شاه، مردی

خودخواه و بی‌کفایت بود. او مصمم بود که چنین ملاقاتی هرگز انجام نشود. او پیامی فرستاد تا جلوی حضرت باب را که تحت حفاظت به پایتخت نزدیک می‌شدند بگیرد و آن حضرت را به دهکده کوچکی بفرستد که تا اطلاع بعدی در آنجا نگه داشته شوند. در این میان، نخست‌وزیر شاه را متقاعد کرد که حضرت باب تهدیدی برای قدرت او هستند و باید به یک گوشه دوردست کشور تبعید شوند. نخست‌وزیر فکر می‌کرد حضرت باب در آنجا که از پیروان خود جدا خواهند شد، فراموش می‌شوند.

تابستان ۱۲۲۶ (۱۸۴۷) بود، سه سال پس از آن که حضرت باب رسالت خود را به ملاحسین اعلان فرمودند. دستور صادر شد که ایشان را به قلعه ماکو، عمارت سنگی بزرگی بر فراز کوهی در یک ناحیه جدا افتاده و دوردست کشور، ببرند. در کوهپایه دهکده کوچکی بود. تنها یک جاده به قلعه منتهی می‌شد و یک خانه نگهبانی در ورودی جاده قرار داشت که همه را از آمدن به آنجا بدون اجازه باز می‌داشت. حضرت باب در حالی که هنوز تحت حفاظت بودند، به این مکان حزین و متروک آورده شدند. ایشان تنها در یک اتاق نگه داشته می‌شدند، بدون حتی یک چراغ که بتوانند با آن مطالعه کنند.

نگهبان قلعه، مردی سخت‌گیر به نام علی‌خان بود که به او هشدار داده بودند که نگذارد حضرت باب بر او تأثیر گذارند. نگهبانان پیشین حضرت باب چنان عاشق‌شان شده بودند که هنگام وداع با ایشان اشک می‌ریختند. هر جا می‌رفتند، طبیعت مهربان ایشان مردم را مجذوب می‌نمود. از این رو علی‌خان دستورات سخت و سختی صادر کرد تا هیچ کس به جز دو همراه اجازه دیدن حضرت باب را نداشته باشد. علاوه بر آن، اگر هر یک از پیروان آن حضرت به دهکده می‌آمدند، اجازه نمی‌داد که حتی یک شب در آنجا بمانند.

اما به زودی در ماکو مانند همه جای دیگر، قلوب مردم از نفوذ شرافت بخش عشق حضرت باب نرم شد. آنها به سوی شخصیت ایشان و حقیقت پیام‌شان جذب شدند. صبح زود، افراد بسیاری پای کوه کنار جاده زیر قلعه زندانی جمع می‌شدند و ایشان را به بیرون می‌خواندند و برای کار روزانه‌شان طلب برکت می‌کردند. علی‌خان سعی کرد آنها را متوقف سازد، اما اشتیاق مردم به دیدن حضرت باب کاسته نمی‌شد و آنها هم چنان هر روز به امید دیدار او پای پنجره اتاقش جمع می‌شدند.

روزی علی‌خان در درگاه اتاق حضرت باب ظاهر شد، او تغییر کرده بود، دیگر مغرور و ظالم نبود، مؤدب و مهربان شده بود، اما روشن بود که گنج و پریشان است. حضرت باب از صندلی خود برخاستند و از او استقبال فرمودند. علی‌خان با فروتنی و تکریم، خود را به پای حضرت باب انداخت. این چنین تقاضا کرد: "مرا از حیرت نجات ده." سپس توضیح داد که به تازگی تجربه شگفت‌انگیزی کرده بود: "در میان بیابان می‌تاختم و به دروازه شهر

نزدیک می‌شدم که وقت طلوع، ناگهان چشمانم به شما افتاد که در کنار رود به نماز ایستاده بودید. با دستانی گشاده و چشمانی رو به فراز نام خدا را می‌خواندید. من بی‌حرکت ایستادم و شما را تماشا کردم. منتظر بودم نیایش‌های خود را به پایان برید تا بتوانم نزدیک شوم و شما را به خاطر اقدام به ترک قلعه بدون اجازه خودم توبیخ کنم. هنگام الفت با خدا چنان مستغرق در عبادت به نظر می‌رسیدید که کاملاً خود را فراموش کرده بودید. من به آرامی به شما نزدیک شدم. "علی‌خان در ادامه توضیح داد که ناگهان از فکر ایجاد مزاحمت برای حضرت باب ترسید، پس تصمیم گرفت ایشان را ترک کند و در عوض نگهبانان را به خاطر غفلت‌شان سرزنش کند. با این حال، هنگام رسیدن به قلعه در عین شگفتی، دروازه‌ها را قفل شده و نگهبانان را سرپست‌شان دید. سپس گفت: "من به حضور شما هدایت شدم و حال در عین حیرت شما را مقابل خود نشسته می‌بینم. کاملاً مبهوت هستم."

حضرت باب گفتند: "آنچه مشاهده کرده‌ای حقیقت است و انکارناپذیر." ایشان توضیح دادند که خدا از راه این تجربه، حقیقت پیام حضرت باب را به وضوح برای علی‌خان ظاهر ساخته است. قلب علی‌خان از کلمات حضرت باب بسیار آرامش یافت و مصمم بود که هر چه در توان دارد برای جبران رفتار گذشته خود انجام دهد. او فوراً محدودیت‌های تحمیل شده بر حضرت باب را برداشت و درهای قلعه به روی تمام کسانی که آرزوی ورود به محضر ایشان را داشتند، گشوده شد. تعداد فزاینده‌ای از پیروان حضرت باب از بخش‌های مختلف ایران شروع به سفر به ماکو کردند تا حضرت باب را ملاقات کنند، با ایشان گفتگو کنند و از ایشان هدایت دریافت نمایند. علی‌خان خود هرگز از به جا آوردن مراتب احترام به حضرت باب در هر جمعه باز نماند و ایشان را به وفاداری و فدایی بودن تنزل‌ناپذیر خود اطمینان داد.

به یاد دارید که حضرت باب پس از اعلان رسالت خود در سه سال پیش، ملاحسین را برای مأموریت بسیار مهمی به تهران فرستاده بودند. ملاحسین پس از انجام وظیفه‌ای که به او سپرده شده بود، به انتشار بشارات آمدن قائم موعود ادامه داد. اما سرانجام دیگر نمی‌توانست درد جدایی از حضرت باب را تحمل کند. او سوگند یاد کرد که مسیر طولانی تا ماکو را پیاده برود تا به محضر ایشان نائل گردد، و یک باره پیاده عازم شد. بهار بود که او به قلعه رسید، پس از زمستانی که به نحوی غیرعادی سرد بود، چنان که قطرات آبی که حضرت باب برای آماده شدن به جهت نماز از آن استفاده می‌کردند، بر صورت ایشان یخ می‌بست. اکنون فردی که حضرت باب از او به عنوان "مرآت اولیه" یاد می‌فرمودند، یعنی اولین کسی که مقام ایشان را شناخت، به ایشان پیوسته بود. زمان جشن و شادمانی بود.

ملاحسین فقط برای مدت کوتاهی در ماکو ماند. روزی حضرت باب در حالی که از بام قلعه به منظره بیرون و پیرامون خود نگاه می‌کردند، رو به ملاحسین کردند و رویدادهایی را که در هفته‌ها و ماه‌های پیش رو قرار بود رخ دهند توصیف فرمودند. سپس روشن ساختند که روزهای آزادی نسبی‌شان در ماکو به زودی به پایان خواهد رسید. حضرت باب به ملاحسین اطلاع دادند: "چند روز پس از عزیمت تو از این مکان، ما را به کوه دیگری منتقل خواهند کرد. پیش از آن که به مقصدت برسی، اخبار عزیمت ما از ماکو به تو خواهد رسید." و کمی پس از آن، وقتی ملاحسین برای حرکت آماده می‌شد، حضرت باب این گونه او را مورد خطاب قرار دادند: "مقدر است چنان شجاعت، مهارت و قهرمانی از خود نشان دهی که قوی‌ترین اعمال قهرمانان گذشته را تحت الشعاع قرار دهد. شاهکار متهورانه تو تحسین خواهد شد و ستایش اهل ملکوت ابدی را برخواهد انگیخت."

تمام پیش‌بینی‌های حضرت باب به زودی متحقق شد. نخست وزیر فهمیده بود که علی‌خان از حامیان مخلص حضرت باب شده و بنابراین دستور داد که زندانی به قلعه دیگری منتقل شود. حضرت باب با مردم ماکو که طی ۹ ماه مسجونیت ایشان در آنجا تا حد قابل توجهی قدرت شخصیت ایشان و عظمت سیرت‌شان را فهمیده بودند، وداعی عاشقانه کردند. در مورد بلایایی که ملاحسین با آنها روبرو شد و اعمال شجاعانه‌ای که انجام داد، در کلاسی دیگر خواهیم آموخت. اما حالا یک چیز مهم‌تر درباره زمانی که حضرت باب در ماکو گذراندند وجود دارد که لازم است بدانید.

حضرت باب در دوران زندان خود در آنجا، بیان فارسی را ظاهر فرمودند که در آن احکام دوره خود را برقرار ساختند، آمدن ظهوری اعظم از ظهور خود را آشکارا و مستقیم اعلام فرمودند و پیروان خود را تشجیع نمودند که "مَنْ يُظْهِرْهُ اللَّهُ" را بجویند و بیابند. یکی از پیروان ایشان که در آن زمان در ماکو بود، بعداً توضیح داد: "هنگامی که حضرت باب تعالیم و اصول امر مبارک را دیکته می‌کردند، کسانی که در پای کوه ساکن بودند، می‌توانستند صدای ایشان را آشکارا بشنوند. آوای تلاوت ایشان، جریان آهنگین آیات که از لب‌های ایشان جاری می‌شد، گوش‌های مان را تسخیر می‌کرد و به درون ارواح ما رسوخ می‌کرد. کوه و دره عظمت صدای ایشان را منعکس می‌کرد. اعماق قلوب ما از جذبه بیان ایشان به ارتعاش درمی‌آمد."

و در بیان فارسی، حضرت باب به روزهایی که در آن قلعه زندانی گذراندند، اشاره می‌فرمایند، آنجا که زندان-بانان ایشان چنان از ایشان محتجب بودند که حتی یک چراغ را از ایشان دریغ می‌داشتند: "از او بقدر یک مصباح محتجب" اما البته می‌دانید که هیچ چیز نمی‌تواند خدا را از دستیابی به هدف خود باز دارد و نور ظهور حضرت باب به زودی حجاب‌هایی را که زندان‌بانان آن حضرت را از دیدن حقیقت باز می‌داشت سوزاند و آتش عشق الهی که ایشان یکی پس از دیگری در قلوب می‌افروخت، هم‌چنان در سراسر آن سرزمین منتشر می‌شد. در

نسخه پیش از چاپ - نسخه PP.PV.۱.۱.۲ - برای توزیع نیست

واقع، سال‌ها بعد، آرامگاه زیبایی برای بزرگداشت حضرت باب ساخته شد. این محل غرق نور است، و همواره روشن است برای کسی که در زمان زندانی بودنش در آن قلعه حتی یک چراغ از ایشان دریغ شده بود.

ز. حقایق

۱. حضرت باب سه سال پس از اعلان رسالت‌شان با بی‌عدالتی در قلعه ماکو زندانی شدند.
۲. قلعه ماکو در یک ناحیه کوهستانی دوردست در ایران بود.
۳. نگهبان قلعه زندانی ماکو علی‌خان نام داشت.
۴. حضرت باب در زمان زندانی بودن در ماکو، بیان فارسی، مقدس‌ترین کتاب خود، را نازل فرمودند.
۵. حضرت باب پس از ۹ ماه زندان در ماکو، به قلعه دیگری به نام چهریق منتقل شدند.

ح. نمایش

پیشنهاد می‌شود که از کودکان بخواهید رویدادهای مرتبط با فصل تاریخی بالا، از دسیسه‌های نخست‌وزیر تا انتقال حضرت باب به قلعه چهریق، را بازی کنند. البته هیچ‌کس شخص حضرت باب را به تصویر نخواهد کشید، و بر این اساس ممکن است لازم باشد بخش‌هایی از فصل تاریخی را روایت کنید.

ط. نقاشی

امروز می‌توانید از کودکان بخواهید تصویری از قلعه کوهستانی ماکو بکشند.

ی. مرور

”نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد.“^{۶۹}

ک. مناجات‌های پایانی

درس دوازدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از آن که مناجات‌های شروع تلاوت شد، می‌توانید به کودکان در حفظ کردن مناجات زیر نازل از حضرت باب کمک کنید. یادسپاری این مناجات برای آنها باید مدت سه کلاس درس به طول انجامد.

"اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ مُفْرَجُ كُلِّ هَمٍّ وَ مُنْقِضُ كُلِّ كَرْبٍ وَ مُدْهِبُ كُلِّ غَمٍّ وَ مُخَلِّصُ كُلِّ عَبْدٍ وَ مُنْقِذُ كُلِّ نَفْسٍ خَلَّصْنِي اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الْمُتَّقِينَ..."^{۷۰} (مضمون: خدایا، به راستی که تو گشاینده هر هم و رفع کننده هر اندوه و از بین برنده هر غم و نجات‌دهنده هر بنده و رهاننده هر نفسی هستی. خدایا مرا با رحمت خود نجات بخش و از بندگان رستگارت قرار ده).

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که کودکان درک کنند حضرت باب مبشر دوری تازه بودند. اندیشه‌های زیر به شما کمک خواهد کرد این مفهوم را به زبان خودتان برای کودکان توضیح دهید:

میلیون‌ها میلیون سال، جمعیت و تجربه و دانش نوع بشر افزایش یافته است. زمانی بود که افراد انسانی در غارها زندگی می‌کردند و در گروه‌های کوچک زمین را سیر می‌کردند. وقتی فکرشان پیشرفت کرد، در قالب قبیله به هم پیوستند؛ برخی شروع به ساختن دهکده‌ها و بعد شهرستان‌ها و شهرها کردند. به تدریج تمدن‌های بزرگ به وجود آمدند و هر یک سهم خود را در پیشرفت بشریت ایفا کردند. در چند صد سال اخیر، جهان تولید ملل بسیاری را دیده که حال باید یاد بگیرند با هم در صلح زندگی کنند.

در طول این تاریخ طولانی، بشر به چیزهای خارق‌العاده‌ای دست یافته است، اما اغلب زندگی آن پراز ترس و اندوه بوده است. تنها در چند دوره کوتاه، عدالت بر مردمان زمین حکم رانده است. اعمال وحشتناک ظالمانه-ای رخ داده‌اند. جنگ‌ها مدام بدبختی را برای جهان آورده است. فقیران و ضعیفان همیشه در دست‌ان خداشناسان رنج کشیده‌اند. اما از زمانی که بشر به وجود آمده، امید بوده که روزی جهانی تازه بنا خواهد شد، اشتباهات گذشته پاک خواهد شد و دوری شکوه‌مند در زندگی بشریت آغاز خواهد شد. می‌دانیم که این روز تازه اکنون طلوع کرده است. می‌دانیم که حضرت بهاء‌الله آمده‌اند تا بشر را به دوری سرشار از صلح و رفاه هدایت کنند. این روز تازه در ۱۲۲۳ (۱۸۴۴) زمانی که حضرت باب رسالت خود را اعلان فرمودند، آغاز شد. حضرت باب آمدند تا آغاز یک زندگی تازه برای بشریت را اعلام کنند. حضرت باب مبشر عصری تازه‌اند.

ج. پرسش‌ها

۱. بشریت در ابتدای تاریخ خود چگونه زندگی می‌کرد؟
۲. آیا یک خانواده می‌تواند به همان مقدار دست‌آوردهایی که چندین خانواده متحد در قالب قبیله به دست می‌آورند، دست یابد؟
۳. برای قبیله‌ها بهتر است که جدا از هم بمانند یا متحد شوند و یک ملت را تشکیل دهند؟
۴. ملت‌های امروز چه باید بکنند؟
۵. برخی از چیزهای خوبی که بشر در گذشته انجام داده، کدامند؟
۶. آیا زندگی بشر همیشه یک زندگی توأم با شادی و خوشبختی بوده است؟
۷. آیا اکنون دور تازه‌ای آغاز شده است؟
۸. این دور تازه چگونه با گذشته متفاوت خواهد بود؟
۹. مبشر این دور تازه چه کسی هستند؟

د. حفظ کردن نصوص

نص زیر از آثار حضرت بهاءالله به دور جدیدی که حضرت باب اعلان فرمودند اشاره می‌کند. حضرت بهاءالله از مردم جهان می‌خواهند که برخیزند و وارد این دور شوند. کسانی که اهمیت این روز را درک نمی‌کنند به راستی خطای بزرگی را مرتکب می‌شوند.

"أَنْ ارْتَقِبُوا يَا قَوْمَ أَيَّامِ الْعَدْلِ وَ إِنَّهَا قَدْ آتَتْ بِالْحَقِّ إِيَّاكُمْ أَنْ تَحْتَجِبُوا مِنْهَا وَ تَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ" ۷۱

(مضمون: ای قوم، منتظر ایام عدل باشید و به درستی که آن ایام آمده است. مبدا از آن محتجب بمانید و از غافلان باشید).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی امروز داستان طاهره، شاعر بزرگ، و قهرمان امر برابری مردان و زنان، را نقل می‌کند. مانند درس- های پیش، لازم خواهد بود پیش از کلاس تصمیم بگیرید که این فصل تاریخی را چگونه به کودکان ارائه خواهید کرد و اگر لازم می‌دانید بخش‌هایی از آن را ساده یا خلاصه کنید. بیشتر کودکان داستان طاهره را که در یکی از درس‌های کلاس دوّم گفته شد به خاطر خواهند داشت و ممکن است بخواهید در معرفی فصل تاریخی زیر، آن داستان را به آنها یادآوری کنید.

یکی از هجده حرف حیّ زن برجسته‌ای بود که همواره به عنوان قهرمان شجاع امر برابری مردان و زنان در خاطرها خواهد ماند. نام او طاهره بود. او در یک خانواده ممتاز روحانی مسلمان به دنیا آمد و خودش نیز بی‌نهایت دانشمند و بسیار فاضل بود. او زیباترین اشعار را می‌نوشت؛ وقتی روزی اشعار او را بخوانید یا بشنوید، روح او را اقیانوس بزرگی خواهید دید که عمیق و سرشار از ارزش‌مندترین جواهر بود.

از میان هجده حرف حیّ، فقط طاهره بدون این که با حضرت باب ملاقات کرده باشد، ایشان را پذیرفت. او در قلب خود می‌دانست که قائم موعود ظاهر شده و آن حضرت را در رؤیایی دیده بود. وقتی شوهر خواهرش تصمیم گرفت عازم جستجوی قائم موعود شود، طاهره به او نامه سرپیسته‌ای داد و گفت آن را به کسی که مطمئن بود برادرش ملاقات خواهد کرد، برساند. طاهره گفت از جانب من به ایشان بگو: "لمعات وجهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلی - ز چه رو الست بر بکم نرنی بزن که بلی بلی" (ترجمه: درخشش چهره تو طلوع نمود و پرتو طلعت (رخسار) تو بر فراز طالع شد. از چه رو نگویی "آیا پرودگار تو نیستم" و همه پاسخ دهیم که "هستی هستی") شوهر خواهر طاهره به حضور حضرت باب رسید، ایشان را پذیرفت و نامه طاهره را به ایشان داد. حضرت باب با سرور بسیار طاهره را یکی از حروف حیّ اعلان فرمودند.

هرگاه یک مظهر ظهور الهی در جهان ظاهر می‌شود، بی‌انصافان و خداناشناسان علیه ایشان برمی‌خیزند و رنج بسیار بر آن حضرت و کسانی که به ایشان ایمان دارند وارد می‌آورند. این همان چیزی است که با انتشار شهرت حضرت باب در سراسر کشور، برای حضرت باب و پیروان‌شان پیش آمد. شما هم اکنون می‌دانید که حضرت باب خود به کوه‌های دوردست در گوشه شمال غرب کشور تبعید شدند. مقامات فکر کرده بودند که با فرستادن ایشان به چنان مکان دوری، در خاموش کردن نور دین آن حضرت موفق خواهند شد. اما البتّه هیچ کس نمی‌تواند نوری را که به دست خدا روشن شده، خاموش نماید، و پیام حضرت باب به انتشارش ادامه داد. تعداد بابیان به

سرعت افزایش یافت، اما مخالفت شدید رهبران تشنه قدرت و پیروان غافل آنها نیز ازدیاد یافت. بایان به ظالمانه‌ترین روش‌ها مورد آزار قرار گرفتند. اما هر چه آزارها بیشتر می‌شد، ایمان و شور بایان نیز شدیدتر می‌شد.

در این دوره از آزارها بود که برخی از پیروان حضرت باب برای کنفرانسی تاریخی معروف به کنفرانس بدشت دور هم جمع شدند. حضرت بهاءالله یکی از حاضران در کنفرانس بودند، قُدوس و طاهره نیز حاضر بودند. روزی خودتان روایت بدشت را خواهید خواند و از جزئیات آن مطلع خواهید شد، اما برای حالا کافی است گفته شود که در آن موقعیت پیروان حضرت باب با بی‌باکی استقلال خود را از اسلام، دین رسمی کشور، اعلام کردند. آنها با هدایت حضرت بهاءالله که هنوز به عنوان مظهر ظهور الهی امروز شناخته نشده بودند، به این درک رسیدند که به واقع روز تازه‌ای طلوع کرده و آنها باید گذشته را پشت سرگذارند و وارد عصر تازه شوند.

در فضای هیجان‌انگیز کنفرانس بدشت، طاهره به نحوی بسیار مهیج برابری مردان و زنان را اعلان کرد. همان طور که می‌دانید در سراسر تاریخ، با زنان به عنوان موجوداتی پست‌تر از مردان رفتار شده است و در بعضی نقاط حتی به آنها اجازه داده نمی‌شد چهره خود را به هر مردی که خارج از دایره بستگان نزدیک‌شان قرار داشت نشان دهند. این رسم هنوز در برخی قسمت‌های دنیای امروز وجود دارد و در زمان حضرت باب نیز در ایران و دیگر کشورهای اسلامی به نحوی محرز برقرار بود. زنان هرگاه از خانه‌های خود بیرون می‌رفتند، مجبور بودند خود را در پارچه‌ای بپیچند که از سرتا پای‌شان را می‌پوشاند و تنها منفذ کوچکی باقی می‌گذاشت که از طریق آن می‌توانستند بینند و تنفس کنند. اگر مردی حتی موی زنی را که خارج از دایره بستگان نزدیک خود بود می‌دید، بزرگ‌ترین گناهان به حساب می‌آمد. پس تصور کنید که مردان جمع شده در کنفرانس بدشت چه احساسی داشتند وقتی یک روز طاهره در حالی که صورتش را با حجاب نپوشانده بود، در جمع ظاهر شد.

غوغای بزرگی برخاست. چند تن از پیروان حضرت باب چنان بهت زده بودند که فرار کردند. دیگران حیران ایستادند. حتی قُدوس نشانه‌های عصبانیت از خود نشان داد. اما طاهره با کرامت و اطمینان خود را کنار قُدوس جای داد. احساس پیروزی و سروری چهره او را روشن کرد. سپس برخاست و سخن گفت. کلماتش چنان قدرت‌مند بود که در قلب‌های همه حاضران رسوخ کرد. او از مؤمنان خواست از گذشته جدا شوند و بر احکام عصری تازه راسخ بمانند. او حتی درباره عظمت حضرت بهاءالله نظرات معینی را بیان کرد که در آن زمان افراد معدودی می‌توانستند بفهمند. او سخنرانی خود را با گفتن این مطلب به پایان برد که من کلمه‌ای هستم که قائم موعود بنا بود بر زبان راند. و چه کسی می‌توانست انکار کند که او به عنوان کلمه‌ای قدرت‌مند از زبان حضرت باب عمل کرده بود که آغاز دوری تازه در وجود بشریت را بشارت می‌داد؟ چه کسی می‌توانست انکار کند که او شیپوری را به صدا درآورده بود که برابری مردان و زنان را اعلام می‌کرد؟

ز. حقایق

۱. طاهره هفدهمین حرف حیّ بود.
۲. استقلال دین حضرت باب از اسلام در کنفرانس بدشت اعلان شد.
۳. حضرت بهاءالله، قدّوس و طاهره در کنفرانس بدشت حاضر بودند.
۴. طاهره در کنفرانس بدشت حجاب را از صورت خود برداشت و برابری مردان و زنان را در برابر عموم اعلام کرد.

ح. نمایش

با استفاده از یکی از روش‌های توصیف شده در قسمت‌های مقدماتی کتاب، می‌توانید به کودکان کمک کنید فصل تاریخی اعلام دلیرانهٔ طاهره در کنفرانس بدشت را به نمایش در آورند.

ط. نقاشی

پیشنهاد می‌شود از دانش‌آموزان بخواهید طلوع خورشید را نقاشی کنند. این کار اندیشهٔ مورد مطالعهٔ امروز را مبنی بر این که روز جدیدی در زندگی بشریت طلوع کرده تثبیت خواهد کرد.

ی. مرور

"در جمیع امور به مشورت متمسک شوید چه که اوست سراج هدایت راه نماید و آگاهی عطا کند." ۷۲

ک. مناجات‌های پایانی

درس سیزدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

می‌توانید کلاس را مانند همیشه با تلاوت مناجات‌هایی شروع کنید و سپس کودکان را در تلاش‌هایشان برای حفظ کردن مناجات معرفی شده در درس پیش یاری دهید.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که کودکان یاد بگیرند حضرت باب عصر رسولی دور بهائی را آغاز فرمودند. می‌توانید معرفی این موضوع را بر مبنای توضیح زیر قرار دهید. البته آن را مطابق توانایی دانش‌آموزان خود ساده خواهید کرد.

سال‌های اولیه هر دوره دینی با اعمال بسیار قهرمانانه همراه است. در دور بهائی که قرن‌ها به طول خواهد انجامید، اولین هفتاد و هفت سال به عصر رسولی شناخته می‌شود. این عصر در ۱۲۲۳ (۱۸۴۴) با اعلان حضرت باب آغاز شد و به خاطر اعمال فداکارانه هزاران هزار نفس دلیر که در برابر ظالمانه‌ترین آزار و اذیتی که تا کنون پیروان ادیان با آن روبرو شده بودند پایداری کردند ممتاز است. حدود بیست‌هزار تن از اصحاب حضرت باب و حضرت بهاء‌الله جان خود را با سرور تقدیم کردند به طوری که دین الهی برای دوران ما توانست به شکلی استوار برقرار شود. کسانی که علیه دین تازه برخاستند جاهل بودند و فریب رهبران تشنه قدرت و پرغرور و تکبر را خوردند. آنها به مؤمنان تازه حمله می‌کردند، آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند، وسایل متعلق به آنها را می‌بردند و آنها را زندانی می‌کردند به این امید که آنها دین خود را انکار کنند. همه آنچه باید برای انکار ایمان خود می‌گفتند این بود که "من اعتقاد ندارم که حضرت باب قائم موعود است" یا "من اعتقاد ندارم که حضرت بهاء‌الله مظهر ظهور الهی است." اما ایمان این نفوس مقدّس چنان قوی و عشق‌شان به خدا و بشریت چنان شدید بود که از به زبان راندن این کلمات سر باز زدند و در عوض انتخاب کردند که در راه پروردگار خود شهید شوند. این قهرمانان خدا با گفتار و کردار خود معیار ایثار و استقامتی را که باید بهائیان در سراسر اعصار از آن پیروی کنند، برقرار ساختند.

ج. پرسش‌ها

۱. عصر رسولی دور بهائی چه زمان آغاز شد؟
۲. عصر رسولی چقدر به طول انجامید؟
۳. چه کسی عصر رسولی دور بهائی را آغاز کرد؟
۴. چه چیز عصر رسولی را از اعصار دیگر متمایز می‌سازد؟
۵. چرا مؤمنان زندگی خود را برای ایمان‌شان می‌دادند؟

۶. اگر مؤمنان اولیه ایمان خود را انکار کرده بودند، آینده دنیا چگونه می بود؟

۷. از سرمشق کسانی که جان خود را برای امر الهی فدا کردند، چه چیز یاد می گیریم؟

د. حفظ کردن نصوص

نصّ زیر از توفیق حضرت باب به حروف حیّ است. این بیان از جایگاه والایی که نوع بشر در این دور جدید به آن خوانده شده سخن می گوید. پیش از آن که به کودکان در حفظ کردن نصّ کمک کنید، ممکن است بخواهید تمام توفیق خطاب به حروف حی را دوباره بخوانید، این خطاب را می توانید در دوره مربوط به زندگی حضرت باب که در کتاب ۴ مطالعه کردید بیابید.

"دوران کفایت عبادات کسالت آور فتور آمیز منقضی شد امروز روزی است که به واسطه قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد." ۷۳

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

تاریخ امر مبارک مملو از داستان های قهرمانانه بسیار است. برای درس امروز یکی از این ها را برگزیده ایم: وقایع آغازین ضوضای مازندران. این روایتی طولانی است و ممکن است بخواهید آن را خلاصه و کلماتش را ساده کنید تا دانش آموزان تان بتوانند آن را دنبال کنند و به خوبی بفهمند.

تابستان ۱۲۲۷ (۱۸۴۸) بود، فقط چهار سال پس از اعلان امر حضرت باب، و همه ایران در غوغا بود. هزاران هزار نفر پیام حضرت باب را می پذیرفتند، اما دشمنان آن حضرت با نیروی بسیار به آزار پیروان دیانت تازه برخاستند. بسیاری جان خود را در راه امر مبارک داده بودند. همان طور که می دانید خود حضرت باب در یک گوشه دوردست ایران زندانی بودند. قّدوس در خانه یک روحانی متنفذ در استان مازندران زندانی بودند و حتی حضرت بهاء الله که از اشراف ایران بودند، به خاطر حمایت از امر حضرت باب به رنج افتادند. ملاحظه ماه های پیش را با موفقیتی شگفت آور به اعلان پیام حضرت باب در استان خراسان گذرانده بود. او در شرف یک سفر طولانی بود که پیام آوری با عمامه حضرت باب از راه رسید و دستورات ایشان را مبنی بر برافراشتن پرچم سیاه، رفتن به مازندران و یاری قّدوس به او رساند. ملاحظه فوراً از دستورات محبوبش، حضرت باب، اطاعت کرد،

عمامه سبز رنگ را بر سرش گذاشت، پرچم سیاه را برافراشت و به همراه دویست و دو مرد، سفر خود را از خراسان به مازندران آغاز کرد.

در ابتدای سفر، این دسته از مردان پاک و دلیر به هر دهکده‌ای وارد می‌شدند، با آغوش باز مورد پذیرایی قرار می‌گرفتند. در هر دهکده، مردم به خبر مسرت‌بخش آمدن قائم موعود گوش می‌دادند و نفوس بی‌شماری دیانت تازه را می‌پذیرفتند. حتی چند نفر در سفر گروه به سوی مازندران به آنها پیوستند. اما همین که به مازندران نزدیک می‌شدند، ملاحسین کم‌کم به آنها درباره رنج‌هایی که در انتظارشان بود اخطار داد. او با اشاره به سوی مازندران، به آنها یادآوری کرد که این راهی است که به شهادت آنها منتهی می‌شود. او گفت هر کس برای بلائی پیش رو آماده نیست، باید بازگردد و به خانه برود. او این اخطار را چندین بار تکرار کرد. سرانجام حدود بیست نفر از همراهان ملاحسین انتخاب کردند که بروند، اما اکثراً به اشتیاق به فدا کردن جان‌های خود در راه محبوب‌شان، سواره به پیش راندند.

وقتی به شهر بارفروش در مازندران نزدیک شدند، ملاحسین بار دیگر به همراهان خود درباره سرنوشتی که در انتظارشان بود اخطار داد. سپس از آنها خواست وسایل خود را جز اسب‌ها و شمشیرهای‌شان دور بریزند تا ساکنان دهکده‌ها و شهرهای در مسیر فکر نکنند که آنها به داشته‌های مادی علاقه‌مند هستند. اولین کسی که از ملاحسین اطاعت کرد، یکی از مؤمنان بود که کیفی پر از جواهر ارزشمند که از معدن پدرش در خراسان استخراج شده بود حمل می‌کرد. او حتی لحظه‌ای درنگ نکرد و آنچه در آن روزگار در نوع خود مال و منالی به شمار می‌آمد، بر زمین ریخت. دیگران همه از الگوی او پیروی کردند و خود را از اشیای این جهان خلاص کردند.

روحانی متنفذ بارفروش مرد متکبر و تشنه قدرتی بود که از کسب نفوذ بایان در همه کسانی که با آنها مرتبط می‌شدند، ترسیده بود. وقتی شنید که ملاحسین و همراهانش به بارفروش نزدیک می‌شوند، پیام‌آوران خود را فرستاد تا مردم را در مسجد جمع کنند. آنجا، مقابل جمعیتی بسیار، از منبر بالا رفت، عمامه خود را به زمین انداخت، یقه لباس خود را پاره کرد و اعلام کرد که بدترین دشمنان دین خدا در فاصله اندکی از شهر قرار دارند. او در بیان خطبه سرشار از دروغ خود چنان شیوایی داشت که جمعیت خشم‌گین شدند، فرمانش را اطاعت کردند، مسلح شدند و به جنگل نزدیک رفتند تا به این دسته از نفوس مقدس حمله کنند، نفوسی که تنها آرزوی‌شان اعلان بشارات طلوع عصری تازه بود.

وقتی ملاحسین شمشیر را دید، از همراهانش خواست صبور باشند و امید داشت که بتواند باین افراد گم‌راه شده که فریب رهبر ریاکار و جاه‌طلب خود را خورده بودند، اقامه برهان کند. اما در آن هنگام جماعت بر آنها آتش

گشودند و هفت نفر از همراهان او یکی پس از دیگری به زمین افتادند. ملاحسین چشمان خود را رو به آسمان کرد و دعا کرد: "بنگر، خدایا، خدای من، مصیبت همراهان برگزیده‌ات را، و مشاهده کن استقبال این مردم از حبیبانت را. می‌دانی که آرزوی دیگری جز هدایت آنها به راه حقیقت و دادن عرفان ظهورت به آنها نداریم. تو خود به ما فرمان داده‌ای که در برابر حملات دشمن از جان خود دفاع کنیم. اکنون من با ایمان به فرمان تو، با همراهانم برای مقاومت در برابر حمله‌ای که علیه ما به راه انداخته‌اند برمی‌خیزم." سپس شمشیرش را بیرون کشید و با همراهانش به قلب دشمن تاخت. آن دلاوری که این گروه کوچک از مردان خداترس نشان دادند چنان عظیم بود که قلوب حمله‌کنندگان به آنها از ترس لبریز شد. ملاحسین، خود، بی‌اعتنا به گلوله‌هایی که بر او می‌بارید، راه خود را از میان صفوف دشمن باز کرد و به سوی بارفروش به راه افتاد. او مستقیم به محل سکونت روحانی منتقلی که مقصّر تمام این رویداد بود تاخت، سه بار دور خانه او گشت و فریاد زد: "باشد که آن بزدل خوار که ساکنان این شهر را به جهاد با ما انگیخته و با رسوایی خود را پشت دیوارهای خانه‌اش پنهان کرده، از این عقب‌نشینی ننگین برون آید... آیا فراموش کرده آن که موعظه جهاد می‌کند، باید خود در رأس پیروانش قدم بردارد و با کردار خود آتش ایشار را در آنها برافروزد و اشتیاقشان را پایدار نگاه دارد؟"

مردم بارفروش از این اقدامات قهرمانانه و دلیرانه حیرت‌زده بودند. آنها شروع به فریاد کردند: "صلح، صلح!" و چند تن از رهبران خود را فرستادند تا از ملاحسین طلب رحمت و بخشش کنند. ملاحسین می‌دانست که آنها خالص نیستند و اقدامات ظالمانه خود را به محض یافتن فرصتی دیگر تکرار خواهند کرد، با این حال، درخواست‌شان را پذیرفت و صلح، حداقل به مدت یک روز، برقرار شد. سپس ملاحسین و همراهانش پیروزمندانه به مهمانسرای بزرگ در میان شهر راندند و برای استراحت پیاده شدند.

این رویداد خارق‌العاده آغاز رویدادهای غم‌انگیزی بود که قرار بود در ماه‌های پیش رو در مازندران بر این گروه کوچک از پیروان حضرت باب وارد آید. بنا بود آنها به رهبری قدّوس و ملاحسین، بارها مورد حمله دشمنی درنده قرار گیرند که در تعداد بر آنها فزونی داشت، بنا بود بارها فریاد ملاحسین که "سوار توسن‌های تان شوید، ای قهرمانان خدا" شنیده شود و قلب‌های دشمن را از ترس لبریز نماید. بنا بود یک گروه کوچک از بابیان بر لشکریان دشمن بتازند و آنها را پراکنده سازند. اما هر بار، چندین تن از این نفوس فدایی به آرزوی قلبی خود برسند و به خاطر محبوب خود شهید شوند. آن‌گاه دشمن خائن دعوت به صلح کند، اما زود پیمان‌های خود را بشکنند و رنج بیشتری بر قهرمانان سرمست خدا، قهرمانان دوره بابی، وارد آورد. همین‌طور ادامه یافت تا سرانجام ملاحسین قربانی گلوله دشمن شد و جان خود را برای کسی فدا نمود که خود اولین فردی بود که ایشان را به عنوان قائم موعود و مبشر عصری نو شناخت. اندکی بعد، قدّوس، آخرین حرف حی، به دست دشمن افتاد، به

همین شهر با فروش آورده شد و به دست بزدلان و خائنان از سکنه آن به شهادت رسید. وقتی حضرت باب از این رویدادها آگاه شدند، اندوهشان چنان عظیم بود که چندین ماه نزول الواح و آیات را که از زمان اعلان امرشان در شیراز با چنان سرعتی از زبانشان جاری می‌شد، متوقف فرمودند.

ز. حقایق

۱. عصر رسولی دور بهائی در سال ۱۲۲۳ (۱۸۴۴) آغاز شد.
۲. عصر رسولی دور بهائی هفتاد و هفت سال به طول انجامید.
۳. ملاحسین و همراهانش در ظلّ پرچم سیاه که نشانه ظاهر شدن قائم موعود بود، از خراسان به مازندران تاختند.
۴. ملاحسین و قدّوس هر دو در استان مازندران به شهادت رسیدند.

ح. نمایش

در حالی که مهم است کودکان درباره ضوضای مازندران بدانند و از اقدامات قهرمانانه بابیان اولیه تحت تأثیر قرار گیرند، بهتر است صحنه جنگ داستان امروز را بازی نکنند. با این حال، می‌توانند صحنه‌ای را که در آن ملاحسین به محلّ سکونت روحانی متنفذ اسب می‌راند و ساکنان شهر تقاضای صلح دارند بازی کنند. قالب نمایش را بر اساس آن انتخاب کنید.

ط. نقاشی

امروز می‌توانید از کودکان بخواهید فردی را در حال انجام عملی بسیار قهرمانانه بکشند.

ی. مرور

"از خدا می‌خواهیم به نفوس انسانی عدالت عطا نماید تا منصف باشند و در جهت تأمین خیر همگان بکوشند." (ترجمه) ۷۴

ک. مناجات‌های پایانی

درس چهاردهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کودکان در درس بعد یادگیری مناجات تازه‌ای را آغاز خواهند کرد، بنابراین باید اطمینان حاصل کنید که همه می‌توانند به خوبی مناجات معرفی شده در درس دوازدهم را تلاوت کنند. پیش از مرور مناجات با آنها، می‌توانید کلاس را به روش معمول آغاز کنید.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که به کودکان در درک این نکته کمک کند که حضرت باب، حین آماده کردن راه برای آمدن حضرت بهاءالله، جان خود را با سرور فدا کردند. این یک مفهوم عمیق است که همین طور که رشد می‌کنند لازم خواهد بود بر آن تأمل کنند. اندیشه‌های زیر شما را یاری خواهد کرد که امروز آن را به کودکان ارائه کنید:

آتشی که به دست انسان افروخته شده باشد، ممکن است خاموش شود. اما آتش عشق خدا را که به دست خود قادر مطلق مشتعل شده نمی‌توان فرونشاند، حتی اگر همه مردم جهان برای این کار با هم متحد شوند. دشمنان حضرت باب خشم‌گین و قدرت‌مند بودند. آنها ممکن بود دستور کشتن صدها بابی را بدهند و مردم غافل آنها را اجرا می‌کردند. ممکن بود علیه گروه‌های کوچک پیروان حضرت باب ارتش‌های بزرگ تشکیل دهند و برای چیرگی بر آنها از خیانت استفاده کنند. ممکن بود آنها را مسخره کنند، غارت کنند، زندانی کنند و از خانه‌ها و خانواده‌هایشان تبعید کنند. آنها همه این کارها را بارها انجام دادند. اما آزارها مانند روغنی شد که آتش را شعله‌ور کرد؛ آتش حتی روشن‌تر شد و حتی بیشتر منتشر شد. سپس حکومت و روحانیون ایران تصمیم گرفتند که اعدام خود حضرت باب تنها راه حل است. آنها تصور کردند که این کار مطمئناً جنبشی را که در مدت چند سال بنیاد فرمان‌روایی مستبدانه آنها را لرزاند، پایان خواهد داد.

البته حضرت باب می‌دانستند که دوره ایشان کوتاه خواهد بود. هدف ایشان آن بود که راه را برای آمدن حضرت بهاءالله آماده کنند. و عشق ایشان به حضرت بهاءالله چنان عظیم بود که آرزویی بیش از فدا کردن جان خود در راه آن حضرت نداشتند. این پرشورترین خواسته قلبی آن حضرت بود. اگر آن حضرت می‌خواستند بر همه ایران غلبه فرمایند و به فرمان‌روایی روحانیون و حکومت فاسد پایان دهند، به آسانی می‌توانستند چنین کنند. اما ایشان دغدغه انجام کارهای بسیار بزرگ‌تری را داشتند که پیش رو بود. جهان را می‌دیدند و نه صرفاً ایران را. ایشان مبعث دوره‌ای تازه بودند. ایشان آمده بودند تا قلب‌ها را برای شناختن حضرت بهاءالله پاک کنند. آمده بودند که

نزدیکی ملکوت خدا را اعلام فرمایند. و برای این کار با سرور جان خود را دادند. ایشان با خون خود درخت امر مبارک را که خود فقط چند سال پیش کاشته بودند، آبیاری فرمودند.

ج. پرسش‌ها

۱. چه کسی مسئول مصائبی است که بر مظاهر ظهور الهی وارد آمده است؟

۲. چرا حضرت باب رنج‌هایی را که دشمنان‌شان بر ایشان تحمیل کرده بودند، پذیرفتند؟

۳. دشمنان حضرت باب سرانجام با ایشان چه کردند؟

۴. نتیجه چه بود؟

۵. آیا رسالت حضرت باب در زمین تحقق یافت؟

۶. بزرگ‌ترین آرزوی حضرت باب چه بود؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت باب از حضرت بهاء‌الله به عنوان "بقیة‌الله" یاد می‌کنند و آرزوی خود مبنی بر شهید شدن در راه ایشان را ابراز می‌دارند. از کودکان بخواهید آن را حفظ کنند تا همیشه عشقی را که حضرت باب در قلب خود نسبت به حضرت بهاء‌الله داشتند به یاد داشته باشند.

"يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَرَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ." (مضمون: ۷۵)

ای بقیة‌الله، به کلی فدای تو شدم و در راه تو به دشنام راضی گشتم و در محبت تو جز کشته شدن را آرزو نکردم).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی زیر داستان شهادت حضرت باب و انیس، همراهی را که آن حضرت برای سهیم شدن در این تاج مبارک برگزیدند، نقل می‌کند. ممکن است بسیاری از دانش‌آموزان شما اکنون با این فصل از تاریخ امر مبارک آشنا باشند، و بارها نیز آن را در سراسر زندگی خود خواهند شنید. باید پیش از کلاس درباره نحوه روایت کردن این فصل تاریخی برای آنها در کلاس امروز تصمیم بگیرید.

در شهر تبریز مرد جوانی زندگی می‌کرد که تاریخ همواره او را با لقبش، انیس، به خاطر خواهد داشت. انیس پیام حضرت باب را طی دوره کوتاه زندان حضرت باب در تبریز از خود ایشان شنید. عشق الهی به چنان شدتی در قلب انیس مشتعل شده بود که آرزوی دیگری جز راضی و خشنود کردن پروردگار خود نداشت. ناپدیری او که عظمت امر مبارک را درک نمی‌کرد، از رفتار پسرش احساس خطر کرد و تصمیم گرفت او را در خانه‌اش حبس کند و دیده‌بان سرسختی را بر او بگمارد. انیس چند هفته، تمام روزهای خود را در حال دعا و نماز می‌گذراند تا خدا به او اجازه دهد دوباره به حضور حضرت باب رسد. یک روز وقتی غرق دعا و نماز بود، رؤیای شگفت‌انگیزی را تجربه کرد که قلبش را از سرور و اطمینان بی‌اندازه سرشار ساخت. او در رؤیایش حضرت باب را دید که مقابلش ایستاده‌اند. انیس خود را به پای آن حضرت انداخت. حضرت باب در پاسخ به التماس‌های او، با این کلمات او را مخاطب ساختند: "شاد باش، آن ساعت دارد نزدیک می‌شود که در همین شهر مقابل چشمان مردمان آویزان شوم و قربانی آتش دشمنان گردم. من هیچ کس را جز تو برای سهمی شدن در جام شهادت با خودم انتخاب نخواهم کرد. مطمئن باش که این وعده که به تو می‌دهم متحقق خواهد شد."

پس انیس صبورانه منتظر ماند. با گذشت هر روز، او خود را به تحقق هدف زندگی‌اش و رسیدن به سرنوشت شکوه‌مند خود نزدیک‌تر حس می‌کرد. سپس آن روز رسید که حضرت باب دوباره، این بار برای شهادت، به تبریز آورده شدند. وقتی آن حضرت را به سلول زندان‌شان هدایت می‌کردند، انیس خود را به پای آن حضرت انداخت. او از حضرت باب استدعا کرد که به او اجازه دهند همه جا به دنبال ایشان حرکت کند. انیس فوراً دستگیر شد و به همان سلول حضرت باب افکنده شد.

حضرت باب شب پیش از شهادت خود را همراه انیس و سه تن دیگر از پیروان وفادار خود گذراندند. ایشان از سرور به اشتعال آمده بودند و با شادمانی سخن می‌گفتند. آن حضرت به همراهان خود فرمودند: "فردا روز شهادت من خواهد بود. ای کاش یکی از شما اکنون برمی‌خواست و با دستان خود زندگی مرا پایان می‌داد. ترجیح می‌دهم به جای دشمن، به دست یک دوست کشته شوم." اشک‌ها از چشمان این چهار مرد اندوه‌گین و مصیبت‌زده که اکنون از آنها خواسته می‌شد جان محبوب خود را به دستان خود بگیرند جاری شد. آنها نمی‌توانستند تصور ارتکاب چنین عمل ظالمانه‌ای را بنمایند، حتی اگر این کار آرزوی خود حضرت باب باشد. سپس ناگهان انیس به پا خاست و پذیرفت که فرمان حضرت باب را اجرا کند. اطاعت از محبوب بزرگ‌ترین وظیفه او بود؛ او انتخابی نداشت مگر آن که دقیقاً همان کاری را که حضرت باب آرزویش را داشتند انجام دهد. حضرت باب اعلان فرمودند: "همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهمی گردد."

صبح بعد، حضرت باب مشغول گفتگو با منشی خود بودند که یک مأمور حکومتی با بی ادبی کلام ایشان را قطع کرد. حضرت باب به مرد اخطار دادند تا زمانی که همه چیزهایی را که میل مبارک بود به منشی خود نگفته باشند، هیچ قدرت زمینی نمی‌تواند ایشان را خاموش سازد. اما سخنان ایشان در گوش ناشنوی او تأثیر نداشت و ایشان را از سلول‌شان به خانه‌های برجسته‌ترین روحانیون شهر تبریز بردند که آنها نیز بی‌درنگ حکم اعدام آن حضرت را امضا کردند. سپس ایشان را به میدانی عمومی بردند و به دست سام‌خان، فرمانده هنگ سربازانی که برای اعدام آن حضرت انتخاب شده بودند سپردند. اما ترس سام‌خان را فراگرفت که مبادا اقدامش خشم خدا را بر او نازل کند. او به حضرت باب توضیح داد: "من به دیانت مسیحی ایمان دارم و هیچ نیت بدی علیه شما در سر نمی‌پرورانم. اگر امر شما امر حقیقت باشد، کاری کنید که بتوانم خود را از وظیفه ریختن خون شما رها سازم." حضرت باب پاسخ فرمودند: "از دستوراتی که به تو می‌رسد پیروی کن و اگر نیت خالص باشد، خدای قادر قطعاً می‌تواند تو را از سرگشتگی خلاص کند."

سام‌خان به مردان خود دستور داد میخی بر ستونی بکوبند و دو ریمان به آن میخ بیاویزند. با این ریمان‌ها حضرت باب و انیس را چنان آویزان کردند که سرانیس بر سینه سرورش آرام گرفته بود. هفت صد و پنجاه سرباز در سه ردیف دویست و پنجاه نفری ایستادند و به هر یک دستور آتش داده شد. دود حاصل از شلیک‌ها چنان بود که نور خورشید ظهر را به تاریکی تبدیل کرد. به محض این که ابرهای ناشی از دود زدوده شد، مردم حیران که در میدان و بر بام‌ها گرد آمده بودند، چیزی دیدند که چشمان‌شان نمی‌توانست باور کند. انیس بدون این که صدمه دیده باشد، پیش روی آنها ایستاده و حضرت باب ناپدید شده بودند.

مأموران شروع به جستجوی حضرت باب کردند و ایشان را در سلول مشغول به ادامه گفتگوی خود با منشی‌شان یافتند. حضرت باب فرمودند: "گفتگویم را تمام کرده‌ام. حال می‌توانید به اجرای مقصد خود پردازید." سام‌خان نپذیرفت که بار دوم به ریختن خون حضرت باب اقدام کند. یک هنگ تازه آورده شد. حضرت باب و انیس بار دیگر از همان ستون آویزان شدند. سربازان شلیک کردند و این بار چون اراده حضرت باب بود، به اجرای مقصد شرم‌آور خود موفق شدند. دو بدن از گلوله‌های بی‌شمار شرحه‌شرحه شد، اما با این حال چهره‌ها تقریباً سالم باقی ماندند. آخرین کلمات حضرت باب به مردمان این بود: "ای نسل نافرمان، اگر به من ایمان می‌آوردید، هر یک از شما از الگوی این جوان پیروی می‌کردید که در رتبه از اکثر شما برتر است، و داوطلبانه خود را در راه من فدا می‌کردید. آن روز خواهد آمد که مرا بشناسید؛ آن روز دیگر با شما نخواهم بود."

ز. حقایق

۱. مؤمنی که برای شهادت با حضرت باب انتخاب شد، به انیس معروف است.
۲. سامخان فرمانده هنگی بود که دستور اعدام حضرت باب را داشت.
۳. در اولین کوشش برای اعدام حضرت باب، هفت صد و پنجاه سرباز برایشان و انیس آتش گشودند.
۴. در اولین کوشش برای پایان دادن زندگی حضرت باب، به ایشان آسیبی نرسید. و ایشان را در حال کامل کردن گفتگوی ناتمام خود با منشی شان یافتند.
۵. شهادت حضرت باب در تبریز رخ داد.
۶. شهادت حضرت باب در ظهر ۱۸ تیر ۱۲۲۹ (۹ ژوئیه ۱۸۵۰) رخ داد.
۷. حضرت باب هنگام شهادت درسی و یک‌امین سال زندگی خود بودند.

ح. نمایش

هر قالبی برای نمایش رویدادهای پیرامون شهادت حضرت باب توسط کودکان برمی‌گزینید، مهم است به یاد داشته باشید که هیچ کس نباید نقش خود حضرت باب را بازی کند.

ط. نقاشی

پیشنهاد می‌شود از کودکان بخواهید نقاشی دانه‌ای را بکشند که درختی از آن شروع به رویدن می‌کند. حین این کار، شما می‌توانید برای آنها توضیح دهید که دانه خود را فدا می‌کند تا درخت بتواند پدیدار شود.

ی. مرور

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ لَا تَتْرُكْ أَمْرِي حُبًّا لِحِمَائِي، وَلَا تَنْسَ وَصَايَايَ ابْتِغَاءَ لِرِضَائِي."^{۷۶} (مضمون: ای پسر انسان، به حبّ جمال اوامر مرا ترک مکن و به خاطر رضایم وصایایم را فراموش منما).

ک. مناجات‌های پایانی

درس پانزدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از آن که مناجات‌های شروع تلاوت شد، باید مناجاتی را که کودکان در دو درس پیش حفظ می‌کردند با آنها مرور نمایید. آن‌گاه می‌توانید مناجات زیر را معرفی نمایید. یادسپاری این مناجات را در مدت سه کلاس یا کم‌تر باید به خوبی به پایان برند:

"سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرَ السَّمَاءِ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا عَرَفْتَ عِبَادَكَ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ جَرَى كَوْنُ الْحَيَوَانِ مِنْ إِصْبَعِ كَرَمِكَ وَ ظَهَرَ رَبِيعُ الْمُكَاشَفَةِ وَ اللَّقَاءُ بِظُهُورِكَ لِمَنْ فِي سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ."^{۷۷} (مضمون: پاک و منزهی تو ای خدای نام‌ها و آفریدگار آسمان. سپاس تو را که این روز را به بندگانت شناساندی، این روزی که در آن چشمه زندگانی از انگشت کرمت جاری شد و به ظهورت بهار مکاشفه و دیدار به روی هر آن‌که در آسمان و زمین توست ظاهر گشت).

ب. معرفی درس

مقصد از این درس فراهم کردن فرصت تأمل درباره معنای این بیان برای دانش‌آموزان شماس است: "حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای امروز هستند." گرچه آنها اکنون به خوبی از مقام حضرت بهاءالله آگاهند، ممکن است برای بسیاری از آنها اولین باری باشد که موضوع را تا حدی عمیق مطالعه می‌کنند. می‌توانید مطالعه را با ارائه اندیشه‌های زیر به آنها آغاز کنید:

تا حال یاد گرفته‌اید که مظاهر ظهور الهی وجودات خیلی خاصی هستند که هر چند گاه می‌آیند تا نوع بشر را به راه راست هدایت کنند. آنها همان طور که آینه نور خورشید را منعکس می‌کند، صفات خدا را منعکس می‌سازند. شما هم چنین یاد گرفته‌اید که حضرت باب یک مظهر ظهور الهی بودند که راه را برای آمدن حضرت بهاءالله آماده کردند. حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای امروز هستند، یعنی با شناختن ایشان می‌توانیم به عرفان الهی دست یابیم و با پیروی از ایشان بر اساس اراده الهی زندگی می‌کنیم.

بشریت مانند کودکی است که نیاز به تربیت دارد. وقتی کودکی تمام آنچه برای یادگیری در یک کلاس هست یاد گرفته باشد، باید به کلاس بعدی برود. در این کلاس جدید، معلم دیگری خواهد داشت که به اندازه معلم پیشین عالی است و به او چیزهایی خواهد آموخت که قبلاً نمی‌توانست درک کند. اگر کودکی بیش از حد به معلم قدیمی دل‌بستگی داشته باشد و تصمیم بگیرد معلم تازه را نپذیرد، هرگز پیشرفت نخواهد کرد. به همین

شکل، وقتی یک مظهر ظهور الهی در جهان ظاهر می‌شود، وظیفه پیروان همه مظاهر ظهور الهی پیشین آن است که آن حضرت را بپذیرند و یاد بگیرند مطابق تعالیم آن حضرت زندگی کنند. شما اکنون می‌دانید که ما در روز ویژه‌ای زندگی می‌کنیم، در شروع دوری جدید از تاریخ طولانی نژاد بشری. حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی هستند که به ما می‌آموزند قرار است در این عصر چگونه زندگی کنیم. اکنون وظیفه پیروان هر دینی آن است که از این معلم تازه پیروی کنند و ملکوت موعود الهی را بر زمین بنا نمایند.

ج. پرسش‌ها

۱. چرا هر چند گاه مظاهر ظهور الهی به سوی بشریت می‌آیند؟
۲. چگونه می‌توانیم مطابق اراده الهی زندگی کنیم؟
۳. آیا می‌توانید به نام‌های برخی مظاهر ظهور الهی که پیش از حضرت باب و حضرت بهاءالله آمدند، اشاره کنید؟
۴. مردم جهان اکنون که یک مظهر ظهور الهی تازه برای هدایت آنها آمده، چه باید بکنند؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر حضرت بهاءالله از خودشان و آنچه از ایشان است، به عنوان انعکاسی از خدا یاد می‌فرمایند. گرچه نصّ چند کلمه دشوار دارد، اما معنای آن کاملاً در حوزه توانمندی درک کودکان قرار می‌گیرد.

"قُلْ لَا يُرَى فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ وَلَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُهُ وَلَا فِي كَيْنُونَتِي إِلَّا كَيْنُونَتُهُ وَلَا فِي ذَاتِي إِلَّا ذَاتُهُ وَلَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتُهُ وَلَا فِي سُكُونِي إِلَّا سُكُونُهُ وَلَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمُهُ الْعَزِيزُ الْمَحْمُودُ."^{۷۸}
(مضمون: بگو در هیکل من جز هیکل خدا و در جمال من جز جمال او و در هستی و حقیقت من جز هستی او و در ذات من جز ذات او و در حرکت من جز حرکت او و در سکون من جز سکون او و در قلم من جز قلم عزیز محمود او دیده نمی‌شود).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

وقتی کودکان چند سرود خواندند، از آنها بخواهید در سکوت بنشینند تا شما برای آنها توضیح دهید که چگونه حضرت بهاءالله برای اولین بار وحی الهی را دریافت فرمودند. به یاد داشته باشید که می‌توانید روایت را مطابق سطح فهم دانش‌آموزان خود جرح و تعدیل کنید.

تابستان ۱۲۳۱ (۱۸۵۲)، رنج شدیدی برای پیروان حضرت باب به همراه داشت. حضرت باب خود دو سال پیش شهید شده بودند و بسیاری از برجسته‌ترین اصحاب ایشان جان خود را در راه آئین‌شان داده بودند. گروه کوچکی از بابیان چنان از شهادت حضرت باب محبوب خود ناراحت بودند که تصمیم به انتقام گرفتند. گرچه حضرت بهاء‌الله به آنها فرمودند که دست از اندیشه‌های نابخردانه خود بردارند، اما آنها به سخنان آن حضرت گوش ندادند و برای سوء قصد به جان شاه نقشه کشیدند. اقدام رقت‌بار آنها با شکست مواجه شد، اما چنان خشمی را در شاه برانگیخت که دستور قتل عام دیگری برای پیروان آرام حضرت باب داد. اقدامات ظالمانه‌ای که طی این ماه‌ها علیه بابیان انجام شد، چنان تکان‌دهنده هستند که توصیف آنها باعث ناراحتی بیش از حد قلب‌های شما خواهد شد. حتماً بعداً در زندگانی خود درباره آنها خواهید خواند و در حیرت خواهید ماند که چگونه حکومتی ممکن است چنین ددمنشی را در میان مردم خود ترویج دهد. آنچه اکنون لازم است بدانید آن که این موج آزارها رنج عظیمی برای حضرت بهاء‌الله که تا آن زمان به خاطر جایگاه‌شان در اجتماع، از آزادی نسبی بهره‌مند بودند به بار آورد. دستور دستگیری فوری آن حضرت صادر شد.

روزی که شاه دستور را داد، حضرت بهاء‌الله در دهکده‌ای در چند کیلومتری شهر تهران اقامت داشتند. این خبری که به زودی قرار است زندانی شوند، سبب کوچک‌ترین اضطرابی در ایشان نشد و ایشان با شجاعت معمول خود با دستگیری‌شان برخورد کردند. زندانی که برای ایشان انتخاب شده بود، "سیاه‌چال" خوانده می‌شد. این کلمه-ای است که لازم است یاد بگیرید و به یاد داشته باشید. معنای آن گودال سیاه است. سیاه‌چال در اصل آب‌انباری برای حمام عمومی در تهران بود و در آن زمان به عنوان یک زندان زیرزمینی برای نگه داشتن مجرمانی از بدترین انواع به کار می‌رفت.

حضرت بهاء‌الله را در مسیر سیاه‌چال مجبور کردند که با پا و سر برهنه زیر اشعه سوزان خورشید نیمه تابستان راه بروند. جمعیتی که کنار جاده ایستاده بودند، با گستاخی تمام با ایشان رفتار کردند. اما هنوز چهره ایشان آرامش درونی‌شان را نشان می‌داد و قلب‌شان سرشار از عشق به حتی کسانی بود که آرزوی صدمه دیدن ایشان را داشتند.

وقتی به سیاه‌چال نزدیک می‌شدند، زن سال‌مند و فرتوتی با سنگی در دست، از میان جمعیت بیرون آمد. چشمانش از عزم و تعصب می‌درخشید. چنان متقاعد شده بود که حضرت بهاء‌الله خطا کارند که کاملاً از اصالت و عشقی که از این زندانی شگفت‌انگیز نمودار بود، ناآگاه بود. وقتی به جلو گام برداشت و دستش را بلند کرد تا سنگ را به سوی حضرت بهاء‌الله پرتاب کند، تمام بدنش از خشم می‌لرزید. همان طور که به حضرت بهاء‌الله نزدیک می‌شد التماس کرد: "به من فرصتی دهید تا سنگم را به صورتش پرتاب کنم!" کلمات حضرت بهاء‌الله به نگهبانان، هنگامی که پیرزن را شتابان پشت خود دیدند، چنین بود: "نگذارید این زن ناامید گردد. او را از آنچه

نزد خدا عملی شایسته می‌بیند، محروم نکنید." حتی در زمان رنج شدید، حضرت بهاء‌الله دغدغه خود را نداشتند. عشق ایشان به هر فرد انسانی چنان عظیم بود که چنین بدرفتاری را می‌پذیرفتند تا شادی را به قلب یک پیرزن گم‌راه شده اما خالص بیاورند.

حضرت بهاء‌الله سرانجام به سیاه‌چال رسیدند. ایشان همراه چندین تن از پیروان حضرت باب زندانی شدند. پاهای آنها در گند گذاشته شده بود و دورگردن ایشان زنجیرهایی بسیار سنگین محکم شده بود، زنجیرهایی آن قدر سنگین که با نامی ویژه در سراسر ایران معروف بودند. هوایی که آنها تنفس می‌کردند، ناپسندترین بو را داشت، و زمینی که بر آن می‌نشستند پوشیده از تعفن بود. هیچ شعاع نوری وارد سیاه‌چال تاریک نمی‌شد یا سرمای یخ‌بندان آن را گرم نمی‌کرد. اما تعالیم حضرت باب به پیروان‌شان روشنی می‌بخشید و قلب‌های‌شان از آتش عشق الهی شعله‌ور بود. آنها با شادی آن رنج‌ها را پذیرفتند و امیدوار بودند از جمله کسانی باشند که هر روز تعدادی‌شان را از زندان بیرون می‌بردند و به شهادت می‌رساندند.

حضرت بهاء‌الله و همراهان‌شان در دو ردیف جای داده شده بودند که هر یک روبروی دیگری بود. حضرت بهاء‌الله آیات خاصی به ایشان تعلیم داده بودند که هر شب تا اولین ساعات صبح تلاوت می‌کردند. ممکن است این آیات را از داستانی که در کلاس‌های مان در سال گذشته روایت شد به یاد داشته باشید. یک ردیف می‌خواند: "اللَّهُ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" (مضمون: خداوند کفایت می‌کند از هر چیزی) و ردیف دیگر پاسخ می‌داد: "وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ" (و متوکلان باید بر خدا توکل کنند). آنها با چنان شجاعت و سروری این آیات را تلاوت می‌کردند که صداهای‌شان به قصر شاه می‌رسید. شاه یک بار با سرآسیمگی پرسید: "این صدا یعنی چه؟" پاسخ آن بود که "سرودی است که بابیان در زندان می‌خوانند." شاه ساکت ماند و دیگر چیزی نگفت.

حضرت بهاء‌الله چهار ماه در سیاه‌چال به عنوان یک زندانی نگه داشته شدند. شرایط زندان بهبود نیافت، اما آن حضرت رنج‌های خود را با سکون و آرامش تحمل فرمودند. زیرا در حالی که بدن‌شان در زنجیر بود، روح‌شان آزاد بود و در آسمان‌های قرب الهی پرواز می‌کرد. در حقیقت، در این شرایط رنج شدید جسمانی بود که حضرت بهاء‌الله شروع به دریافت وحی الهی کردند، وحیی که نزدیک به چهل سال دیگر هم چنان روح آن حضرت را سرشار می‌ساخت. حضرت بهاء‌الله خودشان آن روزها را توصیف می‌فرمایند: "و در آیام توقف در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود و لکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلاى رأس چیزی بر صدر می‌ریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه"

شبی حضرت بهاءالله این کلمات پرشکوه را در یک رؤیا شنیدند: "إِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ لَا تَحْزَنَ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَلَا تَخَفَ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ سَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَهُمْ رِجَالٌ يَنْصُرُونَكَ بِكَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَحْيَا اللَّهُ أَقْدَمَةَ الْعَارِفِينَ" (مضمون: به درستی که ما تو را به خودت و به قلمت یاری می کنیم. از آنچه بر تو وارد گشته غمگین مباش و مترس. به راستی تو در امان هستی. به زودی خداوند گنجینه های زمین را برخواهد انگیخت و ایشان مردانی هستند که تو را به خودت و به اسمت که خداوند افتاده عارفان را با آن زنده کرد، یاری خواهند کرد).

امر الهی چقدر عظیم است. قدرت و توان آن چقدر شگفت انگیز است. ظهور پرشکوه حضرت بهاءالله که مقدر است تقدیر و سرنوشت نوع بشر را تغییر دهد، در یکی از حزین ترین زندان ها در زمانی بسیار متلاطم آغاز شد. خورشید حقیقت از پشت ابرهای تاریکی سیاه چال برخاست و نورش را بر کل نوع بشر می تاباند.

ز. حقایق

۱. عبارت "سیاه چال" به معنای گودال سیاه است.
۲. سیاه چال یک زندان زیرزمینی در تهران بود.
۳. حضرت بهاءالله در تابستان ۱۲۳۱ (۱۸۵۲) به سیاه چال برده شدند.
۴. حضرت بهاءالله به مدت چهار ماه در سیاه چال نگاه داشته شدند.
۵. حضرت بهاءالله حین زندانی بودن در سیاه چال اولین بارقه های وحی الهی را در روح مبارک خود دریافت فرمودند.

ح. نمایش

پیشنهاد می شود از دانش آموزان خود بخواهید صحنه ای از داستان امروز را که در آن بابیان در سیاه چال زندانی هستند و شاه تلاوت دعای آنها را در قصر خود می شنود، بازی کنند. البته می دانید که بی حرمتی و غیرمحترمانه خواهد بود اگر کودکی نقش حضرت بهاءالله را بر عهده بگیرد.

ط. نقاشی

امروز می‌توانید از کودکان بخواهید تصویری را نقاشی کنند که برداشت آنها را از داخل سیاه‌چال نشان دهد. به آنها یادآوری کنید که سیاه‌چال تاریک و به سردی یخ‌بندان بود و بدترین بوها در آن استشمام می‌شد و زمینی داشت که از تعفن پوشیده بود. برای آنها توضیح دهید که نباید هیچ شخصیتی را در نقاشی‌های خود بگنجانند، زیرا ممکن است به اشتباه به عنوان نمود حضرت بهاءالله در نظر گرفته شود که مناسب نخواهد بود.

ی. مرور

"برای تحصیل شاخه‌های متنوع دانش و درک حقیقی هر تلاشی بنمایید. در تحصیل کمالات مادی و معنوی از هیچ کوششی دریغ مدارید." ^{۷۹} (ترجمه)

ک. مناجات‌های پایانی

درس شانزدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از آن که شما و دو یا سه نفر از کودکان مناجات‌های شروع را تلاوت کردید، کودکان باید حفظ کردن مناجات معرفی شده در درس پیش را ادامه دهند.

ب. معرفی درس

امید است در این درس کودکان درک کنند که بشر دارد از ندای حضرت بهاءالله بیدار می‌شود و نفوذ تعالیم آن حضرت دارد جهان تازه‌ای ایجاد می‌کند. اندیشه‌های زیر برای یاری شما در توضیح این مطلب به آنها فراهم شده است:

حضرت بهاءالله در زمانی آمدند که نوع بشر از خدا دورتر و دورتر می‌شد. اکثریت وسیعی از مردم از ماهیت روحانی خود ناآگاه بودند و هستند و در خواب غفلت گم شده‌اند. با ظهور شمس حقیقت، کسانی که چشمان درونی برای دیدن دارند از خواب خود بیدار می‌شوند. آنها حضرت بهاءالله را می‌شناسند و سرشار از حیاتی تازه می‌شوند. وقتی تعداد افرادی که از نور تعالیم ایشان روشنی می‌گیرند افزایش یابد، این جهان به تدریج تغییر خواهد کرد: رنج با رفاه جایگزین خواهد شد. غم به سرور تبدیل خواهد شد. غفلت جای خود را به دانش خواهد

داد. عدالت برستم چیره خواهد گشت. صداقت، درستی و صلح ظاهر خواهند شد و اتحاد، عشق و یاری، همه جا بر قلوب مردم حاکم خواهد شد.

کسانی نیز هستند که خواهش‌های فاسد خودشان آنها را کور کرده است. اشعه شمس حقیقت با هر میزانی از درخشش نیز که بر آنان بتابد، آنها مصرانه در روش‌های غافلانه خود می‌مانند و سعی دارند دیگران را از درخشش شکوه آن حضرت دور نگه‌دارند. اما آنها هرگز موفق نخواهند شد، و هر روز نفوس بیشتری از نور عشق حضرت بهاء‌الله روشن خواهند شد. و به زودی خواهیم دید که همراه با ادامه انتشار تعالیم آن حضرت در گوشه و کنار و تأثیر بر افکار و اقدامات همه مردم، ملکوت خدا بر زمین تأسیس شده است.

ج. پرسش‌ها

۱. این که مردم "در خواب غفلت گم شده‌اند" به چه معناست؟
۲. "شمس حقیقت" چه کسی هستند؟
۳. وقتی شمس حقیقت ظاهر می‌شود، برای کسانی که چشمان درونی برای دیدن دارند، چه پیش می‌آید؟
۴. برای کسانی که چشمان درونی شان بسته است چه پیش می‌آید؟
۵. وقتی مردم بیشتری حضرت بهاء‌الله را بپذیرند، برای جهان چه پیش خواهد آمد؟

د. حفظ کردن نصوص

در نص زیر که کودکان حفظ خواهند کرد، حضرت بهاء‌الله از مردم جهان می‌خواهند که از خواب خود برخیزند و به خدا رو کنند. آنها با شناختن مظهر ظهور او برای امروز و پیروی از تعالیم آن حضرت می‌توانند چنین کنند.

"إِنَّ النَّاسَ نِيَامٌ لَوْ أَنْتَبَهُوا سَرِعُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ." (مضمون: به درستی که مردم خوابند. اگر بیدار می‌شدند با قلب‌هایشان به سوی خداوند علیم حکیم می‌شتافتند).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

امروز برای کودکان رویدادهای پیرامون اقامت حضرت بهاءالله در بغداد را روایت خواهید کرد. داستان اعلان امر ایشان در باغ رضوان، درست پیش از عزیمت آن حضرت به استانبول، برای درس بعد خواهد ماند. هر روشی که برای روایت این فصل تاریخی انتخاب کنید، باید اطمینان حاصل کنید که کودکان بارقه‌ای از تأثیر تعالیم حضرت بهاءالله بر نوع بشر را درک خواهند کرد.

حضرت بهاءالله مدت چهار ماه در سیاه‌چال زندانی بودند. سرانجام آزاد و همراه خانواده خود به بغداد، شهری در امپراتوری عثمانی، تبعید شدند. در آغاز، زندگی آن حضرت در بغداد سرشار از دشواری‌ها بود. پس از شهادت حضرت باب و تعداد بسیاری از بابیان، پیروان باقی‌مانده آن حضرت گم‌گشته و پریشان شدند. آنها نمی‌دانستند به کدام سو روکنند یا کدام جهت را پیش گیرند. و متأسفانه برخی از آنها کم‌کم معیارهای والایی را که حضرت باب مردم را به آنها فراخوانده بودند، فراموش کردند. آنها با هم جدال کردند و بسیار از هم جدا افتادند. بزرگ‌ترین علت مشکل، برادر ناتنی خود حضرت بهاءالله، میرزا یحیی، مردی جاه‌طلب و بزدل بود که به نفوذی که حضرت بهاءالله بر همه افراد مرتبط با ایشان داشتند، حسادت می‌ورزید. میرزا یحیی با هم‌کاری شریکی از خود بی‌شرم‌تر، سعی کرد مؤمنان را به مخالفت با حضرت بهاءالله متمایل کند. وضعیت هر روز بدتر شد و روح حضرت بهاءالله از غم لبریز بود.

یک سال پس از رسیدن به بغداد، خانواده حضرت بهاءالله صبحی برخاستند و دریافتند که آن حضرت رفته‌اند. ایشان شهر را ترک کرده بودند، بدون این که به کسی بگویند کجا و چرا دارند می‌روند. حضرت بهاءالله که دیده بودند میرزا یحیی دارد این قدر اتحاد را از بین می‌برد، انتخاب کرده بودند که در کوه‌های کردستان، در شمال شرقی بغداد، گوشه عزلت گزینند. ایشان خود بعداً فرموده‌اند: "و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضراحتی نشوم و علت حزن قلبی نگردم."

حضرت بهاءالله در بیابان، اندکی بیرون از حوزه شهر سلیمانیه، به تنهایی زندگی می‌کردند. ایشان به غذای کم قناعت می‌فرمودند. گاه مقداری شیر از چوپانان ناحیه پیرامون دریافت می‌کردند و گاه برای فراهم کردن حداقل ضرورت‌های زندگی از شهر بازدید می‌کردند. شرایط به شدت سخت بود، اما ایشان شاد بودند که با خدا الفت می‌کردند. در اینجا توصیف آن حضرت از آن روزهای سختی جسمانی می‌آید:

"سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحوردم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه آیام که جسد راحت نیافت. و با این بلا یای نازله و رزایای متواتره فولآذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود."

همان طور که به خوبی می‌توانید تصور کنید، عظمت حضرت بهاء‌الله را نمی‌شد برای مدت طولانی از چشمان مردم پنهان نگه داشت. برای مثال روزی ایشان دانش‌آموز جوانی را دیدند که کنار جاده نشسته و می‌گریه. از او دلیل این ناراحتی را سؤال فرمودند که به ایشان گفت معلم به هر یک از پسران دیگر در مدرسه سرمشقی داده تا خطاطی را تمرین کنند، اما او نسخه‌ای ندارد. حضرت بهاء‌الله با لطف و مهربانی پیشنهاد فرمودند که نمونه‌ای برای او بنویسند. وقتی پسر جوان نمونه را به معلمش در مدرسه نشان داد، همه از زیبایی و عالی بودن دست‌خط حضرت بهاء‌الله تعجب کرده بودند. و خبر آن در سراسر سلیمانیه منتشر شد.

به تدریج، تعداد بیشتری از ساکنان سلیمانیه حضرت بهاء‌الله را شناختند و به ایشان احترام گذاشتند. برخی از رهبران حکیم شهر خواستند به حضور ایشان برسند و از ایشان تقاضا کردند که مسائل روحانی دشوار را برای‌شان توضیح دهند. کلمات حضرت بهاء‌الله اثر معمول خود را بر این افراد داشت. چه بسیار قلوب که از عشق آن حضرت دگرگون شد و چه بسیار ذهن که از دانش آن حضرت روشن گردید. شهرت ایشان کم‌کم در نواحی مجاور منتشر شد. خبر زندگی مردی با حکمت و بلاغت خارق‌العاده در منطقه کردستان سرانجام به بغداد رسید. خانواده که فهمیدند این شخصیت کسی جز حضرت بهاء‌الله نمی‌تواند باشد، یکی از مؤمنان مورد اعتماد را فرستادند تا به ایشان التماس کند که برگردند. حضرت بهاء‌الله این تقاضا را پذیرفتند و به این ترتیب کناره‌گیری دو ساله داوطلبانه آن حضرت پایان یافت.

طی آن دو سال غیبت حضرت بهاء‌الله از بغداد، سرنوشت بابیان از بد به بدتر رسیده بود. میرزا یحیی بی‌کفایتی کامل خود را نشان داده بود و برای متوقف ساختن این انحطاط سریع هیچ کاری نکرده بود. حضرت بهاء‌الله عزم کردند که به تربیت بابیان پردازند و روح ایمانی را که زمانی در این افراد زنده بود در آنها زنده کنند. طی سال‌ها، با عشق و حکمت خود و با قدرت کلمات‌شان، رفتار پیروان حضرت باب را تغییر دادند. بابیان تحت هدایت آن حضرت بار دیگر افرادی درست‌کار شدند که خیرخواه نوع بشر بودند. آنها تعارض را کنار گذاشتند و مروجان اتحاد و صلح شدند.

با گذر زمان، جامعه بابی از نظر روحانی احیا شد و تحسین و تمجید از حضرت بهاء‌الله افزایش یافت. ایشان مورد عشق و احترام ساکنان بغداد قرار گرفتند. طی این دوره، کسانی که نزدیک ایشان بودند در بهشت به سر می‌بردند.

آنها را عشق آن حضرت فراگرفته بود و در دریای کلمات شان غوطه ور بودند. نبیل، مورخ بزرگ دیانت بهائی، آن روزها را این گونه توصیف کرده است:

"اکثر شب‌ها را ده نفر به یک قمری خرمای زاهدی می‌گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبایی که در آن منازل است صاحبش کیست هر کس که در بازار کار داشت کفش به او تعلق داشت و هر کس به حضور مبارک مشرف می‌شد عبا و قبا به او تعلق داشت. حتی اسمای خود را فراموش کرده بودند و جز هوای جانان چینی در دل و جان‌شان باقی نمانده بود... چه خوش آیامی بود."

افراد انسانی چه خوش بخت هستند وقتی که می‌توانند خود را در اقیانوس رحمت الهی غوطه‌ور سازند و با عشق به مظهر ظهور او با هم متحد شوند! کلمه‌الله چقدر در دگرگون‌سازی نفوسی که از بشارات طلوع روز تازه بیدار شده‌اند قدرت دارد. با این حال، گرچه کسانی که نزدیک حضرت بهاء‌الله بودند از موهبت محضر ایشان لذت می‌بردند و مردم بغداد مجذوب اصالت و حکمت آن حضرت شده بودند، برخی از رهبران‌شان به سبب جاه‌طلبی و غرور خودشان، نسبت به عظمت آن حضرت کور بودند. آنها منزلت فراینده حضرت بهاء‌الله را تهدیدی برای قدرت خودشان می‌دیدند. و به این ترتیب مخالفت با امر تازه پیوسته افزایش یافت.

در یک مورد، گروهی از رهبران دینی تصمیم گرفتند مرد دانایی را نزد حضرت بهاء‌الله بفرستند و چند سؤال به ایشان ارائه دهند تا ایشان را بیازمایند. وقتی حضرت بهاء‌الله به همه سؤالات به نحوی رضایت‌بخش پاسخ دادند، مرد دانا از جانب گروه وسعت دانش آن حضرت را پذیرفت. سپس تقاضای گروه از حضرت بهاء‌الله را مطرح کرد که خواسته بودند برای متقاعد شدن درباره قدرت‌های خارق‌العاده آن حضرت، معجزه‌ای انجام دهند.

حضرت بهاء‌الله پاسخ فرمودند: "هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول." ایشان به مرد فرمودند که ابتدا گروه باید معجزه‌ای برگزینند و به صورت نوشته آن را اعلان دارد که پس از اجرای آن، دیگر شکی درباره ایشان نخواهند داشت و همه ایشان را خواهند شناخت و حقیقت امرشان را خواهند پذیرفت. آنها باید مدرک را مهر کنند و نزد ایشان بیاورند. مرد از این پاسخ واضح و چالش‌انگیز به شدت حیران شد. او فوراً برخاست، زانوی حضرت بهاء‌الله را بوسید و مکان را ترک کرد. پیام حضرت بهاء‌الله را به گروه رساند. این مردان تشنه قدرت به مدت چند روز مذاکره کردند که چطور باید پاسخ گویند، اما نتوانستند تصمیمی بگیرند. سرانجام، انتخاب دیگری نداشتند جز این که مسئله را رها کنند. افسوس!

آنها به بیدار شدن با نور دانشی که حضرت بهاء الله بر همه می تابیدند، خیلی نزدیک شده بودند. اما جاه طلبی و ترس شان مانند حجابی بود که آنها را از شناخت شمس حقیقت بازداشت.

ز. حقایق

۱. حضرت بهاء الله در سال ۱۲۳۱ (۱۸۵۳) از ایران تبعید شدند.
۲. سفر بسیار سخت حضرت بهاء الله از ایران به بغداد حدود سه ماه به طول انجامید.
۳. حضرت بهاء الله در فروردین ۱۲۳۲ (آوریل ۱۸۵۴) بغداد را به قصد کردستان ترک فرمودند.
۴. حضرت بهاء الله مجموعاً ۱۰ سال در بغداد اقامت فرمودند که دو سال آن را در سلیمانیه گذراندند.
۵. طی اقامت حضرت بهاء الله در بغداد، جامعه بابی با عشق و حکمت آن حضرت و قدرت کلمات شان احیا شد.

ح. نمایش

حداقل دو گزینه برای این بخش کلاس امروز وجود دارد. می توانید از کودکان بخواهید در این باره فکر کنند که زندگی در محضر حضرت بهاء الله در مدت اقامت آن حضرت در بغداد و غوطه ور بودن در عشق آن حضرت و فراموش کردن هر چیز دیگر، برای مؤمنان چگونه بود. برای کمک به آنها می توانید دوباره توضیح دهید که نیل چگونه آن دوره را توصیف کرد. سپس از آنها بخواهید صحنه ای را بازی کنند که نشان دهد زندگی برای آن مؤمنان اولیه چگونه بوده است. امکان دیگر آن است که در کلاس درس صحنه ای را بازی کنند که دانش آموز جوان نمونه دست خط حضرت بهاء الله را به معلم خود نشان می دهد.

هر امکان دیگری که بیندیشید، بهتر است از کودکان خواسته نشود نقش رهبران فاسد بغداد را که علیه حضرت بهاء الله دسیسه می کردند بازی کنند، زیرا برای تعالی روحانی آنها سودمند نخواهند بود.

ط. نقاشی

برای تقویت درک کودکان از مفاهیم ارائه شده در این درس، آنها را تشویق کنید که تصویری از فردی بکشند که در طلوع یک روز جدید از خواب برمی خیزد. البته می توانید درباره تصاویر مفید دیگری نیز بیندیشید.

ی. مرور

"...تا توانید... بین افراد نفوس محبت حقیقی و الفت روحانی و ارتباط محکم به قوه کلمه الله اندازید."^{۸۱}

ک. مناجات‌های پایانی

درس هفدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس مانند همیشه با تلاوت مناجات‌ها آغاز می‌شود. همه کودکان باید بتوانند حفظ کردن مناجات معرفی شده در درس پانزدهم را به پایان رسانند.

ب. معرفی درس

گرچه دانش‌آموزان شما اکنون تا حدودی درک می‌کنند که وقتی می‌گوییم حضرت بهاءالله موعود همه اعصار هستند و برای برقراری اتحاد نوع بشر آمده‌اند به چه معناست، اما امید است که درس امروز به آنها کمک کند درک عمیق‌تری از این مفهوم به دست آورند. می‌توانید در آغاز اندیشه‌های زیر را به آنها معرفی کنید:

همه ادیان بزرگ گذشته از زمانی سخن می‌گویند که خدا مظهر ظهوری برای بشریت خواهد فرستاد تا صلح و هماهنگی را در جهان برقرار فرمایند. بی‌عدالتی، نفرت و جنگ ناپدید خواهد شد و ملل جهان با هم در دوستی زندگی خواهند کرد. برای قرن‌ها، مردم در همه جا مضطربانه منتظر این روز موعود خدا بوده‌اند. ما خوش‌بختیم که در این روز زندگی می‌کنیم. حضرت بهاءالله موعود همه اعصار هستند و تعالیم آن حضرت بشر را توانا خواهد ساخت تا جنگ را کنارگذارد و صلحی ماندگار برقرار سازد. آن حضرت آمده‌اند تا مردمان جهان را در یک خانواده با هم متحد سازند.

حضرت بهاءالله به ما می‌فرمایند تا زمانی که نوع بشر متحد نشده، صلح در زمین برقرار نخواهد شد. تعالیم آن حضرت در قلب‌های ما عشق به همگان را ایجاد می‌کند. ما مردم دیگر را نه به عنوان بیگانه بلکه به عنوان دوست می‌بینیم. درباره گل‌های یک باغ فکر کنید. هر نوع گل رنگ، بو و ترکیب متفاوتی دارد. این تفاوت‌ها باغ را زیبا می‌کنند. گرچه ما در ظاهر با هم دیگر متفاوت هستیم، اما همه کودکان یک خدا هستیم که به ما عشق می‌ورزد، به فکر ماست و آرزو دارد با هم دیگر در هماهنگی رشد کنیم. ما در حقیقت برادران و خواهرانیم و اگر

عشقی را که خدا به هر یک از ما دارد به یاد داشته باشیم، هر کار ممکن را برای زندگی در اتحاد انجام خواهیم داد. حضرت بهاءالله آرزو دارند که پیروان‌شان به تمام بشر از هر نژاد و ملیت و دینی عشق و خیرخواهی نشان دهند.

ج. پرسش‌ها

۱. موعود همه اعصار چه کسی هستند؟
۲. حضرت بهاءالله برای به انجام رساندن چه چیزی آمده‌اند؟
۳. ما باید در قلب‌های مان نسبت به هم دیگر چه چیزی داشته باشیم؟
۴. نتیجه تنوع گل‌ها در یک باغ چیست؟
۵. نتیجه تنوع نژاد بشری چه باید باشد؟
۶. اگر عشقی را که خدا به هر یک از ما دارد به یاد داشته باشیم، با هم دیگر چگونه تعامل خواهیم کرد؟
۷. حضرت بهاءالله می‌خواهند پیروان‌شان نسبت به هر نژاد، ملیت و دینی چه چیز نشان دهند؟

د. حفظ کردن نصوص

همه مردمان جهان می‌خواهند در صلح و هماهنگی زندگی کنند، اما آنها اجازه داده‌اند که تفاوت‌ها بین آنها مانع شوند. بر اساس نصّ زیر از آثار حضرت بهاءالله که کودکان امروز حفظ خواهند کرد، زمان آن فرا رسیده که مردم چنان تفاوت‌هایی را کنارگذارند، در صلح زندگی کنند و برای خیر همگان کار کنند.

"باید کلّ به کمال اتحاد و اتفاق در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسک نمایند به آنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است."^{۸۲}

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

همان طور که می‌دانید دوره اقامت حضرت بهاءالله در بغداد با اعلان رسالت‌شان در باغ رضوان به پایان رسید. امروز رویدادهای پیرامون اعلان امر آن حضرت را برای کودکان روایت خواهید کرد. ضمن این کار، درک آنها را از این که

حضرت بهاءالله موعود همه اعصار هستند و برای متحد ساختن همه مردم تحت یک امر جهانی آمده‌اند، افزایش خواهید داد.

می‌دانید که حضرت بهاءالله در مدت اقامت خود در بغداد سرنوشت جامعه بابی را با عشق و حکمت خود و قدرت کلماتشان احیا فرمودند. قلب‌های کسانی که نزدیک ایشان بودند از عشق الهی شعله‌ور بود و همراهان-شان احساس می‌کردند که گویی وارد بهشت شده‌اند. اما قرار نبود سرور آن روزها طولانی باشد. دشمنان امر مبارک از دسیسه‌چینی‌های خود علیه حضرت بهاءالله دست برنداشتند و سرانجام به هدف خود دست یافتند.

حدود ۱۰ سال از رسیدن آن حضرت به بغداد گذشته بود و حضرت بهاءالله شروع به صحبت کردن از امتحانات و دشواری‌های پیش رو فرمودند. رؤیایی که یک بار برای دوستان روایت فرمودند، باعث اضطراب آنها شد. در لوحی نوشتند "رَأَيْتُ بَانَ اجْتَمَعَتْ فِي حَوْلِي النَّبِيُّونَ وَ الْمُرْسَلُونَ وَ هُمْ قَدْ جَلَسُوا فِي اطْرَافِي وَ كَلَّمَهُمْ يَنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ وَ يَصْرُخُونَ وَ يَضْجُونَ وَ اِنِّي تَحَيَّرْتُ فِي نَفْسِي فَسَلَّتُ عَنْهُمْ اِذَا اشْتَدَّ بَكَائُهُمْ وَ صَرِيخُهُمْ وَ قَالُوا لِنَفْسِكَ يَا سِرَّ الْعَظْمِ وَ يَا هَيْكَلِ الْقَدَمِ وَ بَكَوْا عَلَيَّ شَانَ بَكِيَّتِ بُبْكَائِهِمْ وَ اِذَا سَمِعْتُ بُكَاءَ اَهْلِ مَلَأُ الْعَالِي وَ فِي تَلْكَ الْحَالَةِ خَاطَبُونِي وَ قَالُوا... سَوْفَ تَرِي بَعِيْنِكَ مَا رَآه اَحَدٌ مِنْ مَعْشَرِ النَّبِيِّينَ... فَصَبْرًا صَبْرًا يَا سِرَّ اللهِ الْمَكْنُونِ وَ رَمَزِ الْمَخْزُونِ... وَ كُنْتُ مَعَهُمْ فِي تَلْكَ اللَّيْلَةِ خَاطَبْتُهُمْ وَ خَاطَبُونِي اِلَى اَنْ قَرَّبَ النَّجْرُ" (مضمون: دیدم که انبیا و پیامبران گرد من جمع شدند و در کنارم نشسته‌اند و همه‌شان گریه و ناله و فریاد و زاری می‌کنند و من در خود متحیر شدم پس از ایشان علت را پرسیدم لذا گریه و فریادشان شدت یافت و گفتند برای تو است ای سراعظم و هیکل قدم و به شانی گریستند که از گریه‌شان گریستم و آن‌گاه گریه اهل ملاء اعلی را شنیدم و در آن حالت مرا مخاطب ساختند و گفتند... به زودی به چشم خود چیزی را خواهی دید که احدی از جمع پیامبران ندیده... پس قطعاً صبر کن ای سرالله مکنون و رمز مخزون... و در آن شب با آنها بودم، تا نزدیکی فجر، آنها را مورد خطاب قرار می‌دادم و آنها مرا خطاب می‌کردند.)

بهار ۱۲۴۲ (۱۸۶۳) تازه آغاز شده بود که روزی پیام‌آوری یک ابلاغیه به حضرت بهاءالله داد که تقاضا می‌کرد بین ایشان و حکمران بغداد مصاحبه‌ای انجام شود. روز بعد، نامه‌ای از سوی نخست‌وزیر امپراتوری عثمانی خطاب به حکمران به حضرت بهاءالله نشان داده شد که به زبانی مؤذبانه، از حضرت بهاءالله دعوت می‌کرد به پایتخت عثمانی، استانبول، سفر فرمایند. به یک نگهبان سواره دستور داده شد برای حفاظت ایشان را همراهی کند. حضرت بهاءالله تقاضا را بلافاصله پذیرفتند، اما از پذیرفتن پولی که حکومت برای سفرهایشان به ایشان پیشنهاد می‌کرد سر باز زدند. نماینده حکمران اصرار کرد و گفت اگر پول را نپذیرند، مقامات آزرده خواهند شد. بنابراین حضرت بهاءالله آن را گرفتند و فوراً میان فقیران شهر توزیع فرمودند.

خبر تبعید حضرت بهاءالله از بغداد جامعه بابی را به لرزه درآورد. غم بردوستان غلبه کرده بود و ابتدا هیچ کس قادر به خوردن یا خوابیدن نبود. با این حال به تدریج با کلمات مهرآمیز و آرامش بخش حضرت بهاءالله آرام شدند. ایشان به عنوان نشانه‌ای از عشق خود، به خط مبارک برای هر یک از دوستانی که در شهر زندگی می‌کردند، هر مرد وزن و کودک، لوحی نوشتند.

در نزدیکی بغداد باغ زیبایی بود که امروز به باغ رضوان معروف است. در بعدازظهر ۱ اردیبهشت ۱۲۴۲ (۲۲ آوریل ۱۸۶۳)، حضرت بهاءالله شهر را ترک فرمودند و وارد باغ شدند. قرار بود این اولین مرحله سفر ایشان به استانبول باشد. جامعه بابی غم‌زده بود. حال که حضرت بهاءالله بار دیگر تبعید می‌شدند، آینده این دین جوان چه می‌شد؟ بابیان دل‌شکسته که برای وداع با حضرت بهاءالله جمع شده بودند، نمی‌دانستند خدا به واقع چه سروری برای ایشان تدارک دیده است.

حضرت بهاءالله به مدت دوازده روز در باغ ماندند. دشمنان ایشان سعی کرده بودند با جدا کردن آن حضرت از اکثر مؤمنان، ضربه‌ای کاری به امر مبارک وارد آورند. با این حال خدا وداع را به یک موقعیت بی‌اندازه شاد تبدیل کرد. حضرت بهاءالله طی آن روزهای به یاد ماندنی، به حاضران اعلان فرمودند کسی هستند که حضرت باب وعده داده بودند، که موعود همه اعصار هستند. پرچم یگانگی نوع بشر اکنون در برابر دیدگان همه بلند می‌شد.

اعلان امر آن حضرت حیاتی تازه در ارواح همراهان ایشان ایجاد کرد. این یوم‌الایامی بود که حضرت باب آنها را برایش آماده فرموده بودند. حضرت بهاءالله خود فرموده‌اند که در آن روز، "قَدْ اِنْعَمَسَتِ الاشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ". (مضمون: همانا همه چیزها در دریای طهارت و پاکی فرورفت)

متأسفانه درباره جزئیات گفتگوهای حضرت بهاءالله با زائران بسیاری که ایشان در باغ رضوان می‌پدیدفتند، چیز زیادی معلوم نیست. کلمات زیر از مورخ، نبیل، تنها بارقه‌ای از شکوه آن روزها بر ما نمودار می‌سازد:

"هر روز صبح باغبان‌ها گل‌های زیادی از چهار خیابان باغ می‌چیدند و در میان خیمه مبارک خرمین می‌نمودند چنان خرمینی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می‌نشستند آن خرمین گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و به دست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می‌شدند گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم نیز گل می‌فرستادند. شب نهم بنده در رضوان توقف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می‌کشیدم. قرب سحر جمال ابهی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند

و بعد در خیابان‌های پرگل، شب مهتاب مشی می‌فرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند. در وسط یک خیابان توقف نمودند و فرمودند ملاحظه کنید این بلبل‌ها که محبت به این گل‌ها دارند از سرشب تا صبح از عشق نمی‌خوابند دائم در تغنی و سوز و گدازند پس چگونه می‌شود که عاشقان معنوی و شیدائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند. سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می‌نمودم همیکل قیوم را لایتم می‌دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه!"

امروزه بهائیان جهان دوازده روز، از ۱ تا ۱۲ اردیبهشت (۲۱ آوریل تا ۲ مه)، را به عنوان عید رضوان، مقدس‌ترین و مهم‌ترین همه اعیاد بهائی، جشن می‌گیرند.

ز. حقایق

۱. حضرت بهاء‌الله پس از ۱۰ سال اقامت در بغداد، به استانبول تبعید شدند.
۲. حضرت بهاء‌الله پیش از عزیمت به استانبول، دوازده روز را در باغ رضوان گذراندند.
۳. باغ رضوان بیرون شهر بغداد واقع بود.
۴. حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان رسالت خود را اعلان فرمودند.
۵. دوره ۱ تا ۱۲ اردیبهشت (۲۱ آوریل تا ۲ مه) را بهائیان هر سال به عنوان عید رضوان جشن می‌گیرند.
۶. عید رضوان مقدس‌ترین و مهم‌ترین عید بهائی است.

ح. نمایش

می‌توانید در نظر بگیرید که کودکان دو صحنه را در زمینه فصل تاریخی نقل شده در این درس بازی کنند. آنها می‌توانند ابتدا صحنه گروهی از مؤمنان را در بغداد در حالی که به تازگی خبر نزدیک بودن عزیمت حضرت بهاء‌الله از شهر را شنیده‌اند، بدون آمادگی بازی کنند. پیش از آن که شروع کنند، از آنها بخواهید درباره غمی که حتماً در اثر فکر جدایی از حضرت بهاء‌الله قلوب آنها را پر کرده است، فکر کنند. سپس از آنها بخواهید و انمود کنند که اکنون در باغ رضوان هستند و در سرور شنیدن اعلان امر حضرت بهاء‌الله سهیم هستند و درباره اهمیت چنان رویدادی صحبت می‌کنند.

ط. نقاشی

پیشنهاد می‌شود از کودکان بخواهید تصویری از یک باغ بکشند تا اندیشه‌هایی که در معرفی یگانگی نوع بشر به کلاس منتقل گردید تقویت شود. می‌توانید به آنها یادآوری کنید که تنوع گل‌ها باغ را زیبا می‌کند.

ی. مرور

"بزرگ‌ترین آرزوی هر نفس منجذب به ملکوت الهی آن است که زمانی برای نیایش کامل محبوب خود بیابد تا لطف و موهبت او را بجوید و خود را در دریای الفت، التماس و تضرع مستغرق سازد."^{۸۳} (ترجمه)

ک. مناجات‌های پایانی

درس هجدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با مناجات‌های شروع آغاز کنید و سپس مناجاتی را که کودکان طی سه درس گذشته حفظ می‌کرده‌اند، با آنها مرور نمایید. پس از آن، می‌توانید مناجات زیر را معرفی و به آنها کمک کنید اولین عبارات آن را یاد بگیرند. بیشتر دانش‌آموزان باید بتوانند مناجات را در مدت سه کلاس حفظ نمایند.

"الها کریمما یکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود. این مظلومان را در ظلّ سدره عدلت مأوی ده و فقیران را ببحر غنایت راه نما. توئی مالک جود و سلطان عطا."^{۸۴}

ب. معرفی درس

مقصد از درس امروز آن است که درک کودکان از فرمان حضرت بهاءالله مبنی بر اعلان رسالت آن حضرت و انتشار تعالیم‌شان را افزایش دهد. در زیر اندیشه‌هایی ارائه شده که به شما در توضیح این مطلب برای آنها یاری خواهد رساند. به یاد داشته باشید که لازم خواهد بود این اندیشه‌ها را به زبانی که بتوانند به سادگی دریابند، بیان کنید.

هدف رسالت حضرت بهاءالله آن است که نوع بشر را تحت یک امر جهانی متحد نمایند و جهانی با عدالت و صلح برقرار سازند که در آن همه مردم می‌توانند شادی و رفاه حقیقی را بیابند. لازم است تعالیم آن حضرت به هر فرد انسانی روی کره زمین، از جوان و پیر، مرد و زن، در دهکده‌ها و شهرها، در شرق و غرب، برسد. بنابراین

وظیفه همه پیروان آن حضرت است که پیام ایشان را اعلان کنند و تعالیم ایشان را در گوشه و کنار منتشر سازند. حضرت بهاءالله خود در بسیاری از آثارشان از ما دعوت می‌کنند امر مبارک ایشان را تبلیغ کنیم و اهمیت این عمل را در نظر خدا برای ما توضیح می‌دهند.

تبلیغ امر مبارک دادن بشارات آمدن حضرت بهاءالله به دیگران است. وقتی کلمه‌الله را که حضرت بهاءالله برای ما آورده‌اند با آنها در میان می‌گذاریم، داریم امر آن حضرت را تبلیغ می‌کنیم. در این عمل مقدس، کلماتی که به کار می‌بریم مانند کلیدی می‌شوند که دروازه‌های قلب انسان را می‌گشایند و آن را قادر می‌سازند که از نور شمس حقیقت سرشار شود و از عشق آن حضرت شعله‌ور گردد. ما تبلیغ می‌کنیم تا قلب‌های مردم را به ظهور حضرت بهاءالله، ارزش‌مندترین هدیه آن حضرت به نوع بشر، متصل سازیم. برای آن که مبلغان مؤثری باشیم، صرفاً از کلمات استفاده نمی‌کنیم. ما باید شخصیتی نیکو و شایسته داشته باشیم تا کردارمان با کلماتمان هماهنگ باشد و مردم را به امر مبارک جذب کند. و اگر هنگام انتشار پیام آن حضرت با مخالفت روبرو شویم، نباید رنجیده‌خاطر گردیم، زیرا حضرت بهاءالله به ما اطمینان می‌دهند که مدد الهی را دریافت می‌کنیم و سرانجام نیروهای تاریکی که با امر مبارک مخالفت می‌کنند، شکست خواهند خورد.

ج. پرسش‌ها

۱. هدف رسالت حضرت بهاءالله چیست؟
۲. تعالیم آن حضرت لازم است به چه کسانی برسد؟
۳. وظیفه هر یک از پیروان آن حضرت چیست؟
۴. وقتی خبر آمدن حضرت بهاءالله را به دیگران می‌دهیم، داریم چه می‌کنیم؟
۵. وقتی کلمه‌الله را که حضرت بهاءالله برای ما آورده‌اند با دیگران در میان می‌گذاریم، داریم چه می‌کنیم؟
۶. در عمل تبلیغ برای کلمات ما چه پیش می‌آید؟
۷. اگر قرار است مبلغان مؤثری شویم، چه چیز علاوه بر کلمات لازم است؟
۸. حضرت بهاءالله به ما اطمینان می‌دهند که وقتی داریم امر مبارک را تبلیغ می‌کنیم، چه چیزی دریافت خواهیم کرد؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت بهاءالله از ما می‌خواهند که امر مبارکشان را تبلیغ کنیم. همه ما وظیفه داریم پیام آن حضرت را اعلان کنیم که بنا به فرموده ایشان از هر عمل دیگری شایسته‌تر است.

"قل يا ملأ البهاء بلغوا امر الله لأن الله كتب لكل نفس تبليغ امره وجعله افضل الاعمال."^{۸۵} (مضمون: بگو ای گروه بهاء (بهائیان) امر خدا را تبلیغ کنید زیرا که خدا برای هر نفسی تبلیغ امرش را نوشت و آن را برترین اعمال قرار داد).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

فصل تاریخی امروز بر تبعید حضرت بهاءالله به استانبول و ادرنه تمرکز دارد. در روایت کردن رویدادهای این دوره از زندگی آن حضرت، باید برای کودکان روشن کنید که گرچه دشمنان امر مبارک علیه آن حضرت برخاستند و موجب رنج بسیار برای آن حضرت شدند، اما هیچ کس نتوانست ایشان را از اجرای رسالتشان باز دارد.

حضرت بهاءالله و خانواده‌شان به مدت چهار ماه در استانبول ماندند. در آن زمان، سفیر ایران در بارگاه سلطان - فرمان‌روای امپراتوری عثمانی - مدام به پخش شایعات وحشتناک درباره حضرت بهاءالله می‌پرداخت. وزیران سلطان و وابستگان آنها عموماً افرادی فاسد و نالایق بودند و حضرت بهاءالله نمی‌خواستند کاری با آنها داشته باشند. این غرور آنها را جریحه‌دار کرد و حتی در برابر دروغ‌های سفیر آنها را پذیرا تر نمود. سرانجام سلطان متقاعد شد دستوری مبنی بر تبعید حضرت بهاءالله به شهر ادرنه که از مرز ایران باز هم دورتر بود صادر کند.

حضرت بهاءالله با اقدامی بی‌نهایت دلیرانه به دستور پاسخ دادند. آن حضرت لوحی نازل فرمودند که خطاب به خود سلطان بود و او و وزیرانش را به خاطر روش وحشتناک فرمان‌روایی بر مردم مملکت سرزنش می‌کرد. لوح در پاکتی در بسته به نخست وزیر داده شد. گفته می‌شود وقتی او نامه را گشود و شروع به خواندن کرد، رنگ پریده شد و گفت: "لحن این نامه بمثابة آنست که پادشاهی مقتدر و قهار خطاب به یکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد."

سفر دوازده روزه از استانبول به ادرنه برای حضرت بهاءالله و خانواده‌شان که اکنون به سومین تبعیدگاه خود می‌رفتند بی‌نهایت دشوار بود. آذر ماه (دسامبر) بود و هوا بی‌رحمانه سرد. بیشتر تبعیدشدگان لباس‌های لازم برای

محافظت در برابر چنان آب و هوای ناگواری را نداشتند. آنها حتی برای به دست آوردن آب از چشمه‌های میان راه، باید آتشی روشن می‌کردند تا یخ را ذوب کند.

حضرت بهاءالله در ۲۱ آذر ۱۲۴۲ (۱۲ دسامبر ۱۸۶۳) وارد ادرنه شدند و فقط کمی بیش از چهار سال و نیم در آن شهر اقامت کردند. مانند همیشه، رنج در پی ایشان روانه گشت، اما پیروزی‌های بزرگی نیز برای امر مبارک به دست آمد. با افزایش نفوذ حضرت بهاءالله، آتش حسد در قلوب عده‌ای شدت بیشتر گرفت. اولین نابخردی که با آن حضرت مخالفت می‌کرد، برادر ناتنی ایشان، میرزا یحیی، بود که در تبعید حضرت‌شان را همراهی کرده بود. میرزا یحیی هر کوششی که می‌توانست برای منع بایبان از پذیرفتن مظهر ظهور الهی روز کرد. او سبب زحمت بسیاری برای جامعه شد و شرارتش دشمنان امر مبارک را به افزایش حملات خود بر حضرت بهاءالله و پیروان‌شان تشویق کرد. او حتی تصمیم گرفت حضرت بهاءالله را مسموم نماید و آن قدر دسیسه کرد تا سرانجام موفق شد. اثر سم بر حضرت بهاءالله جدی بود و گرچه ایشان بهبود یافتند، اما دست‌شان تا پایان زندگی مبارک لرزان بود.

اما می‌دانید که که حضرت بهاءالله ترسی از رنج نداشتند و هیچ کس نمی‌توانست ایشان را از افراشتن پرچم یگانگی نوع بشر باز دارد. پس در میان تمام این مشقات، به نزول کلمه‌الله ادامه دادند و مؤمنان برجسته‌ای را به ایران فرستادند تا با بایبان ملاقات کنند و بشارت اعلان رسالت موعود حضرت باب - من یظهره الله - را به آنها بدهند.

یکی از مبلغان بزرگی که در آن زمان در سراسر ایران سفر می‌کرد، احمد نام داشت. او در یزد، شهری در بخش مرکزی کشور، متولد شده بود و از اوایل کودکی عطش خارق‌العاده‌ای به معنویت و روحانیت نشان می‌داد. در سن پانزده سالگی، جستجوی قائم را آغاز کرده بود. اشتیاق او به حضور در محضر آن حضرت نامحدود بود؛ او ساعت‌ها دعا و نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و درباره‌ی این که چگونه محبوب قلب خود را بیابد تفکر و تأمل می‌کرد. یک روز، لباس‌های خود را در بقچه کوچکی پیچید و خانه را ترک کرد. او در جستجوی رهبران روحانی که بتوانند او را در جستجوی یاری دهند، از دهکده‌ای به دهکده دیگر سفر کرد. اما همه این تلاش او را به جایی نرساند و سرانجام با قلبی ناراحت و سنگین، در شهر کاشان سکونت گزید تا با پارچه‌بافی زندگی را بگذراند. در آن شهر تاجری موفق و محترم شد. اما آسایش این جهان او را راضی نکرد؛ او بی‌قرار بود.

احمد وقتی در کاشان بود، صحبت‌هایی درباره‌ی کسی شنید که ادعای فرستاده شدن از سوی خدا دارد. این خبر اشتیاق جوانی‌اش را در او بیدار کرد. او درباره‌ی این شخصیت بزرگ شروع به پرسش کرد، اما هیچ‌کس نمی‌توانست اطلاعاتی به او بدهد. آن‌گاه فردی به او گفت که به استان دوردست خراسان بروید که در آن یک روحانی

خاصی می‌تواند پاسخ‌های پرسش‌های او را بدهد. روز بعد او خانه را ترک کرد و عازم آن استان شد. گرچه خسته و بیمار به آنجا رسید، حاضر نبود استراحت کند. فرد روحانی که او به دنبالش بود در حقیقت یکی از پیروان حضرت باب بود، اما در آن زمان بابیان چنان آزار دیده بودند که پیش از آن که تصمیم بگیرند به غریبه‌ای اعتماد کنند، اندکی زمان به خود می‌دادند. وقتی سرانجام احمد این مرد را یافت، مرد او را دست به سرکرد و احمد آنچه را آن قدر برای شنیدنش آماده بود نشنید. سرانجام او را نزد یکی از پیروان برجسته حضرت باب بردند که درهای دانش را به روی او گشود.

احمد در حالی که تغییر کرده بود به کاشان بازگشت. او به کار خود بازگشت، اما همه آنچه می‌خواست انجام دهد، تبلیغ امر مبارک بود. با این حال، او می‌دانست که باید محتاط بماند. برای مدتی فکر می‌کرد تنها بابی شهر است، اما باعث شادی بسیارش شد که مؤمن دیگری را یافت. و سرور او را تصور کنید وقتی که یک روز این دوست تازه به او گفت خود حضرت باب دارند از کاشان می‌گذرند و او خواهد توانست به حضور ایشان برسد.

مواهبی که خدا بر احمد نازل می‌فرمود در آنجا به پایان نرسید. بعداً او به بغداد رفت و به حضور حضرت بهاء‌الله رسید. او از جمله افراد خوش‌بختی بود که چندین سال در نزدیکی مظهر ظهور زندگی کرد. اما هر وصلی باید به جدایی بیانجامد. وقتی حضرت بهاء‌الله به استانبول تبعید شدند، احمد از جمله کسانی که برای همراهی ایشان انتخاب شده بودند نبود.

احمد چند سال را دور از حضرت بهاء‌الله گذراند، اما سرانجام دیگر نتوانست درد جدایی را تحمل کند. او عازم ادرنه شد، به این امید که اجازه یابد در آن شهر که محبوب‌ترین محبوبش به آنجا تبعید شده بود، زندگی کند. اما فقط تا استانبول رسید. در آنجا لوحی نازله از قلم حضرت بهاء‌الله انتظارش را می‌کشید با دستوراتی مبنی بر این که او باید به ایران برود و به بابیان پیام تازه پروردگارش را برساند. لوح اکنون در میان بهائیان معروف است که اغلب به ویژه در زمان‌های سختی آن را تلاوت می‌کنند. وقتی بزرگ شوید، شاید یاد بگیرید تمام این لوح را از حفظ بخوانید. اکنون باید چند خط اول آن را یاد بگیرید: "هُوَ السُّلْطَانُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ هِدِيهِ وَرَقَّةُ الْفَرْدَوْسِ تُغْنِي عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْبَقَاءِ بِالْحَانَ قُدْسٍ مَلِيحٍ وَتُبَشِّرُ الْمُخْلِصِينَ إِلَى جِوَارِ اللَّهِ وَالْمُؤَحِّدِينَ إِلَى سَاحَةِ قُرْبِ كَرِيمٍ وَ تُخْبِرُ الْمُتَقَطِّعِينَ بِهَذَا النَّبَأِ الَّذِي فَضَّلَ مِنْ نَبَأِ اللَّهِ مَلِكِ الْعَزِيزِ الْفَرِيدِ وَتَهْدِي الْمُحْبِبِينَ إِلَى مَقْعَدِ الْقُدْسِ ثُمَّ إِلَى هَذَا الْمَنْظَرِ الْبَدِيعِ". (مضمون: اوست سلطان علیم حکیم. این کبوتر بهشت است که بر شاخه‌های درخت بقا به لحن‌های قدس ملیح نغمه می‌خواند و مخلصین را به پناه خدا و یکتاپرستان را به درگاه نزدیکی کریم مژده می‌دهد و منقطعین را به این خبری که از خبر خداوند ملک عزیز فرید آشکار و تشریح شد، خبر می‌دهد. و محبین را به سوی جایگاه قدس و سپس به سوی این منظر بدیع هدایت می‌کند).

احمد فوراً اطاعت کرد. وظیفه پیش رویش اصلاً آسان نبود. اما کلمات حضرت بهاءالله در لوح به او اطمینان می داد که " ... وَإِنْ يَمَسُّكَ الْحُزْنُ فِي سَبِيلِي أَوْ الذَّلَّةُ لِأَجْلِ اسْمِي لَا تَضْطَرِّبْ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبَّ آبَائِكَ الْأَوَّلِينَ." به این مضمون که اگر در راه من به توحزنی و یا به خاطر اسم من دلتی رسد نگران مشو پس توکل کن بر خداوندی که پروردگار تو و پروردگار پدران اولین توست. و به این ترتیب او به ایران برگشت و مانند باد، بدون محدودیت، پیام حضرت بهاءالله را به سراسر کشور برد.

از جمله مکان‌هایی که بازدید کرد، خراسان بود، همان استانی که سال‌های پیش در آن خبر ظهور حضرت باب را دریافت کرده بود. آنجا به خانه مرد برجسته‌ای از میان بابیان به نام فروغی رفت. فروغی فردی بی پروا بود و به راحتی نمی شد متقاعدش کرد. احمد به عبارات واضح توضیح داد که موعود حضرت باب که از او به من می‌نماید، الله نام می‌بردند، حضرت بهاءالله بودند. اما فروغی اعتراض کرد. آنها ساعت‌ها بحث کردند. سرانجام فروغی عصبانی شد، به دهان احمد ضربه زد، یکی از دندان‌های او را شکست و او را از خانه‌اش بیرون افکند.

البته احمد تسلیم نشد. در لوح خطاب به او، حضرت بهاءالله به او فرموده بودند "كُوِّثِرَ الْبَقَاءُ لِأَجْبَابِي" به مضمون چشمه زندگانی برای دوستانم باشد. احمد به خانه فروغی بازگشت، در را زد و دوباره با او وارد مذاکره شد. او پرسید وقتی این همه متون در آثار حضرت باب به اسم اعظم با نام بهاء اشاره می‌فرمایند، چطور فروغی می‌تواند انکار کند که حضرت بهاءالله موعود هستند. فروغی در پاسخ گفت اگر احمد بتواند این را اثبات کند، او خواهد پذیرفت. در آن زمان آزارها علیه بابیان چنان شدید بود که آنها باید کتاب‌های خود را از نظر پنهان می‌داشتند، معمولاً در مکان‌هایی در دیوارهای خانه‌های خود. پس فروغی به سمت دیوار رفت، بخشی از آن را باز کرد و آنچه‌ای از آثار حضرت باب بیرون آورد. و فکر می‌کنید چه شد؟ در اولین صفحه‌ای که گشود، کلمه "بهاء" ذکر شده بود. فروغی و تمام خانواده‌اش فوراً حضرت بهاءالله را شناختند و او ادامه داد و یکی از بزرگ‌ترین مبلغان امر مبارک شد.

بنابراین با تلاش‌های بهائیان برجسته‌ای مانند احمد که فرمان تبلیغ را اطاعت کردند بود که به زودی اکثر بابیان حضرت بهاءالله را پذیرفتند و پیروان وفادار ایشان شدند.

ز. حقایق

۱. حضرت بهاءالله و خانواده‌شان در ۲۵ مرداد ۱۲۴۲ (۱۶ اوت ۱۸۶۳) به استانبول رسیدند.

۲. حضرت بهاءالله حدود چهار ماه در استانبول ماندند.

نسخه پیش از چاپ - نسخه PP.PV.۱.۱ - برای توزیع نیست

۳. حضرت بهاء الله از استانبول به ادرنه تبعید شدند.

۴. حضرت بهاء الله و خانواده شان در ۲۱ آذر ۱۲۴۲ (۱۲ دسامبر ۱۸۶۳) به ادرنه رسیدند.

۵. حضرت بهاء الله فقط کمی بیش از چهار سال و نیم در ادرنه اقامت کردند.

ح. نمایش

دانش آموزان شما از بازی کردن بخش هایی از صحنه های داستان احمد لذت خواهند برد. بسته به استعدادها و توانایی های کودکان کلاس، می توانید از آنها بخواهید اگر مناسب است نقش راوی را بازی کنند یا خودتان این نقش را بر عهده بگیرید. راوی صحنه های متنوع را به هم پیوند می دهد، در حالی که گروه های کوچک کودکان هر یک از صحنه ها را بازی می کنند. صحنه ها با جستجوی احمد جوان به دنبال قائم موعود آغاز و با ملاقات متلاطم او با فروغی پایان می یابد.

ط. نقاشی

درباره تصویری که اندیشه های منتقل شده در درس را در اذهان کودکان تقویت خواهد کرد بیندیشید و آنها را به کشیدن آن تشویق کنید. برای مثال می توانید از آنها بخواهید کلیدی را در حال باز کردن دروازه ای بکشند که به آنها یادآوری می کند در عمل تبلیغ کلمات ما مانند کلیدی می شوند که دروازه های قلب انسان را می گشایند.

ی. مرور

"امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع مَن عَلی الأرض قیام نماید."^{۸۶}

ک. مناجات های پایانی

درس نوزدهم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات ها

پس از مناجات های شروع، کودکان می توانند با کمک شما حفظ کردن چند عبارت دیگر از مناجات ارائه شده در درس پیش را ادامه دهند.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که به کودکان در فهم این نکته که حضرت بهاءالله به خاطر ما رنج بردند کمک کند و به آنها بارقه‌ای از امتحانات و مشقّاتی که برای بشر تحمّل فرمودند نشان دهد. اندیشه‌های زیر به شما در تلاش‌های تان برای معرفی این مطلب به آنها یاری خواهد رساند:

همه مظاهر ظهور الهی از دست رهبرانی که فقط در پی ثروت و قدرت خود بوده‌اند رنج برده‌اند. این رهبران خودخواه از نفوذ خود بر مردم نادانی که کورکورانه از آنها پیروی می‌کردند استفاده کردند تا آنها را متقاعد کنند که علیه مظاهر ظهور الهی برخیزند. حضرت بهاءالله نیز در رنج و مصیبت زندگی کردند. ایشان زندانی و تبعید شدند. درباره آن حضرت دروغ‌هایی گفته شد، تعالیم‌شان نادیده گرفته شد و مورد انکار قرار گرفت و پیروان وفادار ایشان با بی‌رحمی مورد آزار قرار گرفتند. ایشان این مصیبت‌ها را پذیرفتند، زیرا توسط خدا انتخاب شدند و تنها آنچه خدا فرمان می‌داد انجام می‌دادند. ایشان به بشر عشق می‌ورزیدند و می‌دانستند دانشی که ایشان از سوی خدا آورده‌اند، سرانجام بر نادانی غلبه خواهد کرد. ایشان به هر فرد انسانی، حتی بدترین دشمنان‌شان، عشق و محبت نشان می‌دادند. ایشان رنج‌های خود را صبورانه تحمّل فرمودند. حتی آنی تابش نور خدا بر تمام جهان را متوقف نساختند. به مدت چهل سال، تحت سخت‌ترین شرایط، بشر را هدایت فرمودند.

به یاد داشتن امتحانات و مشقّاتی که حضرت بهاءالله تحمّل فرمودند، ما را در عشق آن حضرت محکم می‌سازد. قلوب ما در لحظات سختی متزلزل نخواهد شد. ما یاد خواهیم گرفت که هنگام مخالفت مردم نادان با امر مبارک، مانند کوه استوار باشیم.

ج. پرسش‌ها

۱. چه کسی رنج‌ها را بر مظاهر ظهور الهی تحمیل می‌کند؟
۲. چرا حضرت بهاءالله رنج‌های خود را صبورانه پذیرفتند؟
۳. حضرت بهاءالله چه مدت و تحت چه شرایطی بشر را هدایت فرمودند؟
۴. به یاد داشتن رنج‌های حضرت بهاءالله چه اثری بر ما دارد؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر، حضرت بهاءالله از ما می‌خواهند رنجی را که آن حضرت تحمل فرمودند به یاد داشته باشیم و صرف نظر از میزان سختی امتحانات و بلاهایی که در راه خدا بر ما وارد می‌آید، در عشق ایشان ثابت بمانیم. یادگیری این نصّ منشأ قوتی برای کودکان خواهد بود.

"ذَكَرَ أَيَّامِي فِي أَيَّامِكَ ثُمَّ كُرْبَتِي وَ غُرْبَتِي فِي هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ وَ كُنْ مُسْتَقِيمًا فِي حَبِي بِحَيْثُ لَنْ يُحَوَّلَ قَلْبُكَ وَ لَوْ تُضْرَبُ بِسُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَ يَمْنَعُكَ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ."^{۸۷} (مضمون: ایام مرا در روزگار خود یاد کن، سپس حزن شدیدم و غربتم را در این زندان بسیار دور [ادرنه]. و در حَبِّم مستقیم باش به طوری که هرگز قلبت دگرگون نگردد ولو به شمشیرهای دشمنان زده شود و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند تو را منع نمایند).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

امروز رویدادهای پیرامون چهارمین و آخرین تبعید حضرت بهاءالله، به شهر و قلعه عکا، را برای دانش‌آموزان خود روایت خواهید کرد. البته اکنون می‌دانید که حضرت بهاءالله از عکا به عنوان "أَخْرَبُ مُدُنِ الدُّنْيَا" به معنای خراب‌ترین شهرهای جهان و "سجن اعظم" یاد می‌فرمودند، رنج‌های ایشان در آنجا بسیار شدید بود. روایت زیر گرچه مختصر است، اما توجه کودکان را جلب خواهد کرد. آنچه انتقالش به دانش‌آموزان مهم خواهد بود آن است که حضرت بهاءالله اجازه فرمودند که زندانی شوند و آن همه رنج را پذیرفتند تا بشر بتواند به آزادی حقیقی دست یابد.

در درس گذشته به شما مختصری درباره تبعید حضرت بهاءالله به استانبول و ادرنه گفتیم. رهبران فاسد ایران و امپراتوری عثمانی نابخردانه فکر کرده بودند که با هر تبعید در پایان دادن به نفوذ فزاینده حضرت بهاءالله در میان مردم موفق خواهند شد. البته می‌دانید که از طریق تلاش‌های قهرمانانه مؤمنان برجسته مانند احمد، تعداد پیروان حضرت بهاءالله مدام افزایش می‌یافت. و به این ترتیب مقامات تصمیم گرفتند ایشان را بار دیگر تبعید کنند، این بار به قلعه عکا، یک زندان شهر حزین که مطمئن بودند در آنجا امر مبارک به زودی از بین خواهد رفت.

یک روز صبح سربازان ناگهان خانه حضرت بهاءالله در ادرنه را احاطه کردند و به همه گفته شد خود را برای عزیمت فوری آماده سازند. مدتی، هیچ‌کس نمی‌دانست تقدیرشان چه خواهد بود. بزرگ‌ترین ترس بیشتر آنها آن بود که از محبوب خود جدا شوند، زیرا شایعاتی بود که حضرت بهاءالله و خانواده‌شان به مکانی تبعید خواهند شد.

و دیگران مجبور خواهند بود پراکنده شوند. سرانجام، روشن شد که قرار است حضرت بهاءالله، همراه حدود هفتاد تن از همراهان خود، به عگا تبعید شوند.

حضرت بهاءالله و خانواده‌شان در ۲۲ مرداد ۱۲۴۷ (۱۲ اوت ۱۸۶۸) ادرنه را ترک کردند و پس از سفری طولانی در خشکی و دریا، در ۱۰ شهریور (۳۱ اوت) به عگا رسیدند. به ساکنان عگا گفته شد که تازه واردین فقط مجرم نیستند، بلکه دشمنان دین خدا هستند. سلطان دستور داده بود که آنها در حبس سخت نگه داشته شوند. دستورات او به صورت عمومی در مسجد خوانده شده بود و همه درک کرده بودند که این ایرانیان به حبس ابد محکوم شده‌اند و ارتباط با آنها اکیداً ممنوع است.

تبعیدشدگان هنگام پیاده شدن در عگا، به سربازخانه ارتش که بخشی از آن قرار بود زندان آنها باشد، برده شدند. اولین شب، آنها از غذا و نوشیدنی محروم شدند و پس از آن به هریک در هر روز سه قرص نان با کیفیت پایین تخصیص داده می‌شد. به زودی همه جز دو نفر بیمار شدند و کمی بعد سه نفر از آنها از دنیا رفتند. نگهبانان بدون دریافت پول برای هزینه‌های ضروری، از دفن مردگان سرباز می‌زدند. فرش کوچکی فروخته شد و پول آن به نگهبانان داده شد. بعداً مشخص شد که آنها به قول خود وفا نکرده‌اند و مرده‌ها را غسل نداده و بدون کفن و تابوت به خاک سپرده‌اند. در حقیقت دو برابر مقدار لازم برای خاک‌سپاری به آنها داده شده بود.

اندوه‌بارترین رویداد این دوره مرگ ناگهانی پسر حضرت بهاءالله، میرزا مهدی، معروف به غصن اطهر، در سن کم بیست و دو سالگی بود. میرزا مهدی برادر کوچک‌تر حضرت عبدالبهاء بود. وقتی پدر ایشان ابتدا از ایران تبعید شدند، ایشان برای آن سفر سخت بسیار خردسال بود و مجبور بودند ایشان را به بستگان بسیارند و بروند. سرانجام چند سال بعد در بغداد به پدر و مادر خود پیوست و حضرت بهاءالله را در بقیه تبعیدهایشان همراهی فرمود. او شخصیت زیبایی داشت و همه احباً مجذوب روح اصیل او بودند. تا زمانی که او و خانواده‌اش به عگا رسیدند، او به عنوان کاتب پدر خود خدمت می‌کرد و الواحی را که ایشان بی‌وقفه نازل می‌فرمودند می‌نوشت و نسخه-برداری می‌کرد.

میرزا مهدی اغلب پس از مکتوب کردن کلمات حضرت بهاءالله در شب، برای قدم زدن و دعا و نماز خواندن به پشت‌بام زندان می‌رفت. یک شب، حدود دو سال پس از رسیدن ایشان و خانواده‌شان به آن مکان متروک، ایشان روی سقف قدم می‌زد و غرق نیایش بود که متوجه پنجره نورگیر باز مقابل خود نشد. او از آنجا افتاد و روی صندوقی چوبی بر کف زمین سقوط فرمود که سینه‌اش را سوراخ کرد. حضرت بهاءالله با شنیدن صدای افتادن او و فریادهای احباً به بالین پسر خود شتافتند. میرزا مهدی برای پدر خود توضیح داد که همیشه گام‌های خود را تا

نورگیر بی حفاظ می‌شمرده تا بداند چه زمان توقف کند، اما آن قدر جذب دعا و مناجات شده بود که این کار را فراموش کرده بود. حضرت بهاء‌الله از غصن اطهر پرسیدند که چه آرزویی دارد. او پاسخ داد: "آرزو دارم که اهل بهاء موفق به ورود در محضر شما بشوند." حضرت بهاء‌الله فرمودند چنین خواهد شد: "خداوند آرزویت را برآورده خواهد فرمود."

بیست و دو ساعت پس از سقوط، روح میرزا مهدی پرواز خود را به جهان بعد آغاز کرد. حال از دست دادن پسری که آن چنان دوست داشتند، به رنج‌های بی‌شمار دیگر حضرت بهاء‌الله افزوده شد. آن سال‌های اولیه زندان در عکا از جمله سخت‌ترین آنها بود. این بیان خود حضرت بهاء‌الله درباره آن دوران است:

"اعلم أنّ فی وُردنا هذا المقام سَمیناً بالسّجن الاعظم و مِن قَبْلِ كُنّا فی ارضٍ اُخری تحت سلاسلِ والأغلالِ وما سُمّی بِذَلیکَ قَل تَفکروا فیهِ یا اُولی الألباب: (مضمون: بدان که هنگام ورودمان به این مقام آن را سجن اعظم نامیدیم و قبلاً در زمینی دیگر زیر زنجیرها و بندها بودیم و به این نام نامیده نشد. بگو در آن تفکر کنید ای صاحبان عقل و خرد).

ز. حقایق

۱. حضرت بهاء‌الله و خانواده ایشان در ۱۲۴۷ (۱۸۶۸) از ادرنه به عکا تبعید شدند.
۲. حضرت بهاء‌الله و خانواده ایشان در ۲۲ مرداد ۱۲۴۷ (۱۲ اوت ۱۸۶۸) ادرنه را ترک فرمودند.
۳. حضرت بهاء‌الله و خانواده ایشان در ۱۰ شهریور ۱۲۴۷ (۳۱ اوت ۱۸۶۸) به عکا رسیدند.
۴. در عکا، حضرت بهاء‌الله و همراهان‌شان در یک سربازخانه ارتش زندانی شدند.
۵. عبارت "سجن اعظم" به عکا اشاره دارد.
۶. میرزا مهدی برادر کوچک‌تر حضرت عبدالبهاء بود.
۷. میرزا مهدی به غصن اطهر معروف بود.
۸. غصن اطهر هنگام درگذشت بیست و دو ساله بود.

ح. نمایش

مانند درس پیش، شما یا یکی از کودکان دارای توانایی لازم می‌توانید به عنوان راوی این فصل تاریخی عمل کنید. در حالی که راوی صحنه‌های مربوط به رسیدن حضرت بهاء‌الله به عکا و رویدادهای پیرامون درگذشت غصن اطهر را روایت می‌کند، گروه‌های کوچک کودکان می‌توانند به تناسب آنها را بازی کنند. باید اطمینان حاصل شود که هیچ کس نقش خود مظهر ظهور را بازی نمی‌کند.

ط. نقاشی

احتمالاً عکس‌هایی از سربازخانه عکا، جایی که حضرت بهاء‌الله و همراهان‌شان هنگام رسیدن به عکا در آن زندانی شدند، دیده‌اید. اگر چنین نیست، می‌توانید به نقاشی موجود در کتاب ۴ مراجعه کنید. سربازخانه را برای کودکان توصیف کنید و از آنها بخواهید آن را بکشند.

ی. مرور

"يا أَهْلَ الْبِهَاءِ قَدْ وَجَبَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ الْإِسْتِغَالُ بِأَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ مِنَ الصَّنَائِعِ وَالْإِقْتِرَافِ وَأَمْثَالِهَا وَجَعَلْنَا اشْتِغَالَكُمْ بِهَا نَفْسَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ."^{۸۸} (مضمون: ای اهل بهاء بر هر یک از شما اشتغال به امری از امور از صنایع و کسب و امثال آن واجب شده است و ما اشتغال شما به آنها را نفس عبادت خداوند حق قرار دادیم).

ک. مناجات‌های پایانی

درس بیستم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با چند مناجات که خود و کودکان تلاوت می‌کنید آغاز نمایید. آنها سپس می‌توانند حفظ کردن مناجات معرفی شده در درس هجدهم را به پایان رسانند.

ب. معرفی درس

منظور از درس امروز پیش‌برد درک کودکان از این حقیقت است که ما باید برای انتشار تعالیم حضرت بهاء‌الله کار کنیم تا عدالت در جهان برقرار شود. ممکن است بخواهید برخی از اندیشه‌های زیر را برای معرفی این موضوع به کار ببرید:

عدالت کیفیتی است که بیش از هر چیز نزد خدا محبوب است. بدون عدالت، ما نسبت به حقیقت کور می شویم و به راه های خطا می رویم. ما بدون عدالت ظالم می شویم و حقوق دیگران را نادیده می گیریم. بدون عدالت، ما برای اطرافیان خود غم و بدبختی به بار می آوریم. وقتی عدالت بر جهان فرمان روا نباشد، بشر در بدبختی و رنج بسیار زندگی می کند.

حضرت بهاء الله در زمانی ظاهر شدند که نور عدالت در حال محو شدن از جهان بود. فرمانروایان اتباع خود را در نادانی نگه می داشتند و از مقامات خود برای گردآوری ثروت و قدرت برای خودشان استفاده می کردند. حضرت بهاء الله از این فرمانروایان دعوت کردند که خود را وقف رفاه مردم خود نمایند. افسوس، بیش از یک قرن بعد، جهان ما هم چنان پر از بی عدالتی است و رنج نوع بشر هر روز افزایش می یابد. اما وقتی تعالیم حضرت بهاء الله گسترده تر شود و مردم و ملت ها یاد بگیرند که با یکدیگر مطابق تعالیم آن حضرت زندگی کنند، همه این مصیبت ها از بین خواهد رفت. نور عدالت روشن تر و روشن تر خواهد درخشید. در پرتو این حقیقت، همه ساکنان کره زمین متحد خواهند شد و نظم جهانی حضرت بهاء الله تأسیس خواهد شد.

ج. پرسش ها

۱. چه کیفیتی بیش از هر چیز نزد خدا محبوب است؟
۲. وقتی عدالت نباشد، چه ممکن است برای ما رخ دهد؟
۳. وقتی عدالت بر جهان فرمان روا نباشد، چه رخ می دهد؟
۴. شرایط جهان امروز چیست؟
۵. وقتی بشر یاد بگیرد بر اساس تعالیم حضرت بهاء الله زندگی کند، چه رخ خواهد داد؟

د. حفظ کردن نصوص

سپس شما به کودکان کمک خواهید کرد تا نص زیر را که در آن حضرت بهاء الله برای ما از اهمیت عدالت سخن می گویند، حفظ کنند. البته شما می دانید که این بخش آغازین از یکی از کلمات مکنونه حضرت بهاء الله است که ممکن است بخواید خودتان تمام آن را مرور نمایید.

"يَا ابْنَ الرُّوحِ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنصَافُ. لَا تَرَعَبْ عَنْهُ إِنْ تَكُنَّ إِلَيَّ رَاغِبًا وَلَا تَغْفَلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِينًا." ۸۹

(مضمون: ای پسر روح محبوب‌ترین چیزها نزد من عدالت است. اگر مرا می‌خواهی از آن روی برمگردان و از آن غافل مشو تا نزد من امین باشی).

۵. سرودها

و. وقایع تاریخی

حال برای کودکان توضیح دهید که قرار است داستان بدیع، جوان هفده ساله‌ای، را برای آنها بگویید که حامل لوح حضرت بهاءالله به شاه ایران بود. مانند همیشه، باید زبان روایتی را که ارائه کرده‌ایم متناسب با توانمندی دانش-آموزان تان تنظیم کنید.

از کلاس‌های قبلی می‌دانید که گرچه حضرت بهاءالله تبعید و زندانی شدند و در معرض سختی‌ها و مشق‌ها وحشت‌ناکی قرار گرفتند، هرگز اعلان امر خود و هدایت نوع بشر را متوقف نساختند. به یاد داشته باشید که مقام آن حضرت به عنوان یک مظهر ظهور الهی در سیاه‌چال تهران برایشان آشکار شد. گرچه به هیچ‌کس آنچه را رخ داده بود اطلاع ندادند، اما تولد ظهور آن حضرت، مانند طلوع، نفوس مستعد را به جنبش آورده بود. آنها به تدریج بیدار و آماده شناختن آن حضرت شدند. سپس در باغ رضوان، رسالت خود را به تعداد اندکی از کسانی که برای وداع با ایشان گرد آمده بودند اعلان فرمودند و آنها به زودی شروع به در میان گذاشتن پیام آن حضرت با دیگر کسانی که قلوبشان آماده شده بود کردند.

سرانجام زمان اعلان عمومی رسالت آن حضرت رسید. حضرت بهاءالله از استانبول، اما به ویژه در ادرنه و بعداً در عکا، الواحی به شاهان و فرمان‌روایان جهان خطاب نمودند و پیام خود را در همه جا اعلان فرمودند. در این الواح از فرمان‌روایان شرق و غرب خواستند عدالت را برپا سازند و در جهت استقرار اتحاد نوع بشر کار کنند. این کلمات خود حضرت بهاءالله است که می‌فرمایند: "از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهره واقع نشده."

یکی از این الواح خطاب به شاه ایران، مردی بسیار ناعادل و یک دشمن مستبد امر مبارک، بود. رساندن لوح به آن فرمان‌روای ظالم وظیفه‌ای بسیار خطرناک بود. سفر دراز بود و برای حفظ لوح از دشمنان امر مبارک حکمت زیادی لازم بود، اگر دشمنان زمانی از آن خبردار می‌شدند، از رسیدن آن به مقصدش جلوگیری می‌کردند. و کسی که آن را می‌برد، باید برای روبروشدن با خشم مستبدهای که آن را دریافت می‌کرد از نهایت ایمنی و شجاعت بهره‌مند می‌بود.

جوانی در ایران زندگی می‌کرد که نامش آقا بزرگ بود و بعداً حضرت بهاء‌الله به او لقب بدیع را دادند. پدر بدیع یکی از مؤمنان نام‌دار بود. اما بدیع سرکش بود و اصلاً علاقه‌ای به امر مبارک نداشت. با این حال تقدیر چنان بود که حقیقت را بپذیرد و خود را فدای محبوب خود گرداند. وقتی که نبیل، مورخ بزرگ و مبلغ امر مبارک، طی سفرهایش به دروازه‌های شهر آنها رسید، فصل تازه‌ای در زندگی‌اش آغاز شد. نبیل هنگام دیدار با پدر بدیع، از ناراحتی عمیق او از رفتار پسرش آگاه شد و تصمیم گرفت ببیند که آیا می‌تواند، با هدایت بدیع به شناختن حضرت بهاء‌الله، به او کمکی کند. باعث خوشحالی‌اش بود که دریافت آن جوان قلب پاک و روح پذیرایی دارد. او شبی عزم کرد که حقایق روحانی معینی را برای او توضیح دهد و آیات الهی را با او در میان گذارد. وقتی بدیع آیات مقدّس را شنید، گریست و در آن شب دگرگون شد.

عشق بدیع به حضرت بهاء‌الله آن قدر ازدیاد یافت که به زودی تنها و با پای پیاده برای دیدار آن حضرت سفر کرد. پس از سفری طولانی و سخت در بیابان‌ها و کوه‌ها، سرانجام به زندان شهر عگا رسید، اما نمی‌دانست چطور با هم‌دینان خود تماس بگیرد. اگر از غریبه‌ای مکان بهائیان را می‌پرسید، ممکن بود به او خیانت شود و او را از شهر بیرون کنند. پس تصمیم گرفت به مسجد برود تا دعا و نماز بخواند. نزدیک شب، گروهی از ایرانیان برای نماز وارد مسجد شدند و بدیع شاد شد که حضرت عبدالبهاء را در میان آنها شناخت. او به سرعت یادداشتی نوشت و محرمانه به حضرت عبدالبهاء رساند. همان شب قرارهایی گذاشته شد که او به محضر حضرت بهاء‌الله وارد شود. بدیع موهبت دو ملاقات این چنینی را داشت که به فرموده خود حضرت بهاء‌الله، طی آنها در دستان قدرت خلق جدید شد و مانند گلوله‌ای از آتش اعزام گردید.

حضرت بهاء‌الله در واقع لوح شاه ایران را چند سال قبل نازل فرموده بودند. با این حال ایشان منتظر کسی که مقدر بود حامل آن باشد مانده بودند. بهائیان بسیاری بودند که آرزو داشتند آن پیک باشند، اما به هیچ یک این افتخار داده نشد. وقتی بدیع از حضرت بهاء‌الله شنید که چنین لوحی وجود دارد، خواست که به او اجازه دهند آن را به شاه ارائه کند. پیشنهاد او را حضرت بهاء‌الله پذیرفتند و به بدیع امر شد که عگا را ترک کند و به حیفا برود و آنجا منتظر دستور بماند. در حیفا نامه‌ای از حضرت بهاء‌الله دریافت کرد که در آن به او گفته شده بود "به سرعت به اقامت‌گاه شاه" برود و لوح را به او تحویل دهد. او باید خود را از همه چیز منقطع می‌ساخت و "قلبش را به زینت قوت و خویشتن‌داری مزین" می‌کرد. روح وارستگی او باید چنان می‌بود که اگر شاه حکم قتل او را صادر می‌کرد، مضطرب نشود و خدا را به خاطر تعارف کردن جام شهادت به او ستایش کند. اما اگر شاه به او اجازه رفتن داد، باز هم باید خدا را بستاید و به رضای او راضی باشد، حتی اگر آرزو داشته جان خود را در راه آن حضرت تقدیم کند.

و بدیع این چنین سفر دشوار بازگشت خود به ایران را آغاز کرد. چند ماه طول کشید تا به مرزهای آن رسید. یکی از مؤمنان که در بخشی از سفر همراه بدیع بود، توصیف زیر را از آن جوان نورانی به جا گذاشته است: "او سرشار از سرور، خنده، سپاس و خویشتن داری بود. و من فقط می دانستم که او در محضر حضرت بهاءالله بوده و حال به خانه اش در خراسان باز می گردد. بارها دیدم که پس از طی حدود صد گام، جاده را ترک می کرد، رو به عکا می کرد و به زمین می افتاد و شنیده می شد که می گفت: 'خدایا، آنچه به فضل دادی، به عدل باز بگیر؛ قوتی ده تا آن را حراست کنم'."

وقتی بدیع به تهران رسید، جوایای هم دینان خود نشد. سه روز و شب را در حالت دعا و روزه گذراند. در روز چهارم، پس از آن که صبورانه بر تپه کوچکی در نزدیکی اردوی تابستانه سلطنتی منتظر ماند، سرانجام مورد توجه شاه قرار گرفت و نزد او آورده شد. بدیع با آرامش به او نزدیک شد و با احترام او را مخاطب ساخت: "یا سلطان قد جئتک من سبأ نبأ عظیم" (مضمون: ای سلطان با خبری عظیم از سبا نزد تو آمده ام). لوح حضرت بهاءالله این چنین به شاه ایران تحویل داده شد.

رویدادهای پس از آن ظالمانه تر از آن است که گفته شود. توهین هایی که به دستور شاه بر بدیع سرازیر شد، چنان وحشیانه بود که اگر قرار بود امروز درباره آنها صحبت کنم، اشک به چشمان تان می آورد. آنچه دانستش برای شما مهم است آن که بدیع هنگام روبرو شدن با خشم شاه مستبد، آن تجسم بی عدالتی، محکم ایستاد. او هرگز آرامش و خویشتن داری اش را از دست نداد. او شادمانه جان خود را در راه محبوبش فدا کرد و از سوی حضرت بهاءالله "فخر الشهداء" نام گرفت.

ز. حقایق

۱. حضرت بهاءالله اعلان عمومی رسالت خود را در استانبول شروع کردند.
۲. حضرت بهاءالله از شاهان و فرمانروایان جهان دعوت کردند که عدالت را بر پا دارند.
۳. لقب "بدیع" به معنای عجیب و شگفت انگیز است.
۴. بدیع لوح حضرت بهاءالله را در تابستان ۱۲۴۸ (۱۸۶۹) به شاه ایران تحویل داد.
۵. بدیع هنگام تحویل لوح حضرت بهاءالله به شاه ایران هفده ساله بود.
۶. حضرت بهاءالله بدیع را "فخر الشهداء" نامیدند.

ح. نمایش

اکنون می‌توانید به کودکان کمک کنید نمایشی کوتاه بر مبنای داستان بدیع آماده کنند.

ط. نقاشی

برای درس امروز، می‌توانید از دانش‌آموزان بخواهید عکسی از جناب بدیع با لوح حضرت بهاء‌الله در دست، در حالی که بر بالای تپه نشسته و منتظر است که پادشاه او را ببیند، بکشند.

ی. مرور

"بگو هیچ انسانی به مقام واقعی خود نمی‌رسد مگر با عدل و انصاف و هیچ قدرتی باقی نمی‌ماند مگر با ایجاد اتحاد و به هیچ سعادت و رفاهی نمی‌شود نائل گشت مگر با مشورت."^{۹۰}

ک. مناجات‌های پایانی

درس بیست و یکم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با مناجات‌های شروع آغاز کنید و سپس مناجاتی را که کودکان طی سه درس گذشته حفظ می‌کرده‌اند، با آنها مرور نمایید. سپس می‌توانید به آنها کمک کنید تا چند خط اول مناجات زیر را حفظ کنند. آنها باید بتوانند کل مناجات را در مدت چهار کلاس یاد بگیرند. به یاد داشته باشید که کلمات و عبارات دشوار را برای آنها توضیح دهید.

"هو الابهی ای پروردگار این بنده درمانده را در کهف منیعت مأوی ده و در ملاذ رفیعت مسکن بخش شمع روشنی در قلبش بر افروز و چشمه سلسبیلی از دلش جاری کن ابواب فیض بر رخسار برگشا و اسرار غیب به فؤادش الهام فرما توئی نصیر توئی ظهیر توئی مُجیر توئی دستگیر چون به تو پردازیم از همه چیز آزادیم چون به پیمان و ایمان تو ثابت و استواریم از غیر تو بیزاریم پروردگارا رحم کن استقامت بخش." ع^{۹۱}

ب. معرفی درس

در این کلاس، با صحبت درباره قدرت حضرت بهاءالله برای دگرگون ساختن نفوس، به درک کودکان درباره مقام آن حضرت کمک خواهید کرد. در زیر اندیشه‌هایی آمده که ممکن است به شما در معرفی این مطلب به دانش-آموزان کمک کند.

می‌دانیم که مظاهر ظهور الهی همه نام‌ها و صفات خدا را برای نوع بشر ظاهر می‌سازند. یکی از این صفات عشق نامحدود او به هر فرد انسانی است. حضرت بهاءالله به ما گفته‌اند که خدا ما را به خاطر عشقی که به ما دارد آفرید. اگر قرار بود حتی لحظه‌ای از عشق خدا محروم باشیم، هلاک می‌شدیم و دیگر نبودیم. عشق خدا در همه خلقت رسوخ می‌کند. به خاطر عشق همه‌گیر اوست که خورشید می‌تابد، گیاهان رشد می‌کنند، حیوانات زاد و ولد می‌کنند و افراد انسانی در زندگی خود با هر نفسی به مواهبی دست می‌یابند. عشق ما به هم‌دیگر، محبتی که ابراز می‌داریم و دریافت می‌کنیم، شفقتی که در قلب خود نسبت به افراد بسیاری احساس می‌کنیم، همه جز انعکاسی از عشق خدا به آفریدگانش نیست. این عشق امروز توسط حضرت بهاءالله ظاهر شده است. و عشق آن حضرت قدرت دگرگون کردن ما را دارد.

کلمه "دگرگون کردن" به معنای تغییر از حالتی به حالت دیگر است. برای مثال، یک کرم ابریشم خود را در پیله می‌پیچد و بعداً به صورت پروانه زیبایی ظاهر می‌شود. کرم ابریشم دگرگون و به پروانه تبدیل شده است. پس از یک دوره خشک‌سالی، باران می‌آید و زمین بی حاصل را دگرگون و به دشت و چمن‌زار تبدیل می‌کند. به همین ترتیب، بارقه‌های عشق الهی که به جهان زندگی می‌دهد، از حضرت بهاءالله می‌درخشد. تعالیم آن حضرت قدرت دگرگون کردن ارواح ما را دارد. ما با دعا و مناجات، مطالعه آثار آن حضرت و تلاش دائم، می‌توانیم قلب‌های خود را از عشق آن حضرت پرکنیم. کلمات آن حضرت قدرت روشن کردن اذهان و قلوب ما را دارند و در ما توانمندی انجام کارهای عالی برای خدمت به نوع بشر به وجود می‌آورند.

وقتی درباره حضرت بهاءالله فکر می‌کنید، پس همیشه عشق فراوان ایشان به خود را به یاد داشته باشید. ایشان را پدری بسیار مهربان در نظر بگیرید که تعالیم و اندرزهای‌شان شما را هدایت خواهد کرد و گام‌های‌تان را استوار خواهد ساخت. به عشق ایشان تکیه کنید. بگذارید عشق ایشان به شما شجاعت دهد تا از تغییر نترسید. بگذارید کلمات‌شان شما را تغییر دهد و سبب رشد شما شود.

ج. پرسش‌ها

۱. مظاهر ظهور الهی چه چیز را برای بشر ظاهر می‌سازند؟
۲. چرا خدا ما را آفرید؟
۳. برخی از نشانه‌های عشق خدا چه هستند؟
۴. اگر عشق خدا به ما نمی‌رسید، چه بر سر ما می‌آمد؟
۵. عشق ما به هم دیگر از کجا سرچشمه می‌گیرد؟
۶. امروزه چه کسی عشق خدا به بشر را ظاهر می‌سازند؟
۷. کلمه "دگرگون کردن" به چه معناست؟
۸. می‌توانید چند مثال از دنیای فیزیکی در زمینه دگرگون شدن یک چیز به چیز دیگر بیاورید؟
۹. تعالیم حضرت بهاءالله قدرت انجام چه کاری را دارند؟

د. حفظ کردن نصوص

حال که مفهوم دگرگونی را با کودکان بررسی کرده‌اید، از آنها بخواهید نص زیر را حفظ کنند.

"به تأییدات حضرت بهاءالله دل بسته باش زیرا تأییدات او قطره را دریا کند و پشه را عنقا نماید."^{۹۲}

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

داستان‌های بی‌شماری در تاریخ امر مبارک وجود دارند که قدرت حضرت بهاءالله در دگرگون ساختن نفوس را نشان می‌دهند. دو مورد از این داستان‌ها در اینجا برای شما آورده شده است. اولی درباره مؤمن برجسته، نبیل اکبر، و دومی درباره مرد برجسته‌ای در شهر عکاست که در زمان تبعید حضرت بهاءالله در آنجا زندگی می‌کرد. لازم خواهد بود قبل از کلاس تصمیم بگیرید که آیا یک یا دو داستان را به طور کامل ارائه خواهید کرد یا آنها را برای دانش‌آموزان خلاصه و بر بخش‌های کلیدی تأکید خواهید کرد.

هر روز، پیرامون جهان، مردم بیشتری درباره حضرت بهاءالله و تعالیمشان یاد می‌گیرند. وقتی آتش عشق آن حضرت در قلوبشان افروخته می‌شود و کلمات آن حضرت ارواح آنها را لبریز می‌سازد، می‌توانند به تدریج عادات یک جهان قدیمی را دور بریزند و به کیفیات و صفات افرادی دست یابند که شایسته وظیفه‌ای که امروز به آن دعوت می‌شوند باشند: استقرار ملکوت خدا بر زمین.

در مدت زندگانی حضرت بهاءالله، کسانی که چشمان روحانی‌شان باز بود، از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بودند. وقتی به حضور ملکوتی ایشان وارد می‌شدند، بارقه‌ای از چنان شفقت و عشقی با چنان شکوه و جلالی دریافت می‌کردند و ارواحشان دگرگون می‌شد. آنها خلق جدید می‌شدند. امروز داستان یکی از آن افراد، نبیل اکبر، را برای شما تعریف خواهیم کرد.

نبیل اکبر پژوهشگر بزرگی بود که دانش گسترده‌ای در بسیاری زمینه‌ها داشت. معدودی در شیوایی به او می‌رسیدند. گفته می‌شود زمانی با گروهی از دانشمندان در شهری دوردست سخن می‌گفت که هویتش را نمی‌دانستند. شنوندگان او غرق تحسین او شدند. آنها در شگفتی بودند: "چه کسی می‌تواند چنین دانشمند باشد و چنان توضیحات روشن‌گری ارائه دهد؟ این به واقع مردی بسیار استثنایی است." همه توافق داشتند تنها کسی که احتمالاً می‌توانست با او رقابت کند، نبیل اکبر مشهور است. شهرت گسترده دست‌آوردهای عقلانی او چنین بود.

نبیل اکبر پس از پذیرفتن دیانت حضرت باب، در میان هم‌دینان خود شخصیتی بسیار محترم شد. شش سال پس از پذیرفتن دین تازه بود که در بغداد حضرت بهاءالله را زیارت کرد. در آن زمان، حضرت بهاءالله هنوز رسالت خود را آشکارا اعلان نفرموده بودند و کمتر کسی میان بابیان بود که از مقام آن حضرت آگاهی داشت. نبیل اکبر در خانه حضرت بهاءالله با گرمی مورد استقبال قرار گرفت و از او دعوت شد در یکی از اتاق‌هایی که برای پذیرایی از مهمانان اختصاص داده شده بود، اقامت کند.

کمی بعد از رسیدنش، مشاهده کرد که یک بابی دانا و بسیار شریف خود را به پاهای حضرت بهاءالله انداخت. این تکریم بی‌اندازه، گرچه خالصانه بود، اما موجب خشنودی حضرت بهاءالله نشد. ایشان از او خواستند فوراً برخیزد. نبیل اکبر احساس کرد که حضرت بهاءالله قطعاً لایق احترام هستند، اما نمی‌توانست بفهمد که چرا یک بابی چنان نام‌دار ایشان را این چنین پرستش می‌کند. تصمیم گرفت به دقت حضرت بهاءالله را زیر نظر بگیرد تا دریابد که آیا به ایشان قدرت ویژه عنایت شده است یا نه. اما در حضرت بهاءالله تنها فروتنی و عبودیت دید و هر چه بیشتر ایشان را مشاهده کرد، نسبت به برتری عقلانی خودش بیشتر متقاعد شد. بنابراین فکر کرد که خودش از هر روز حضرت بهاءالله بزرگوارتر است.

یک بعد از ظهر، حضرت بهاءالله جلسه‌ای در خانه خود ترتیب دادند. نبیل اکبر در جایگاه افتخاری نشست، در حالی که حضرت بهاءالله در میان دوستان نشستند و با دستان خود چای عنایت فرمودند. طی جلسه، فردی سؤال کرد. نبیل اکبر فوراً شروع به صحبت کرد و فکر می‌کرد هیچ کس دیگری نمی‌تواند به خوبی به پرسش پاسخ گوید. همه دوستان ساکت بودند، جز حضرت بهاءالله که گاهی در عین موافقت با توضیح نبیل اکبر نظراتی درباره موضوع می‌دادند. وقتی که نبیل اکبر این نظرات را می‌شنید، به تدریج ساکت شد و دقیق‌تر و دقیق‌تر به کلمات حضرت بهاءالله گوش فرا داد. او از عمق معنای آنها در بهت و حیرت بود. پس از مدتی دیگر نمی‌توانست بشنود که چه گفته می‌شود. عمیقاً احساس خجالت می‌کرد که در جایگاه افتخاری نشسته است. وقتی حضرت بهاءالله صحبت را متوقف ساختند، برخاست و از اتاق بیرون رفت و سرش را سه بار محکم به دیوار کوبید و از خود خشم‌گین بود که شکوه واقعی حضرت بهاءالله را ندیده است.

کمی بعد، در جلسه دیگری شرکت کرد که حضرت بهاءالله در آن حاضر بودند. این بار وقتی به ایشان گوش می‌داد، کشف کرد که کلمات ایشان مانند جواهر گران‌بهایی هستند که همه یادگیری‌های پیشینش در مقایسه با آنها بی‌ارزش به نظر می‌رسیدند. او سپس به حضرت بهاءالله متنی نوشت و لوحی از ایشان دریافت کرد که به او کمک کرد شکوه کامل مقام حضرت بهاءالله را بشناسد.

وقتی چشمان نبیل اکبر به نور هدایت الهی باز شد، او مانند شعله شد. دیگر نمی‌توانست راحت اختیار کند. به دستور حضرت بهاءالله به ایران بازگشت و شروع به تبلیغ امر مبارک کرد. در وطن خود، نفوس بی‌شماری را به شناسایی پروردگارشان راهبر شد. حتی شاهزاده شهر مجذوب شیوایی، دانش و دست‌آوردهای او شد. دوباره در دور و نزدیک شناخته شد، اما این بار به عنوان یکی از پیروان حضرت بهاءالله. دشمنان امر مبارک حسادت کردند. اتهامات نادرستی که آنها مطرح می‌کردند به توجّه شاه رسانده شد و خشم شاه شاهزاده را ترساند. او شروع به حمله به نبیل کرد و مردم شهر را علیه او برگرداند. اما نبیل را نمی‌شد به سکوت واداشت. سرانجام او را به بیرون شهر راندند. او به تهران رفت. در آنجا نیز همواره در معرض خطر بود. اما به انتشار امر مبارک ادامه داد و چراغی برای هدایت نفوس بسیاری شد. سپس به عشق‌آباد و بخارا رفت که در آنجا ضمن تبلیغ امر الهی تا آخرین نفس، در سال ۱۲۷۰/۱۲۷۱ (۱۸۹۲) از دنیا رفت. حضرت عبدالبهاء درباره او نوشته‌اند: "هر چند در این دار فانی مورد بلاهای نامتناهی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام... مشایخ سلف و خلف بی‌نام و نشان گردند و محو و نابود شوند نه اثری و نه ثمری نه ذکری و نه خبری لکن نجم بازخ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق عزت ابدیه می‌درخشد زیرا همیشه ثابت بر امر مبارک و مشغول به خدمت بود تبلیغ نفوس می‌نمود و به نشر نفعات می‌پرداخت"

نبیل اکبری یکی از مؤمنان برجسته اولیه دیانت ما است و وقتی بزرگ تر شوید، احتمالاً درباره زندگی و کارهای او بیشتر یاد خواهید گرفت. امروز به شما داستان دیگری درباره فردی می‌گوییم که حضرت بهاء‌الله او را دگرگون ساختند.

همان طور که از کلاس‌های قبلی مان می‌دانید، حضرت بهاء‌الله و همراهان‌شان هنگام رسیدن به عکا توسط دشمنان امر مبارک علناً تقبیح شدند. بسیاری از ساکنان شهر با باور به این اتهامات دروغین، از آمدن آنها بی-نهایت ناراحت بودند. از جمله آنها شیخ محمود، یکی از شهروندان محترم، بود که از این که حکومت چنین افرادی را به شهر او فرستاده بود عصبانی بود و می‌خواست از دست آنها خلاص شود. یک بار حتی احساس کرد که حق دارد حضرت بهاء‌الله را به قتل رساند.

شیخ محمود الهامی را که در ده سالگی یکی از دوستان سالمند پدرش گفته بود، فراموش کرده بود. بر اساس این پیش‌گویی، روزی موعود همه اعصاب به عکا خواهد آمد. او به فارسی سخن خواهد گفت و در اتاقی در بالای یک راه‌پله طولانی زندگی خواهد کرد. پیرمرد به پسراندرز داده بود که گوش به‌زنگ بماند تا موعود را بشناسد. اما وقتی بزرگ شده بود، این کلمات از ذهنش محو شده بودند.

روزی شیخ محمود سلاحی زیرگت خود پنهان کرد و به سرایزخانه ارتش که حضرت بهاء‌الله در آن زندانی بودند رفت. به نگهبانان گفت که می‌خواهد حضرت بهاء‌الله را ببیند و چون شهروند محترمی بود، آنها به او اجازه ورود دادند. با این حال، وقتی نگهبانان ورود ملاقات‌کننده را به حضرت بهاء‌الله اعلام کردند، ایشان فرمودند: "به او بگویید سلاح را بیندازد و سپس می‌تواند وارد شود." شیخ محمود به محض شنیدن این سخن از نگهبانان، چنان سراسیمه شد که مکان را ترک کرد و به خانه رفت.

پس از مدتی به سرایزخانه ارتش بازگشت و هنوز قصد داشت حضرت بهاء‌الله را به قتل رساند. او مردی قوی بود و تصمیم گرفت تنها از دستان خود استفاده کند. دوباره نزد نگهبانان رفت و اجازه ورود خواست. اما این بار وقتی به حضرت بهاء‌الله گفتند که شیخ محمود می‌خواهد ایشان را ببیند، آن حضرت فرمودند: "به او بگویید ابتدا قلب خود را پاک کند و سپس می‌تواند وارد شود." این بار حتی متعجب‌تر از بار پیش ماند و در حالت حیرت فرو رفت.

بعداً رؤیایی دید که در آن پدرش و دوست پدرش، آن مرد پیر، به او یادآوری کردند که ملتفت باشد، و الا از شناخت موعود محروم خواهد شد. رؤیا اثر قابل توجهی بر او داشت. او به سرایزخانه ارتش بازگشت و خواست با حضرت عبداله‌بهاء صحبت کند. وقتی به کلمات آن حضرت گوش فرا داد، نفرتش از بین رفت. حال می‌شد به

حضور حضرت بهاء‌الله پذیرفته شود. او با تکریم وارد محضر مبارک شد و اجازه داد که قلبش از عشق به آن حضرت لبریز شود.

ز. حقایق

از آنجا که حقایق خاصی که کودکان باید یاد بگیرند در درس امروز وجود ندارد، پیشنهاد می‌شود حقایق را که در کلاس‌های پیشین مطالعه کرده‌اند با آنها مرور کنید.

ح. نمایش

روش مناسبی پیدا کنید که کودکان یکی از داستان‌هایی را که در درس روایت کردید، بازی کنند.

ط. نقاشی

با مراجعه به بخش معرفی درس، می‌توانید از کودکان بخواهید کرم ابریشمی را در حال دگرگون شدن به یک پروانه بکشند یا می‌توانید مثال دیگری از عالم مادی از چیزی که در حال دگرگون شدن به چیز دیگری است بزنید.

ی. مرور

"در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب در انجمن قرار یابند و بنهایت ادب و ملایمت کلام و اهمیت خطاب بیان آراء پردازند."^{۹۳}

ک. مناجات‌های پایانی

درس بیست و دوم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را به روش معمول با مناجات‌ها آغاز کنید. کودکان سپس می‌توانند به یاری شما به حفظ کردن مناجات ارائه شده در درس پیش پردازند.

ب. معرفی درس

امید است که در این درس کودکان بارقه‌ای از شکوه و جلال حضرت بهاء‌الله را دریافت کنند و درک کنند که گرچه ایشان شدیدترین آزار را دیدند و روزی نگذشت که در آن موج تازه‌ای از محن برایشان وارد نیامد، اما همواره و در هر شرایطی ایشان که به هدف مقدس الهی دست می‌یافتند پیروز بودند. می‌توانید با توضیح اندیشه‌های زیر برای آنها شروع کنید:

همان طور که یاد گرفته‌ایم، زندگی حضرت بهاء‌الله در این جهان سرشار از رنج بود. ایشان زندانی شدند، به زنجیر افکنده شدند، دارایی‌های دنیوی‌شان گرفته شد و چهار بار تبعیدشان کردند. اما با وجود همه این تلاش‌ها برای خاموش کردن صدای ایشان و نابود کردن دین‌شان، کلمه ایشان با ثبات بیشتری در قلوب مردم کاشته شد و امرشان قوی‌تر شد و هر روز در گستره وسیع‌تری منتشر شد.

به یاد خواهید آورد که وقتی حضرت بهاء‌الله در سیاه‌چال زندانی و در زنجیر بودند، این کلمات را از هر کنار شنیدند: "إِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ" به این مضمون که ما تو را به خودت و به قلمت یاری می‌کنیم. سال‌ها بعد ایشان در اثر تبعید به عکا رسیدند و طعنه و توهین‌ها و برخورد غیردوستانه ساکنان آن نصیب‌شان شد. اما در واقع آنچه رخ می‌داد بسیار متفاوت بود. نیروهای قدرت‌مند روحانی در سراسر جهان در حال آزاد شدن بودند که همه بشر را تحت تأثیر قرار می‌دادند. در لوحی که سال‌ها پیش نازل شده بود، مدت‌ها پیش از آن که سلطان امپراتوری عثمانی تصمیم به تبعید ایشان به آن نقطه حزین بگیرد، ایشان فرموده بودند: "وَجَدْنَا قَوْمًا اسْتَقْبَلُونَا بِوَجْهِهِ عَزَّ ذَرِّيًّا... وَكَانَ بِأَيْدِيهِمْ أَعْلَامُ النَّصْرِ... إِذْنَ نَادَى الْمُنَادِ فَسَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يُدْخِلُ النَّاسَ فِي ظِلِّ هَذِهِ الْأَعْلَامِ" (مضمون: قومی را یافتیم که با روی‌های عزیز و روشن از ما استقبال کردند... و در دستان‌شان پرچم‌های نصر بود... آن‌گاه منادی ندا کرد که به زودی خداوند کسی را برمی‌انگیزد که مردم را در سایه این پرچم‌ها وارد خواهد کرد).

حضرت بهاء‌الله در حالی که به ظاهر یک زندانی بودند، بر قدرت‌های زمینی استیلائی بیشتر و بیشتری به دست می‌آوردند. هر بار دشمنان آن حضرت راه تازه‌ای برای به سکوت واداشتن ایشان طراحی می‌کردند، شهرت و پیروان آن حضرت افزایش می‌یافتند. جاه‌طلبی فرمانروایان نادان ایران و امپراتوری عثمانی را بیش از حد کور کرده بود به طوری که نمی‌توانستند درک کنند از آسیب رساندن به امر الهی ناتوانند یا ببینند که اعمال ناعادلانه و ستم‌گرانه ایشان در نابودی خودشان نقش دارد. خوب نفهمیدند که تاریخ ثابت خواهد کرد که زندانی عکا سلطان ظهور هستند.

ج. پرسش‌ها

۱. برخی از رنج‌هایی که به حضرت بهاء‌الله وارد آمد چه بود؟
۲. با وجود تمام تلاش‌هایی که برای به سکوت واداشتن ایشان انجام شد، چه رخ داد؟
۳. حضرت بهاء‌الله رسیدن خود را به زندان‌شهر عکا چطور توصیف می‌فرمایند؟
۴. آیا دشمنان امر مبارک هرگز می‌توانند پیشرفت آن را متوقف سازند؟
۵. حضرت بهاء‌الله از چه منظرهایی پیروز بودند؟

د. حفظ کردن نصوص

پس از مطرح کردن مطلب امروز با کودکان، می‌توانید به آنها کمک کنید نص زیر را که به ما اطمینان می‌دهد امرالله قدرت مقاومت در برابر همه مخالفت‌ها را دارد حفظ کنند.

"سوف يظهر امرأ من عنده انه لا تضعفه قوة الجنود ولا سطوة الملوك ينطق بالحق ويدع الكل الى الفرد الخبير."^{۹۴} (مضمون: به زودی امری را از نزد خود آشکار می‌کند به درستی که قوت لشکریان و سطوت پادشاهان او را ضعیف نمی‌سازد او به حق سخن می‌گوید و همه را به سوی فرد خبیر می‌خواند).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

در این درس درباره دوره‌ای از زندگی حضرت بهاء‌الله که در عکا و حومه آن گذراندند، برای کودکان صحبت خواهید کرد. هر روشی که برای روایت کردن این بخش از زندگی آن حضرت برای دانش‌آموزان انتخاب کنید، باید بکوشید حسّی از شکوه و جلال آن حضرت و قدرت امر ایشان در رسیدن به هدف امر مبارک را منتقل نمایید.

می‌دانید که رنج حضرت بهاء‌الله در قاعه عکا چنان شدید بود که آن را "سجن اعظم" لقب دادند. ایشان و گروه کوچک تبعیدشدگان که ایشان را همراهی می‌کردند، تحت حبس شدید در سرایزخانه ارتش به دستور سلطان مورد شدیدترین سختی واقع شدند. ایشان خود نوشته‌اند: "لا يعلم ما ورد علينا إلا الله العزيز العليم... از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت" (مضمون بخش عربی: آنچه را که بر ما وارد شد کسی جز خداوند عزیز علیم نمی‌داند).

حدود دو سال پس از رسیدن به آنجا، از دست دادن پسر محبوبشان میرزا مهدی، غصن اطهر، به محن فراوان آن حضرت اضافه شد. به نظر می‌رسید جام اندوه ایشان لبریز شده است. اما چهار ماه بعد، از ایشان و همراهان-شان خواسته شد سرپایخانه ارتش را ترک کنند تا جا برای لشکرها باز شود. آنها از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل شدند و تنها چند ماه در هر یک اقامت می‌کردند و نگهبانان بر آنها نظارت داشتند. حضرت بهاءالله و خانواده-شان سرانجام در آنچه اکنون به بیت عبود معروف است مستقر شدند. آنها چندین سال در آنجا ماندند و در آن خانه بود که مقدس‌ترین کتاب خود، کتاب اقدس، را نازل فرمودند که در درس بعدی بیشتر درباره‌اش یاد خواهید گرفت. به تدریج همین طور که ساکنان شهر کم‌کم بی‌گناهی آنان را فهمیدند و به تحسین و تکریم حضرت بهاءالله پرداختند، محدودیت‌هایی که بر آنها اعمال می‌شد کاهش یافت. در این دوره، تعداد فزاینده‌ای از زائران از ایران توانستند به حضور ایشان رسند و بنابراین آرزوی غصن اطهر مبنی برگشایش درهای شهر به روی پیروان پدر بزرگوارشان به تحقق پیوست.

مردم دارای نفوذ و اقتدار نیز سرانجام نسبت به امر مبارک تمایل دوستانه پیدا کردند و به حضرت بهاءالله احترام گذاشتند. حتی یکی از حکمرانان عکا بود که به نظر می‌رسید بازقه‌ای از مقام آن حضرت را درک کرده است. او عمیقاً تحت تأثیر شکوه حضرت بهاءالله قرار گرفته بود به طوری که از ایشان التماس کرد امتیاز خدمت به آن حضرت به نحوی به او داده شود. حضرت بهاءالله که برای خودشان هیچ نمی‌خواستند نپذیرفتند، اما در عوض پیشنهاد فرمودند که کانال آب متروکی را بازسازی کند. در آن زمان در عکا آب بیش از آن که به توصیف آید کثیف بود و بازسازی کانال به مردم شهر اجازه می‌داد آب تازه داشته باشند.

گرچه حضرت بهاءالله و پیروان‌شان در عکا از آزادی زیادی بهره‌مند بودند، اما ایشان درون دیوارهای شهر محبوس ماندند، زیرا دستور سلطان هنوز معتبر بود. اما بنا نبود این وضعیت به طول انجامد. روزی حضرت بهاءالله اشاره فرمودند که به مدت ۹ سال سبزه ندیده‌اند. ایشان فرمودند که بیلاق دنیای روح و شهر دنیای جسم است. وقتی حضرت عبدالبهاء این کلمات را شنیدند، فهمیدند که پدر بزرگوارشان مایلند در بیلاق وقت بگذرانند و زیبایی طبیعت که این چنین دوستش داشتند، ایشان را محاط سازد.

در آن زمان در عکا مرد برجسته‌ای زندگی می‌کرد که مکانی دوست‌داشتنی در بیلاق به نام مزرعه داشت. متأسفانه مرد نسبت به امر مبارک حس دوستی نداشت. حضرت عبدالبهاء به خانه او رفتند و از او خواستند که مزرعه را اجاره دهد. صاحب از این پیشنهاد متهورانه بیگانه خورد، اما در شگفتی موافقت کرد. حضرت عبدالبهاء مکان را با قیمتی پایین کرایه کردند، آن را تعمیر و باغ را زیبا فرمودند. سپس به حضور حضرت بهاءالله رفتند و به ایشان اطلاع دادند که مزرعه برای ایشان آماده است و کالسکه‌ای بیرون منتظر ایشان است. اما حضرت بهاءالله از

رفتن سر باز زدند و گفتند که هنوز زندانی هستند. رهبر دینی بسیار محترمی در عگا بود که به حضرت بهاءالله عشق می‌ورزید و بسیار مورد لطف ایشان بود. حضرت عبدالبهاء وضعیت را برای مرد توضیح دادند و از او خواستند به محضر حضرت بهاءالله برود، به پای‌شان افتد، دستان حضرت بهاءالله را بگیرد و تا زمانی که ایشان وعده ترک شهر را ندادند دست برندارد. مرد دقیقاً همان کاری که حضرت عبدالبهاء خواسته بودند انجام داد. اما حضرت بهاءالله دوباره نپذیرفتند و تکرار فرمودند که زندانی هستند. مرد اصرار کرد: "استغفر الله کیست که بتواند شما را محبوس کند شما خود خود را حبس کرده‌اید اراده خود شما چنین است..." به حضرت بهاءالله التماس کرد که محبوسه زندان شهر را ترک کنند و به مزرعه بروند. به ایشان گفت که مزرعه "سبز است حرم است درخت‌ها خیلی با صفاست برگ‌ها سبزا است پرتقال‌ها قرمز است." مرد یک ساعت تمام التماس کرد تا سرانجام صبر و اصرار او به نتیجه رسید و حضرت بهاءالله موافقت کردند که به مزرعه نقل مکان کنند. روز بعد، حضرت عبدالبهاء کالسکه را آوردند و حضرت بهاءالله را به مسکن تازه‌شان بردند. در حالی که همه می‌دانستند حضرت بهاءالله هنوز به دستور سلطان زندانی هستند، هیچ کس جرئت مخالفت نداشت. ایشان به واقع به اندازه یک شاه محبوب و مورد احترام بودند.

دو سال پس از آن که حضرت بهاءالله برای زندگی به مزرعه رفتند، قصر زیبایی در همان حوالی تخلیه شد. آن قصر به عنوان یک خانه ییلاقی برای مردی ثروتمند و خانواده‌اش ساخته شده بود. قصر "بهجی" نام داشت که به معنای شادمانی است. وقتی یک بیماری همه‌گیر در ناحیه شیوع یافت و بسیاری را کشت، مردم ترسیدند و خانه‌های خود را ترک کردند. حضرت عبدالبهاء به این ترتیب توانستند بهجی را برای پدر بزرگوارشان اجاره کنند، و حضرت بهاءالله سیزده سال باقی‌مانده زندگی مبارک خود را در آرامش محیط آن گذاراندند. ایشان اکنون نزد مردمی از همه پیشینه‌ها اعتبار و احترام داشتند و منزلت جامعه پیروان آن حضرت به خوبی محرز شده بود. رهبران و مقامات محلی اغلب تقاضا می‌کردند افتخار رسیدن به محضر مبارک را بیابند. و گرچه دیانت آن حضرت هنوز در جهان غرب منتشر نشده بود، عده‌ای بودند که از زندانی عگا و نفوذ بسیار ایشان بر همه کسانی که با ایشان ارتباط داشتند آگاه بودند. یکی از این‌ها ادوارد گرانویل براون، یک پژوهشگر معروف بریتانیایی، در ۱۲۶۹ (۱۸۹۰) از بهجی دیدن کرد و اجازه چهار مصاحبه با حضرت بهاءالله به او داده شد. گزارش او از اولین جلسه تاریخی‌اش چنین است:

"... راهنمایم لحظه‌ای توقف کرد در حالی که من کفش‌هایم را درآوردم. سپس با یک حرکت سریع دست، پرده را عقب زد و وقتی من گذشتم، پرده را انداخت؛ و من خود را در اتاق بزرگی یافتم که در سرتاسر صدر آن نیمکت کوتاهی قرار داشت، در حالی که در قسمت روبروی در دو یا سه صندلی قرار

داده شده بود. گرچه به صورت مبهم حدس می‌زدم که قرار است کجا بروم و چه کسی را ببینم (زیرا هیچ اطلاع مشخصی به من داده نشده بود)، ولی عظمت و ابهت آن محیط قلبم را به تپش درآورد و یک یا دو لحظه گذشت تا کاملاً هشیار شدم و متوجه شدم که در اتاق تنها نیستم. در گوشه‌ای که نیمکت به دیوار می‌رسید، شخصیتی شگفت و محترم نشسته بود که تاجی از نمک که در میان درویشان به 'تاج' معروف است (اما با ارتفاع و شکلی غیرمعمول) بر سر داشت که دور لبه آن عمامه سفید کوچکی پیچیده شده بود. چهره‌ای را که بر او خیره شدم هرگز نمی‌توانم فراموش کنم، گرچه نمی‌توانم آن را توصیف کنم. به نظر می‌رسید آن چشمان نافذ روح انسان را می‌خواند؛ قدرت و اقتدار بر آن پیشانی عظمت جای داشت؛ در حالی که خطوط عمیق پیشانی و چهره دلالت بر سن بالا داشت، اما مو و ریش مشکی خالص و پریشانی که به یکدیگر آمیخته و تقریباً تا کمر می‌رسید، خلاف آن را می‌نمود. لازم نبود بیرسم در حضور چه کسی ایستادم، چه که در برابر منبع پرستش و عشقی تعظیم کردم که شاهان ممکن است حسادت ورزند و امپراتوران افسوسش را بخورند بدون آن که به نتیجه‌ای برسند!"

پروفسور براون برخی از کلماتی که حضرت بهاء‌الله طی مصاحبه‌ها با او فرمودند ثبت کرد و به ویژه متنی وجود دارد که اکنون در میان بهائیان در همه جا معروف است:

"صدای باوقار و آرامی به من دستور نشستن داد و سپس ادامه داد: 'الحمد لله که فائز شده‌اید... شما به دیدار یک مسجون منفی آمده‌اید... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم مگر ما را اهل نزاع و فساد شمرده مستحق سجن و نفی به بلاد می‌دانند... آیا این که همه ملل در دین یگانه شوند و همه انسان‌ها برادر هم باشند؛ این که پیوندهای مهر و یگانگی بین فرزندان آدم تقویت شود؛ این که تنوع دین متوقف شود و تفاوت‌های نژادی باطل گردد، چه آسیبی در این وجود دارد؟... باری، چنین خواهد شد؛ این نزاع‌های بی‌ثمر، این جنگ‌های ویران‌گر از بین خواهند رفت و "صلح اعظم" خواهد آمد... آیا شما در اروپا نیز به همین نیاز ندارید؟ آیا این همان نیست که مسیح پیش‌بینی فرمود؟... با این حال شاهان و فرمان‌روایان شما را می‌بینیم که گنجینه‌های خود را در جهت وسایل تخریب نژاد بشری آزادانه‌تر از آنچه به خوش‌بختی نوع انسان خواهد انجامید اسراف می‌کنند... این نزاع‌ها و این خون‌ریزی و اختلاف باید متوقف شود و همه انسان‌ها یک خاندان و یک خانواده شوند... لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم... (مضمون: فخر از آن انسانی نیست که کشور خود را دوست بدارد، فخر از آن کسی است که هم‌نوع خود را دوست می‌دارد)

حضرت بهاءالله طی این دوره از زندگی خود، چهار بار از شهر مجاور، حیفا، دیدن کردند. در آخرین دیدارشان از این شهر بود که در حال ایستاده بر دامنه‌های کوه کرمل نقطه‌ای را که آرامگاه حضرت باب قرار بود در آن ساخته شود، به اشاره به حضرت عبدالبهاء نشان دادند. می‌دانید که بعداً در حومه آرامگاه مقدس حضرت باب، مقر بیت‌العدل اعظم تأسیس شد. امروز شهرهای دوقلوی حیفا و عکا مرکز جهانی اداری و روحانی دیانت بهائی شده است، جامعه‌ای که در کشورهای سراسر کره زمین منتشر شده است.

حضرت بهاءالله پرچم صلح و برادری جهانی را برافراشتند و کلمه‌الله را برای بشر ظاهر فرمودند. گرچه قدرت‌های زمینی نیروهای خود را علیه آن حضرت متحد کردند، ایشان بر آنها پیروز شدند زیرا خدا هنگامی که در سیاه‌چال در زنجیر بودند، به ایشان چنین وعده داده بود. طی زندگانی حضرت بهاءالله پیام‌شان قلوب هزاران نفر را احیا کرد و امروز امرایشان هم‌چنان به پیش می‌تازد. نیروهای کل جهان قابلیت آن را ندارند که امر مبارک را از دست یافتن به هدف نهایی‌اش که متحد ساختن نوع بشر تحت یک امر جهانی و یک دیانت مشترک یگانه است، باز دارند.

ز. حقایق

۱. حضرت بهاءالله بیست و چهار سال، از ۱۲۴۷ (۱۸۶۸) تا ۱۲۷۱ (۱۸۹۲) را در عکا و حومه آن گذراندند.
۲. حضرت بهاءالله پس از ۹ سال حبس در عکا راضی شدند که دروازه‌های آن را ترک گویند.
۳. حضرت بهاءالله سیزده سال پایان زندگی خود را در این جهان در بهجی گذراندند.
۴. پروفیسور ادوارد گرانویل براون مصاحبه‌های تاریخی خود با حضرت بهاءالله را در فروردین/اردیبهشت ۱۲۶۹ (آوریل ۱۸۹۰) انجام داد.
۵. حضرت بهاءالله در یکی از دیدارهای خود از حیفا، نقطه‌ای را که باید آرامگاه حضرت باب در آن ساخته می‌شد، با اشاره به حضرت عبدالبهاء نشان دادند.
۶. شهرهای دوقلوی حیفا و عکا مرکز جهانی اداری و روحانی دیانت بهائی هستند.

ح. نمایش

ممکن است این قسمت کلاس را با توضیح این نکته شروع کنید که امروزه هر سال صدها نفر از سراسر جهان در دوره‌های ۹ روزه به زیارت ارض اقدس می‌روند و بسیاری از مکان‌های حیفا و عکا را که در درس به آنها اشاره شد زیارت

می‌کنند. سپس از یک یا دو تن از کودکان بخواهید وانمود کنند که به تازگی از زیارت به خانه بازگشته‌اند و با گروهی از احباباً درباره آنچه کردند و دیدند صحبت می‌کنند. برای این کار، ممکن است درباره اهمیت هر یک از مکان‌هایی که زیارت کردند سخن بگویند، در حالی که کودکان دیگر می‌توانند از آنها پرسش‌هایی کنند تا در پاسخ اطلاعاتی درباره جنبه‌های متفاوت تاریخ این دین گفته شود. اگر حس می‌کنید هیچ یک از دانش‌آموزان توانایی لازم برای بر عهده گرفتن نقش زائران را ندارند، می‌توانید آن نقش را خودتان بازی کنید.

ط. نقاشی

ممکن است مایل باشید از دانش‌آموزان خود بخواهید تصویری از مقرّبیت العدل اعظم به عنوان نماد پیروزی امر حضرت بهاءالله بر نیروهایی که علیه آن حضرت به‌پاخاستند بکشند. اگر هرگز تصویری از مقرّبیت العدل اعظم ندیده‌اند، می‌توانید به آنها عکسی از آن را نشان دهید یا به اختصار آن را برای‌شان توصیف کنید.

ی. مناجات‌های پایانی

درس بیست‌وسوم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از آن که مناجات‌های شروع تلاوت شد، کودکان می‌توانند حفظ کردن مناجاتی را که طی دو درس گذشته روی آن کار می‌کرده‌اند ادامه دهند.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که کودکان بفهمند حضرت بهاءالله کلمه‌الله را برای ما آورده‌اند و ظهور ایشان گران‌بهاترین هدیه به بشر است. اندیشه‌های زیر به شما در آماده شدن برای صحبت درباره این مطلب با دانش‌آموزان‌تان کمک خواهد کرد:

همه مظاهر ظهور الهی کلمه‌الله را برای بشر آورده‌اند. با مطالعه بیانات و تعالیم ایشان است که ما اراده خدا برای خودمان را درک می‌کنیم. حضرت بهاءالله در این عصر جدید، کلمه‌الله را به مدت چهل سال نازل فرمودند. کلمه‌الله مانند اشعه خورشید است. درست همان طور که همه آفریدگان برای رشد و توسعه به اشعه خورشید نیاز دارند، روح انسان به کلمه‌الله نیاز دارد تا بتواند رشد کند و به خدا نزدیک‌تر شود. حضرت بهاءالله به ما

می فرمایند: "کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتحصى". کلمه الله ما را آموزش می دهد و تربیت می کند. قدرت ویژه ای دارد که هیچ کلمه دیگر احتمالاً نمی تواند داشته باشد. خلاق است. قدرت دگرگون کردن ما را دارد. قدرت ایجاد شجاعت، درک، هوش و عشق در ما را دارد. کلمه الله قدرت تبدیل این جهان به جهانی تازه را دارد، جهانی که در آن افراد انسانی یاد خواهند گرفت در اتحاد و هماهنگی با هم زندگی کنند.

کلمه الله یک تجلی عشق خدا به ماست. ما با پیروی از تعالیم الهی و اطاعت از احکام و فرمان های آن حضرت، سرور حقیقی می یابیم. احکام آن حضرت نوری است که ما را در سراسر زندگی هدایت می کند. آنها معیاری هستند که با آن می توانیم پاکی کلمات و کردارهای مان را بسنجیم. آنها مانند قلعه ای هستند که ما را از اشارات ماهیت پست تر حفظ می کنند.

ج. پرسش ها

۱. گران بها ترین هدیه ای که حضرت بهاء الله به بشر داده اند چیست؟
۲. چگونه می فهمیم که خدا برای ما چه اراده ای دارد؟
۳. کلمه الله چه نیروی ویژه ای دارد؟
۴. کلمه الله در ما چه چیز را می تواند ایجاد کند؟
۵. کلمه الله با جهان چه می تواند بکند؟
۶. فرمان ها و احکام الهی را به چه چیز می توان تشبیه کرد؟

د. حفظ کردن نصوص

در نص زیر، حضرت بهاء الله از کتاب احکام خود، کتاب اقدس، به عنوان یک موهبت و گنجی از سوی خدا یاد می فرمایند. آن را به یک چراغ و یک راه مستقیم بدون انحراف تشبیه می فرمایند. گرچه این نص از موارد دیگر که کودکان در درس های پیش حفظ کرده اند طولانی تر است، اما تقریباً همه آنها باید بتوانند آن را در مدت این کلاس به خوبی یاد بگیرند.

"هذا نصح الله لو انت من السامعين. هذا فضل الله لو انت من المقبلين. هذا ذكر الله لو انت من الشعارين.
هذا كنز الله لو انت من العارفين. هذا كتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بين العالمين. قل انه

لمطلع علم الله لو انتم تعلمون. و مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون. ۹۵ (مضمون: این نصیحت خداست اگر از شنوندگان باشید. این فضل خداست اگر از اقبال‌کنندگان باشید. این ذکر خداست اگر از درک‌کنندگان باشید. این گنج خداست اگر از عارفان باشید. این کتابی است که چراغ جاودان برای جهان و راست‌ترین راه بین عالمیان شد. بگو به راستی که او محلّ طلوع علم خداست اگر آگاه باشید و مشرق اوامر خداست اگر بدانید).

۵. سرودها

و. وقایع تاریخی

در زیر چند روایت از مؤمنان اولیه برای شما فراهم کرده‌ایم که بارقه‌ای از عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله به ما می‌دهد. ممکن است این طور برگزینید که بسته به شرایط خاصّ کلاس‌تان، همه یا برخی از آنها را امروز با دانش‌آموزان خود در میان گذارید. هر تصمیمی بگیرید، مهم است که بفهمند ظهور حضرت بهاء‌الله چه موهبت بزرگی برای نوع بشر است.

حضرت بهاء‌الله لسان‌الله و زبان برگزیده خدا برای این روز بودند. دانش و حکمت الهی از طریق ایشان بر بشر جاری شد. تصوّر این که لحظات نزول آیات الهی بر ایشان چگونه بود برای ما دشوار است. از گزارش‌های همه کسانی که موهبت بی‌کران بودن در حضور حضرت بهاء‌الله در آن زمان‌ها را داشتند، می‌دانیم نیروهایی که در کار بودند چنان قوی بودند که به نظر فضا و محیط تغییر می‌کرد. حاجی میرزا حیدرعلی، یکی از مؤمنان مخلص که حین نزول یک لوح اجازه بودن در محضر حضرت بهاء‌الله در عکا را داشت، تلاشی هر چند نابسند در توصیف آنچه در آن موقعیت رخ داده کرد:

"وقتی اجازه داده و پرده کنار زده شد، وارد اتاقی شدم که شاه شاهان و فرمان‌روای این جهان و جهان بعد، نه بلکه فرمان‌روای همه عوالم الهی، با اقتدار فراوان بر تخت خود نشسته بودند. آیات الهی نازل می‌شد و کلمات مانند بارانی مفصل جاری بودند. فکر کردم در، دیوار، فرش، سقف، کف زمین و هوا همه معطر و روشن بودند. همه آنها دگرگون شده بودند، همه و همه تبدیل به گوش شده بودند و سرشار از روح سرور و نشاط بودند. هر شیء باطراوت شده بود و روح حیات گرفته بودند... هر کس که چنین تجربه‌ای نداشته است هرگز نمی‌تواند بداند که به چه جهان‌هایی برده شدم و در چه حالتی بودم."

یکی دیگر از مؤمنان گزارش زیر را برای ما به جا گذاشته که به ما بارقه‌ای از سرعت نزول کلمه‌الله توسط حضرت بهاء‌الله را می‌دهد. این مؤمن که سال‌ها در عکا زندگی می‌کرد، به یاد می‌آورد که وقتی میرزا آقا جان، منشی حضرت بهاء‌الله، کلمات ایشان را ضبط می‌کرد، صدای نیز قلمش را می‌شد از فاصله بیست قدمی شنید. در آن

زمان، متون فارسی و عربی، زبان‌های وحی حضرت بهاء‌الله، با قلم نی نوشته می‌شد که با حرکت آن بر کاغذ، صدایی مشخصی ایجاد می‌شد. گزارش این چنین پیش می‌رود:

"میرزا آقا جان مرگب‌دان بزرگی به اندازه یک کاسه کوچک داشت. او هم‌چنین حدود ده تا دوازده قلم و ورقه‌های بزرگ کاغذ آماده داشت. در آن روزها همه نامه‌هایی که به حضرت بهاء‌الله می‌رسید، به میرزا آقا جان می‌رسید. او این‌ها را به حضور حضرت بهاء‌الله می‌آورد و با اجازه آنها را می‌خواند. سپس جمال مبارک او را هدایت می‌کردند تا قلم بردارد و لوحی را که در پاسخ نازل می‌شد ثبت کند..."

سرعتی که او معمولاً در نوشتن کلمات نازله داشت چنان بود که وقتی تمام صفحه به پایان می‌رسید، جوهر اولین کلمه به سختی خشک شده بود. به نظر می‌رسید که گویا فردی دسته‌ای مو در جوهر فرو برده و آن را بر تمام صفحه کشیده است. هیچ یک از کلمات به وضوح نوشته نمی‌شد و جز برای میرزا آقا جان برای بقیه ناخوانا بود. موقعیت‌هایی بود که حتی او نمی‌توانست کلمات را رمزگشایی کند و باید از حضرت بهاء‌الله کمک می‌گرفت..."

حضرت بهاء‌الله صدها و صدها کتاب و لوح نازل فرموده‌اند که هدایات موجود در آن بشر را قادر می‌سازد جهانی تازه و شکوه‌مند بسازند و برای هزاران سال آینده در صلح و اتحاد زندگی کنند. از زمانی که ایشان در سیاه‌چال زندانی شدند تا پایان زندگانی‌شان در بهجی، جریان آیات الهی از ایشان هرگز متوقف نشد.

در دوره تبعیدشان از بغداد، گرچه هنوز مقام‌شان را مشخص نکرده بودند، هدایت الهی نازله بر ایشان در گفتگوها و الواح مکتوب قلب‌های بسیاری را دگرگون می‌کرد. خود ایشان با اشاره به آن دوره توانایی خارق‌العاده، فرموده‌اند: "آیات بمثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد."

طی اقامت حضرت بهاء‌الله در بغداد بود که حین قدم زدن در سواحل رود دجله حین تفکر، کلمات مکنونه را که بهائیان همه جا مانند یک راهنما برای رشد روحانی خود آن را گرمی می‌دارند، نازل فرمودند. ممکن است برخی از جواهر حکمت الهی مندرج در این کتاب کوچک را از حفظ باشید. این اولین آنهاست: "يا اَبْنَ الرُّوحِ فِي اَوَّلِ القَوْلِ اَمَلِكُ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا لَتَمَلِكِ مُلْكًا دَائِمًا بَاقِيًا اَزْلاً قَدِيمًا." (مضمون: ای پسر روح، نخستین پند من این است که قلبی پاک، مهربان و نورانی دارا شوتا ملکی دائم و باقی و ازلی و قدیم صاحب شوی).

حضرت بهاء‌الله در حالی که در بغداد بودند کتاب ایتقان را نیز نازل فرمودند که در آن ماهیت ظهور الهی را توضیح می‌فرمایند. ایشان در آن کتاب به عبارات واضح اتحاد ادیان بزرگ جهان را تصدیق می‌کنند و همه

موانعی را که آنها را از هم جدا می‌کند می‌زدایند. کتاب در پاسخ برخی پرسش‌های حاجی میرزا سید محمد، یکی از دایی‌های حضرت باب، نازل شد. وقتی حاجی میرزا سید محمد در ۱۲۴۰/۱۲۴۱ (۱۸۶۲) در بغداد به حضور مبارک رسید، هنوز حضرت باب را به عنوان یک مظهر ظهور، قائم موعودی که مردم ایران مدت‌ها منتظر ظهورش بودند، نپدیده بود. حضرت بهاء‌الله از او خواستند تمام سؤالاتی را که او را سردرگم کرده و درباره مقام حضرت باب مردد گذاشته بنویسد. او بی‌درنگ چنین کرد و حضرت بهاء‌الله در مدت دو روز و دو شب پاسخ طولانی خود را نازل فرمودند. پس از خواندن کتاب، حاجی میرزا سید محمد حضرت باب را شناخت و مؤمنی ثابت و مستقیم شد.

داستانی درباره کتاب ایقان به ما نشان می‌دهد که هیچ فرد انسانی، هر قدر فاضل و دانا، هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد حتی کلمه‌ای بنویسد که همتای توان کلمه‌الله باشد. میرزا ابوالفضائل پیش از پذیرفتن امر مبارک رئیس یک مدرسه دینی مهم در تهران بود. او مردی بسیار دانا و دانشمند پنداشته می‌شد. برخی از مؤمنان که سعی می‌کردند چشمان او را به حقیقت ظهور حضرت بهاء‌الله بازکنند، به او نسخه‌ای از کتاب ایقان دادند. اما او با خواندن کتاب، عمق آن را درک نکرد و اعلان کرد که می‌تواند کتابی بسیار بهتر بنویسد.

روز بعد زنی برجسته نزد او رفت و از او خواست نامه مهمی برای او بنویسد. به او گفته شده بود که میرزا ابوالفضائل نویسنده‌ای عالی است. او موافقت کرد و قلم برداشت تا شروع کند، اما باعث شگفتی‌اش بود که دریافت نمی‌تواند حتی یک جمله بنویسد. او که نمی‌دانست باید چه کند، شروع به نوشتن در گوشه کاغذ کرد، اما هنوز کلمه‌ای از قلمش جاری نمی‌شد. زن که این را دید، صبر خود را از دست داد و برخاست که برود. وقتی داشت می‌رفت به مسخره به او گفت که اگر فراموش کرده چطور یک نامه ساده بنویسد، باید این را می‌گفت و وقت او را هدر نمی‌داد. میرزا ابوالفضائل به شدت برآشفته. او ناگهان نظری را که روز قبل درباره کتاب ایقان داده بود به یاد آورد و فهمید که وضعیت کنونی‌اش نتیجه این باور گستاخانه بود که می‌تواند کتابی بهتر از کتاب حضرت بهاء‌الله بنویسد. میرزا ابوالفضل از غرور خود خجالت‌زده بود. دیگر وقتی یک پژوهشگر برجسته امر مبارک شد، هرگز از مسیر فروتنی خارج نشد.

همان طور که می‌دانید حضرت بهاء‌الله در استانبول، ادرنه و بعداً در عکا، الواحی خطاب به شاهان و فرمان-روایان جهان نوشتند. هم‌چنین در آنجا بود که در حدود ۱۲۵۱/۱۲۵۲ (۱۸۷۳) وقتی در بیت عبود ساکن بودند، مقدس‌ترین کتاب خود، کتاب اقدس، را نازل فرمودند. حضرت بهاء‌الله به این کتاب به عنوان "فوات الرحمة"، "قسطاس الهدی"، "صراط الاقوم"، و "محبی العالم" اشاره کرده‌اند. ایشان در آن احکام و فرمان‌های این دور را که بشر را قادر می‌سازد مطابق اراده الهی زندگی کند، تنظیم می‌فرمایند. وقتی بزرگ‌تر شوید، درباره این

احکام به تفصیل یاد خواهید گرفت. در سراسر زندگی‌تان، وقتی از احکام ایشان پیروی می‌کنید، باید همیشه کلمات ایشان را به یاد داشته باشید: "اعملوا حدودی حباً لجمالی" (مضمون: به عشق جمال، به احکام و حدود عمل کنید).

ز. حقایق

۱. حضرت بهاء‌الله به مدت حدود چهل سال کلمه‌الله را نازل فرمودند.
۲. حضرت بهاء‌الله کتاب‌ها از هدایت الهی برای بشر به جا گذاشته‌اند که او را بر ساختن جهانی تازه و شکوه‌مند توانا خواهد ساخت.
۳. کلمات مکنونه حضرت بهاء‌الله در بغداد نازل شد.
۴. کتاب ایقان در بغداد نازل شد.
۵. کتاب ایقان در ۱۲۴۰/۱۲۴۱ (۱۸۶۲) در پاسخ برخی پرسش‌های دایی حضرت باب از حضرت بهاء‌الله نازل شد.
۶. کتاب ایقان در دو روز و دو شب نازل شد.
۷. حضرت بهاء‌الله طی تبعید خود به استانبول و ادرنه و بعداً در عکا الواحی خطاب به شاهان و فرمان‌روایان جهان نوشتند.
۸. کتاب اقدس در حدود ۱۲۵۲/۱۵۱ (۱۸۷۳) در بیت عبود در عکا نازل شد.

ح. نمایش

بسته به روایت‌هایی که از فصل تاریخی امروز برای دانش‌آموزان‌تان تعریف کردید، یک یا چند مورد از صحنه‌های زیر می‌تواند اجرا شود: یکی از کودکان می‌تواند وانمود کند که حاجی میرزا حیدرعلی است و روایت خود را در جلسه‌ای از گروهی از احباً تعریف می‌کند. همین رویکرد می‌تواند در مورد آن مؤمن اولیه که ثبت کلمات حضرت بهاء‌الله توسط منشی‌شان را توصیف کرد اتخاذ شود. در مورد داستان دایی حضرت باب، یکی از دانش‌آموزان می‌تواند نقش ایشان را بر عهده گیرد و وانمود کند که یکی از احباً را ملاقات کرده و برای او توضیح می‌دهد که چطور کتاب ایقان را دریافت کرد. داستان میرزا ابوالفضائل را می‌توانند به طور کامل بازی کنند.

ط. نقاشی

پیشنهاد می‌شود از دانش‌آموزان بخواهید یک تکه کاغذ و یک قلم پر را برای یادآوری اندیشه‌های ارائه شده در درس بکشند. البته ممکن است تصویر یا صحنه دیگری را که به این هدف دست می‌یابد در نظر بگیرید.

ی. مناجات‌های پایانی

درس بیست و چهارم

الف. تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

مانند همیشه کلاس را با مناجات‌ها آغاز می‌کنید. سپس مناجاتی را که کودکان از درس بیست و یکم روی آن کار می‌کرده‌اند با آنها مرور کنید. تا حال هر کودک باید بتواند تمام مناجات را به خوبی بخواند.

ب. معرفی درس

هدف این درس آن است که کودکان یاد بگیرند حضرت بهاء‌الله پیش از درگذشت خود میثاقی با مؤمنان خود بستند و این که قدرت همین میثاق است که جامعه پیروان ایشان را به هم پیوند می‌دهد، آن را حفظ می‌کند و پیشرفت دائمی آن را تضمین می‌نماید. با در میان گذاشتن اندیشه‌های زیر با دانش‌آموزان خود، می‌توانید به آنها کمک کنید مفهوم میثاق را درک کنند:

همان طور که می‌دانید حضرت بهاء‌الله نزدیک به چهل سال کلمه‌الله را نازل فرمودند و آثار ایشان برای قرن‌های آینده بشر را هدایت خواهد کرد. یکی از ارزش‌مندترین آثار ایشان کتاب عهدی است که در آن آخرین راهنمایی‌ها و آرزوهای خود را ارائه می‌دهند. حضرت بهاء‌الله در آن هدف بنیادی ظهور خود را اعلان می‌فرمایند و درباره نحوه رفتار، اندرزهای مه‌آمیز به پیروان خود می‌دهند. مهم‌تر از همه حضرت عبدالبهاء را به عنوان مرکز میثاق خود، فردی که پس از صعود آن حضرت، همه مؤمنان باید به ایشان رو کنند، تعیین می‌فرمایند.

ما با تمرکز بر حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله، در تلاش‌های خود برای زندگی مطابق تعالیم آن حضرت متحد می‌مانیم و جهانی تازه به وجود می‌آوریم. ما به یاد داریم که به عنوان بخشی از قول‌مان به حضرت بهاء‌الله، قرار است به هم دیگر عشق بورزیم و در حضرت عبدالبهاء مثال کامل یک عاشق را می‌بینیم. ما به یاد داریم که باید عدالت را بر پا داریم، باید بخشنده باشیم، باید از خطاهای دیگران چشم پوشیم، و از

مثال زندگی حضرت عبدالبهاء معنای عادل، بخشنده و آمرزنده بودن را یاد بگیریم. بالاتر از همه، با تمرکز دیدگان خود بر حضرت عبدالبهاء، همیشه نسبت به میثاق خودمان با حضرت بهاءالله هشیاریم که نخواهیم گذاشت پیوندهای دوستی و عشقی که ما را به هم می‌پیوندند پاره شوند و با اتحاد در یک جامعه جهانی، تا زمانی که یگانگی نوع بشر به صورت استوار مستقر شود و این جهان ملکوت مقدس خدا گردد، کار خواهیم کرد.

این که حضرت بهاءالله جامعه پیروان خود را تحت حمایت حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم، گذاشتند، موهبتی است که ارزشش به تصور نمی‌آید. ما هرگز نمی‌توانیم موهبتی را که حضرت بهاءالله نه تنها با ظهور والای خود بلکه با پسر بزرگوارشان به بشر داده‌اند - که به فرموده ایشان دانش و حکمت آن حضرت عامل هدایت و روشنی برای ما خواهد بود - کاملاً درک کنیم.

ج. پرسش‌ها

۱. حضرت بهاءالله از همه مؤمنان می‌خواهند که پس از درگذشت ایشان به چه کسی روکنند؟
۲. اگر قرار است در تلاش‌های مان برای زندگی بر اساس تعالیم حضرت بهاءالله و ایجاد جهانی تازه متحد بمانیم، باید بر چه کسی تمرکز کنیم؟
۳. مثال کامل تعالیم بهائی را در چه کسی می‌یابیم؟
۴. مرکز میثاق حضرت بهاءالله چه کسی هستند؟

د. حفظ کردن نصوص

در نصّ زیر از کتاب اقدس، حضرت بهاءالله از پیروان خود می‌خواهند پس از آن که ایشان عرصه زمینی وجود را ترک فرمودند، به حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم، روکنند.

"إِذَا غِيَضَ بَحْرُ الْوِصَالِ وَقُضِيَ كِتَابُ الْمَبْدِءِ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا إِلَى مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ الَّذِي انْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ."^{۹۶} (مضمون: وقتی دریای وصال فرو نشست و کتاب آغاز به انتها رسید به آن که خداوند او را اراده فرمود، آن که از این اصل قدیم منشعب گردید، روکنید).

ه. سرودها

و. وقایع تاریخی

امروز رویدادهای پیرامون صعود حضرت بهاءالله را برای کودکان تعریف خواهید کرد. لازم است مانند کاری که برای همه این درس‌ها کرده‌اید، اطمینان حاصل کنید که این فصل تاریخی را به زبان و روشی روایت می‌کنید که با سطح فهم دانش‌آموزان‌تان متناسب باشد.

طی دوره‌ای که مظهر ظهور الهی در میان بشر زندگی می‌کند، تمام آفرینش از طریق قدرت‌های عظیم آن حضرت دگرگون می‌شود. حضرت بهاءالله نزدیک به چهل سال کلمه‌الله را برای بشر نازل فرمودند. ایشان حال در هفتاد و پنجمین سال زندگی خود بودند و قرار بود روح ایشان به زودی پرواز کند و دوستان درد جدایی از ایشان را درک کنند.

۹ ماه پیش از صعود مبارک، حضرت بهاءالله آرزوی خود را برای ترک این جهان ابراز فرمودند. از آن زمان، گرچه هرگز آشکارا درباره این موضوع صحبت نکردند، از بیاناتی که می‌فرمودند و نحوه اندرز دادن‌شان به احباب، روز به روز واضح‌تر شد که پایان زندگی زمینی ایشان نزدیک می‌شود.

در شام‌گاه یکشنبه، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۱ (۸ مه ۱۸۹۲)، حضرت بهاءالله دچار تب شدند. در روزهای بعد، گاهی احباب و زائران را یا به صورت فردی یا در گروه‌های کوچک می‌پذیرفتند، گرچه واضح بود که حال خوشی ندارند. ۹ روز بعد تب کردند. حضرت عبدالبهاء به احبابی که در قصر بهجی گرد آمده بودند، تحیات مشفقانه حضرت بهاءالله را رساندند و پیام زیر را به آنها منتقل کردند: "باید کل صابراً ساکناً ثابتاً راسخاً بر ارتفاع امرالله قیام نمایند و ابداً مضطرب نشوند که من همیشه با شما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم." مؤمنان با شنیدن این پیام غرق دریای اندوه شدند و می‌ترسیدند که این‌ها آخرین کلمات حضرت بهاءالله به آنها باشد. اما روز بعد غم آنها به شادی تبدیل شد، وقتی حضرت عبدالبهاء سحر آنها را بیدار فرمودند و جای صبحانه را به ایشان تعارف کردند و از آنها خواستند آن را با نهایت شادی میل کنند و خدا را سپاس گویند. حضرت بهاءالله دوباره سلامت خود را به دست آورده بودند.

با این حال قرار بود شادی آنها به زودی از بین رود. چند روز بعد، حضرت بهاءالله همه مؤمنانی را که در قصرگرد آمده بودند، به حضور خواندند. وقتی ایشان از تخت خود، در حالی که به یکی از پسران خود تکیه فرموده بودند، آنها را مخاطب ساختند، اشک از دیدگان آنها سرازیر شد. این‌ها کلمات حضرت بهاءالله در آن موقعیت است، آن‌طور که نبیل، مورخ اولیه این آئین، روایت کرده است:

"از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد."

این آخرین باری بود که گروه دوستان به حضور حضرت بهاءالله مشرف شدند. شش روز بعد، در شنبه، ۸ خرداد ۱۳۷۱ (۲۹ مه ۱۸۹۲)، آرزوی ایشان مبنی بر ترک این جهان تحقق یافت. در اولین ساعات صبح آن روز، روح ایشان این عرصه زمینی وجود را ترک گفت.

"قد أفلت شمس البهاء" یعنی شمس بهاء غروب فرمود. این ها کلمات آغازین تلگرافی بود که حضرت عبدالبهاء فوراً به سلطان امپراتوری عثمانی فرستادند و او را از درگذشت حضرت بهاءالله مطلع ساختند. اتاق کوچکی در خانه‌ای در غرب قصر به عنوان نقطه مقدسی که بقایای مقدس ایشان را در خود می‌پذیرفت انتخاب شد. کمی پس از غروب همان روز صعود مبارک، جسد ایشان در آنجا به خاک سپرده شد. قبله اهل بهاء اکنون در این مقدس‌ترین نقطه ثابت شده است.

درگذشت فردی چنان محبوب و مورد پرستش سبب شد مردمی از دور و نزدیک که همه مشتاق ابراز اندوه خود به خانواده حضرت بهاءالله بودند، به قصر بهجی بیایند. بسیاری از مردم دهکده‌های نزدیک در حال گریستن و فریاد زدن اندوه خود در زمین‌های اطراف قصر دیده شدند. مقامات حکومتی و رهبران دینی در سوگواری برای از دست دادن ایشان همراه شدند، افراد زیادی با نوشته‌های خود به عظمت ایشان ادای احترام کردند. این‌ها و پیام‌های مشابه که از شهرهای سراسر ناحیه می‌رسید، همه به حضرت عبدالبهاء که اکنون نماینده دیانت پدر بزرگوار خود بودند، ارائه می‌شدند.

حضرت عبدالبهاء هر روز بیش از پیش به عنوان حافظ حضرت بهاءالله در برابر خداشناسان و حسودان این جهان عمل کرده بودند، به ویژه در سال‌های آخر زندگی ایشان. خدمت به جمال مبارک تمرکز وجود ایشان بود و مؤمنان در ایشان مثال کامل تعالیم پدر بزرگوارشان را می‌دیدند. حال همه پیروان مؤمن به حضرت بهاءالله به حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز ميثاق رو کردند. با رهبری حکیمانه آن حضرت، امیدهای آنان احیا شد و بنا بود پیام حضرت بهاءالله به زودی در سراسر جهان منتشر شود.

ز. حقایق

۱. در ۸ خرداد ۱۳۷۱ (۲۹ مه ۱۸۹۲)، روح حضرت بهاءالله در هفتاد و پنجمین سال از زندگی ایشان این جهان را ترک گفت.

۲. با صعود حضرت بهاءالله، تلگرافی با کلمات زیر به سلطان فرستاده شد: "قَد أَفَلَتِ شَمْسُ الْبَهَاءِ" (مضمون: شمس بهاء غروب فرمود).
۳. پیکر حضرت بهاءالله در خانه کوچکی در نزدیکی قصر بهجی به خاک سپرده شد.
۴. آرامگاه حضرت بهاءالله در بهجی مقدس‌ترین نقطه روی زمین و قبله این دین است.

ح. نمایش

با توجه به ماهیت فصل تاریخی امروز، پیشنهاد می‌شود از همه دانش‌آموزان یا دو یا سه نفر از آنها که توانایی لازم را نشان داده‌اند، بخواهید در برابر کلاس بایستند و رویدادهای پیرامون صعود حضرت بهاءالله را با تکریم به بیان خود بگویند.

ط. نقاشی

به عنوان آخرین فعالیت کلاس، می‌توانید محیط زیبا و باشکوه بهجی را که پیکر مقدس حضرت بهاءالله در آن به خاک سپرده شده توصیف کنید و از دانش‌آموزان تان بخواهید آن را بکشند. برای کمک به آنها می‌توانید نقاشی آرامگاه حضرت بهاءالله را که در کتاب ۴ می‌یابید، به آنها نشان دهید.

ی. مناجات‌های پایانی

مراجع

- ^۱ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۳۴.
کتاب مستطاب ایقان، صص ۶۵-۶۶.
^۲ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۹۹.
^۳ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۰۶.
^۴ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صص ۴۷۵-۴۷۶.
^۵ ترجمه 'Abdu'l-Bahá, *The Promulgation of Universal Peace: Talks Delivered by 'Abdu'l-Bahá during His Visit to the United States and Canada in 1912* (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 2007), talk delivered on 4 May 1912 at Northwestern University Hall, par. 9, p. 125.
^۶ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۹۱.
^۷ لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، صص ۳۵-۳۶.
کتاب مستطاب ایقان، ص ۳۴.
^۸ دریای دانش، ص ۳۰.
^۹ آثار قلم اعلیٰ، ۱، ص ۴.
^{۱۰} ادعیه محبوب، ص ۱۹۴.
^{۱۱} لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۷.
^{۱۲} کلمات مکنونه فارسی، صفحه ۱۰-۱۱.
^{۱۳} منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صص ۱۷۱-۱۷۲.
^{۱۴} ترجمه 'Abdu'l-Bahá, *The Promulgation of Universal Peace*, talk delivered on 5 September 1912 at St. James Methodist Church, par. 1, p. 444.
^{۱۵} Ibid., talk delivered on 7 May 1912 at Hotel Schenley, par. 2, p. 146.
^{۱۶} منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۸۷.
^{۱۷} ترجمه 'Abdu'l-Bahá, *The Promulgation of Universal Peace*, talk delivered on 28 May 1912 at Metropolitan Temple, par. 3, pp. 209-210.
^{۱۸} کتاب مستطاب ایقان، ص ۳۰.
^{۱۹} کتاب مستطاب ایقان، صص ۶۲-۶۳.
^{۲۰} منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۴۷.
^{۲۱} منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۷۵.
^{۲۲} خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، ص ۳۱۱.
^{۲۳} مفاوضات حضرت عبدالبهاء، ص ۷۷.
^{۲۴} مفاوضات حضرت عبدالبهاء، ص ۷۹.

- ۲۷ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۹۱.
- ۲۸ الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۶۸.
- ۲۹ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۱۱.
- ۳۰ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۶۲.
- ۳۱ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۶۲.
- ۳۲ الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۲۵.
- ۳۳ کلمات مبارکه مکنونه، ص ۲۷.
- ۳۴ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۶۷.
- ۳۵ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۰۸.
- ۳۶ الواح نازله بعد از کتاب اقدس، صص ۳۰-۳۱.
- ۳۷ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۱۳.
- ۳۸ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۸.
- ۳۹ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۳۸.
- ۴۰ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۹.
- ۴۱ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۹۹.
- ۴۲ الواح منزله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صص ۸۶-۸۷.
- ۴۳ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۸۷.
- ۴۴ منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّاسمه الأعلى، ص ۱۴۹.
- ۴۵ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۶۱.
- ۴۶ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۳.
- ۴۷ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۲۶.
- ۴۸ کلمات مبارکه مکنونه عربی، ص ۱۱.
- ۴۹ کتاب مستطاب اقدس، رساله سؤال و جواب، ص ۷۵.
- ۵۰ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صص ۲۱۳-۲۱۴.
- ۵۱ ادعیه مبارکه الجزء الثالث: الطبعة الأولى شهر العظمة ۱۶۰ بدیع آیار ۲۰۰۳ م من منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل
فقره ۱۴۰.
- ۵۲ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۴۷.
- ۵۳ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، منتخبات از آثار حضرت بهاء‌الله، شماره ۱۳۶، ص ۱۸۹.
- ۵۴ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۳۴.
- ۵۵ الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۴.
- ۵۶ الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۸.

^{۵۷} ترجمه. 'Abdu'l-Bahá, *The Promulgation of Universal Peace*, talk delivered on 25 September 1912 at

Second Divine Science Church, par. 2, p. 478.

^{۵۸}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۴۰.

^{۵۹}الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۸۱.

^{۶۰}الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۹۲.

^{۶۱}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۶۹.

^{۶۲}منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّاسمه الأعلى، ص ۸۷.

^{۶۳}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۵۵.

^{۶۴}جواهرالاسرار، آثار قلم اعلی، جلد ۳، ص ۷ فایل ورد.

^{۶۵}منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۱۹.

^{۶۶}کلمات مبارکه مکنونه عربی، صص ۷-۸.

^{۶۷}منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۵۶.

^{۶۸}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۱۳۷-۱۳۸.

^{۶۹}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۸۴.

^{۷۰}منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّاسمه الأعلى، ص ۱۳۷.

^{۷۱}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۹.

^{۷۲}الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۲.

^{۷۳}تاریخ نبیل، ص ۷۵.

^{۷۴} 'Abdu'l-Bahá, *Foundations of World Unity*, (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1972), p. 43

^{۷۵}منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۳۹.

^{۷۶}کلمات مبارکه مکنونه عربی، ص ۱۹.

^{۷۷}(آثار قلم اعلی، جلد دوم (مجموعه مجلدات ۲ و ۳ و ۴)، فقره پنجم.

^{۷۸}آثار قلم اعلی، جلد یک، ص ۹.

^{۷۹} 'Abdu'l-Bahá, *Bahá'í Education: A Compilation of Extracts from the Bahá'í Writings*, comp. the

Department of the Universal House of Justice (Haifa: Bahá'í World Centre, 1998) no. 53, p. 20. Research

بخشی از نص زیر مشابه بیان انگلیسی است: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید

چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده انسان بی علم و هنر محبوب نه.» (ص ۳۰۷ ج ۳ امر و خلق؛ نیز: گلزار

تعالیم بهائی، ص ۲۲۲)

^{۸۰}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۹۴.

^{۸۱}منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۳۸.

^{۸۲}منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲.

^{۸۳} ‘Abdu’l-Bahá, cited in *The Importance of Obligatory Prayer and Fasting*, comp. the Research Department of the Universal House of Justice (Haifa: Bahá’í World Centre, 2000), VII, p. 11.

^{۸۴} ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۳۷.

^{۸۵} منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۷۸.

^{۸۶} منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۶۰.

^{۸۷} ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۹۶.

^{۸۸} کتاب مستطاب اقدس، ص ۲۸.

^{۸۹} کلمات مبارکهٔ مکنونه عربی، صص ۴-۵.

^{۹۰} انوار هدایت شمارهٔ ۵۷۷. ترجمهٔ غیر مصوب. Bahá’u’lláh, *Consultation: A Compilation: Extracts from the*

Writings and Utterances of Bahá’u’lláh, ‘Abdu’l-Bahá, Shoghi Effendi, and The Universal House of Justice comp. the Research Department of the Universal House of Justice (Wilmette: Bahá’í Publishing Trust, 1995),

no. 2, p. 1.

^{۹۱} مناجات انتخابی از مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، ص ۱۶، شماره ۱۷.

^{۹۲} منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۰۰.

^{۹۳} منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۸۵.

^{۹۴} منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۴۰.

^{۹۵} کتاب مستطاب اقدس، صص ۱۷۷-۱۷۸.

^{۹۶} کتاب مستطاب اقدس، ص ۱۱۵.